

مقدمه

حقوق بشر اساسی‌ترین و ابتدایی‌ترین حقوقی است که هر فرد به طور ذاتی، فطری و به صرف انسان بودن از آن بهره‌مند می‌شود. این تعریف ساده عواقب و بازتاب اجتماعی و سیاسی مهمی را برای مردم و دولت‌ها به دنبال دارد. مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر اسناد بین‌المللی این حقوق ویژگی‌هایی همچون جهان شمول بودن، سلب ناشدنی، انتقال ناپذیری، تفکیک ناپذیری، عدم تبعیض و برابری طلبی، به هم پیوستگی و در هم تنیدگی را دارا است. از این رو به تمامی افراد در هر جایی از جهان تعلق دارد و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف منطقه جغرافیایی که در آن زیست می‌کند، از حقوق بشر محروم کرد. ضمن اینکه همه‌ی افراد فارغ از عواملی چون نژاد، ملیت، جنسیت و غیره در برخورداری از این حقوق با هم برابر و یکسانند و در این خصوص کسی را بر دیگری برتری نیست. این حقوق شامل حقوق طبیعی یا حقوق قانونی که در قوانین ملی و بین‌المللی موجودند می‌شود. در واقع می‌توان گفت در صورتی که جامعه‌ی جهانی در فضای صلح، با یک زبان مشترک اخلاقی، گفتگو و مباحثه کنند، این زبان مشترک اخلاقی، در واقع حقوق بشر نامیده می‌شود.

کشور ایران پیش از انقلاب اسلامی (سال ۱۹۴۸) به منشور حقوق بشر سازمان ملل ملحق شده است و نماینده رسمی جمهوری اسلامی در شورای حقوق بشر سازمان ملل معرفی شده و در همه جلسات این شورا هم حضور داشته است. ایران همچنین به دو میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق فرهنگی اقتصادی و اجتماعی مصوب سازمان ملل نیز (سال ۱۹۶۸) ملحق شده است. الحاق دولت ایران به اعلامیه حقوق بشر و این دو میثاق، از طریق تصویب کنوانسیون پیمان‌های بین‌المللی در قوه مقننه صورت گرفته است. براساس یکی از مفاد این کنوانسیون‌های بین‌المللی، تمام دولت‌هایی که به این میثاق‌ها پیوسته‌اند، باید قوانین حقوق شهروندی داخلی خود را مطابق با مقررات این پیمان‌های بین‌المللی وضع کنند و نمی‌توانند از طریق تصویب قوانین داخلی، حقوق سلب‌نشده شهروندان را از آنها سلب کنند. علاوه بر این میثاق‌ها، ما قوانین متنوع دیگری را هم از جمله آیین دادرسی کیفری داریم که خوشبختانه در این قانون به حقوق شهروندی مردم توجه و عنایت خاصی شده است. اگر دولت و به‌ویژه

شخص رئیس‌جمهوری ، عزم و اراده قاطع در اجرای حقوق بشر و حقوق شهروندی ایرانیان داشته باشد، نیازی به تدوین و تصویب مقررات دیگری تحت عنوان منشور حقوق شهروندی یا عناوین دیگر نیست. اگر دولت جمهوری اسلامی و شخص رئیس‌جمهوری بخواهد حقوق شهروندی مردم رعایت شود، با همین قوانین لازم‌الاجرای داخلی و اعلامیه حقوق بشر و دو میثاق بین‌المللی می‌توان اجرای حقوق شهروندی را تحقق بخشید و دیگر نیازی به تدوین حقوق جدید در چارچوب‌های دیگری نخواهد بود .

به استناد شواهد ، مدارک و گزارشات سازمان ملل ، در ایران نقض حقوق بشر در بالاترین حد خودش اعمال می‌شود. در زندان‌های دولت جمهوری اسلامی ایران انسانهای شریف به خاطر اندیشه و مرام و عقیده شان در سیاهچال‌ها محبوس و از کمترین حقوق انسانی برخوردارند و شیخ مرگ بر فراز سر بسیاری از آنان در گردش است. شکنجه در زندان‌ها و شلاق زدن انسان‌ها در ملاءعام امری روزمره شده است. دولت جمهوری اسلامی ایران بالاترین رتبه اعدام انسان‌ها را به خود اختصاص داده و رژیم‌هاست که کودکان کمتر از ۱۸ سال را به دار می‌آویزد. در این کشور ستم ملی و جنسی و مذهبی رسمیت قانونی دارد.

علیرغم وجود امضای ایران به اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی ، هنوز حقوق زن در ایران معادل نیمی از حقوق مرد است، دستمزدش کمتر از مرد و محدودیتش بیشتر است. هنوز کودک را آدم کامل با حقوق کامل به حساب نمی‌آورند، هنوز ملت ایران از حق تعیین سرنوشت خود برخوردار نیستند، هنوز در ایران مجازات اعدام می‌گردد ، هنوز دینداری و بی‌دینی انسان‌ها توسط دولت جمهوری اسلامی ایران معیار واقع می‌شود، هنوز تبعیض جنسی و شکنجه در جامعه ایران ، توجیه قانونی دارد و هنوز آزادی عقیده و بیان زیر تیغ سانسور است.

ما باور داریم که هر فردی باید از سطح زندگی مناسب برای تامین سلامتی و رفاه خود و خانواده اش، به ویژه از حیث خوراک، پوشاک، مسکن، مراقبت‌های پزشکی و خدمات اجتماعی ضروری برخوردار باشد، همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری، بیماری، نقص عضو، جدایی، پیری یا در تمام موارد دیگر از تامین اجتماعی بهره‌مند گردد.

هیچ دولتی و هیچ فردی حق ندارد انسان‌ها را به خاطر رنگ، ملیت، جنس، سن، عقیده و باورشان، انتخاب و علائق‌شان از این حقوق اولیه محروم سازد. آزادی بیان و تشکل و تشکیل اجتماعات از حقوق اولیه همه انسان‌ها است و نیاستگی تحت هیچ بهانه‌ای محدود شود. هیچکس نباید شکنجه شود یا تحت مجازات و یا رفتاری ظالمانه، ضد انسانی و تحقیرآمیز قرار گیرد. "هر شخصی که به بزهکاری متهم شده باشد، بیگناه محسوب می‌شود تا هنگامی که در جریان محاکمه‌ای علنی که در آن تمام تضمین‌های لازم برای دفاع او تامین شده باشد، مجرم بودن وی محرز گردد."

کتاب حاضر تحت عنوان ((نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران)) ، مجموعه‌ای است از ۸ بخش جداگانه که بر اساس اسناد و شواهد نقض حقوق بشر در ایران گردآوری و تهیه شده است. این مستندات و گزارشات بطور نمونه و تنها از خبرگزاری‌ها و رسانه‌های داخلی مورد تأیید جمهوری اسلامی انتخاب گردیده است.

بخش اول کتاب ، مربوط به گزارشات نقض حقوق کودک و نوجوان در ایران میباشد .

کودکان در ایران از جایگاه بسیار متزلزلی برخوردارند، به طوری‌که به کودک به عنوان یک موجود مستقل نگاه نمی‌شود و حتی ساده‌ترین حقوق آنان نادیده گرفته می‌شود. همچنین کنوانسیون حقوق کودک در ایران با وجود تغییرات زیاد از جانب دولت ایران ، که باعث از دست رفتن صورت اولیه و اصلی آن شده است، همچنان آن‌طور که باید و شاید اجرا نمی‌شود و دولت در این زمینه نقش اساسی بر عهده دارد.

زیرا نخست : دولت جمهوری اسلامی ایران کنوانسیون حقوق کودک را به صورت مشروط پذیرفته است.

دوم : مواردی مغایر با این کنوانسیون در قانون مدنی خود به آن افزوده است، که این قوانین در بسیاری از موارد ساده‌ترین حقوق کودک را نادیده می‌گیرد.

سوم : دولت به وظایف خود در همان حدی که خود پذیرفته و در قوانین داخلی اش آورده، عمل نمی‌کند. تعریف دوره کودکی یکی از موضوعات مهم و جالب توجه در بررسی مسایل کودکان است، دلیل این امر هم آن است که نهادها و قوانین مختلف، تعاریف گوناگونی از دوره

کودکی ارایه داده اند، که ارایه تعاریف و ملاک های گوناگون نه تنها در ایران و کشورهای کمتر توسعه یافته بلکه در کشورهای پیشرفته هم امر برنامه ریزی برای این قشر را با مشکل اساسی روبرو کرده است. از دیدگاه حقوقی، کودک یا صغیر به کسی گفته می شود که از نظر سن به نمو جسمی و روانی لازم برای زندگی نرسیده باشد. چون حیات واقعی کودک با تولد آغاز می شود، لذا دوران کودکی هم با تولد شروع می شود.

کنوانسیون حقوق کودک در ماده (۱) خود کودک را چنین تعریف می کند: «منظور از کودک افراد انسانی زیر ۱۸ سال است، مگر آنکه طبق قانون قابل اجرا در مورد کودک، سن بلوغ کمتر تشخیص داده شود». در ایران نیز هر چند طبق تبصره ۱ ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی: «سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است» اما طبق ماده ۷۹ قانون کار «به کار گماردن افراد کمتر از ۱۵ سال تمام ممنوع است» و همچنین طبق ماده ۳۶ قانون انتخابات ریاست جمهوری و ماده ۲۹ قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی انتخاب کنندگان باید دارای شرایط ذیل باشند: «۱- تابعیت ایران، ۲- ورود به سن ۱۶ سالگی و ۳- عدم جنون». همچنین طبق آخرین مصوبات مجلس شورای اسلامی در بهمن ماه سال ۸۵ که مورد تایید شورای نگهبان هم قرار گرفته است، سن رای دهندگان به ۱۸ سال تغییر کرد. لذا وجود چنین تناقضاتی در قوانین و عدم وجود یک تعریف جامع و کامل، مانع از برنامه ریزی درست برای این قشر می شود. منظور از «حقوق کودک» هم حقوقی است که کودک به مناسبت خردسال بودنش دارد و یا از آن محروم است؛ بنابراین آن قسمت از قوانین که سن افراد تاثیری در آنها نداشته باشد و در مورد همه اعم از خردسال و بزرگسال اجرا می شود در محدوده حقوق کودک نمی گنجد.

کنوانسیون حقوق کودکان دارای ویژگی های خاصی است که آن را از سایر پیمان های بین المللی متمایز می سازد، که به اهم این ویژگی ها به طور خلاصه اشاره می گردد: اولین و مهمترین ویژگی کنوانسیون این است که تمامی کشورهای جهان (به استثنای چند کشور) علی رغم وجود تفاوت در زمینه های مختلف آن فرهنگی، اجتماعی، آموزشی، بهداشتی، قضایی، ایمنی و رفاهی- به علت اهمیت فوق العاده دوران کودکی در رشد و پرورش انسان ها و

نقش کودکان در توسعه و پیشرفت آینده جوامع بشری و آگاهی نسبی دولت ها به این امر، این پیمان نامه را پذیرفته اند.

از ویژگی های دیگر این کنوانسیون گستردگی مخاطبان آن می باشد که دلیل این امر هم قرار گرفتن افراد زیر ۱۸ سال طبق ماده ۱ این پیمان نامه می باشد، که بیشترین تعداد جمعیت به ویژه در کشور های جهان سوم به این گروه سنی تعلق دارد. یکی دیگر از ویژگی های این کنوانسیون انعطاف پذیری آن است، زیرا این پیمان نامه با وجود تفاوت های فرهنگی، اجتماعی و... در تمامی کشور های جهان قابلیت اجرایی دارد.

جامعیت کنوانسیون از ویژگی های دیگر این کنوانسیون است، زیرا این پیمان نامه تمام جنبه های رشد و زندگی کودک اعم از رشد جسمی، ذهنی، عاطفی، روانی و اجتماعی را مورد توجه قرار داده است. این پیمان نامه همچنین حاصل تجربیات کارشناسان مسایل کودک در زمینه های مختلف است که به دور از تعصبات ملی، نژادی، سیاسی و مذهبی جمع آوری شده است. همچنین توجه به کودک به عنوان موجودی مستقل از بزرگسالان با هویت و نیاز های خاص خود از دیگر ویژگی های دیگر این پیمان نامه است.

تا کید پیمان نامه به مداخله دولت ها؛ حتی در مواردی که رعایت حقوق کودک به خانواده یا سایر موسسات ارتباط دارد، باز دولت موظف به نظارت، مراقبت، کمک و حمایت لازم از کودکان است. همچنین از سایر ویژگی های این کنوانسیون می توان به گستردگی مجریان اعم از دولت، خانواده، نهاد های غیر دولتی و بین المللی، توجه به نهاد خانواده و اولویت دادن به منافع کودکان نیز اشاره کرد.

کنوانسیون حقوق کودک دارای یک مقدمه و ۵۴ ماده است که ۴۱ ماده آن حقوق کودک را بیان می کند و ۱۳ ماده دیگر در باره چگونگی اجرای آن در کشورها ست. دولت جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۱۴ مهر سال ۱۳۷۰ پیمان جهانی حقوق کودک را امضاء کرد. و در اسفند ماه سال ۱۳۷۲ به موجب ماده واحده ای که به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید به کنوانسیون حقوق کودک ملحق گردید. الحاق مذکور مشروط بر آن است که مفاد کنوانسیون در هر مورد و هر زمان در تعارض با قوانین داخلی و موازین اسلامی باشد یا قرار گیرد، از طرف جمهوری اسلامی ایران لازم الرعایه نباشد.

در دسامبر ۱۹۹۷ ایران گزارش مقدماتی خود را به کمیته حقوق کودک تقدیم کرد که کمیته پس از بررسی مقدماتی، سوالاتی را از ایران برای تبیین بیشتر اطلاعات ارایه شده مطرح کرد. در سال ۱۳۸۱ ماده ۱۰۴۱ اصلاحی (ازدواج دختر قبل از ۱۳ سال تمام و پسر قبل از ۱۵ سال به اذن ولی به تشخیص دادگاه می باشد) و در سال ۱۳۸۲ ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی (برای نگهداری کودک مادر تا سن هفت سالگی اولویت دارد و بعد از آن به تشخیص دادگاه می باشد) که در جهت هماهنگی و نزدیک شدن به اصول مقرر در کنوانسیون حقوق کودک بوده است، به مواد حقوق کودک در ایران اضافه شد.

هر چند دولت جمهوری اسلامی ایران با امضاء کنوانسیون گام مهمی در جهت احقاق حقوق کودکان برداشته است و نشان از اعتقاد و احترام آنان نسبت به حق و حقوق کودکان می باشد، اما پذیرش مشروط این کنوانسیون توسط دولت جمهوری اسلامی و گنجاندن ماده و تبصره هایی به تمامی ماده های آن از جمله: تعریف کودک، عدم تبعیض بین کودکان، رعایت منافع کودکان، حق حیات، حق کسب هویت، حق زیستن با والدین، حق ورود یا ترک کشور به منظور پیوستن به والدین، حق ابراز عقیده، حق دسترسی به اطلاعات، حق آزادی تفکر و مذهب، حق خلوت، مسئولیت مشترک والدین، ممنوعیت رفتار خشن با کودکان، امکان زیستن در خانواده، حق کودکان پناهنده، کمک به کودکان معلول، حق برخورداری از بالاترین استاندارد و زندگی مناسب، حق آموزش و تحصیل و همچنین عدم توجه به بعضی از حقوق ابتدایی کودکان از جمله "حق تفریح و بازی"، عملاً اجرای کنوانسیون حقوق کودک را در ایران با مشکل روبرو کرده است و نکته جالب تر اینکه حتی در مواردی که طبق قوانین داخلی حقوقی برای کودک در نظر گرفته شده، همان حقوق هم عملی و اجرایی نشده است؟ زیرا آمار نشان می دهد که در حدود ۱۰ درصد از کودکان (۴٪ شهری و ۶٪ روستایی) به مدرسه نمی روند، ۸۰۰۰ کودک در ایران بدون شناسنامه هستند، ۱۰۰۰۰ کودک بی سرپرست در تهران به سر می برند، ۲۰۰۰۰ کار کودک در تهران ثبت گردیده است و...

همچنین هر چند طبق ماده ۴ کنوانسیون حقوق کودک «کشورهای طرف کنوانسیون باید اقدامات اجرایی و قانونی لازم را جهت تحقق حقوق شناخته شده در این کنوانسیون معمول دارند»، اما کشور ایران حتی در این زمینه هم اقدامات قابل توجهی انجام نداده است. زیرا

کشور ایران هرچند در سال ۲۰۰۱ گزارشی را به کمیته بین المللی حقوق کودکان ارسال داشته است، ولی مواردی از قبیل گنجاندن پیمان نامه حقوق کودک در قوانین اساسی، تعیین هیات های نظارت بر اجرای کنوانسیون در استان ها و شهرستان ها و ... هیچ اقدامی صورت نداده است.

به نظر می رسد موانع قانونی در ایران یکی از مهمترین موانعی است که در جهت اجرای حقوق کودک وجود دارد، لذا در اینجا به بعضی از این موانع اشاره می گردد:

۱) مطابق ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی هرگاه پدر و جد پدری، فرزندش را بکشد، قصاص نمی شود و به پرداخت دیه قتل و تعزیر محکوم می شود، در حالی که بسیاری از قتل هایی که در خانه صورت گرفته توسط پدر بوده است اما قانون پدر را از این امر مستثنی می داند. در حالی که طبق ماده ۲۲۳ قانون مجازات اسلامی هرگاه فرد بالغی طفل نابالغی را بکشد قصاص می شود در قوانین نیز سقط جنین مجازات دارد و این سوال مطرح می شود که چطور زمانی که جنین هنوز متولد نشده و توده ای از سلول است کشتن او جرم تلقی می شود اما وقتی همان جنین به دنیا می آید و مثلا ۵ ساله می شود کشتن او برای پدر قصاص ندارد؟ چطور اگر مردی فرزند ۵ ساله همسایه را بکشد، قصاص می شود در حالی که اگر فرزند خودش را بکشد که خشونت آن به مراتب بیشتر است، شامل قصاص نمی شود؟

۲) کودکانی که در ایران از مادرایرانی و پدر غیرایرانی متولد می شوند فاقد شناسنامه هستند و این به معنی بی هویتی کامل فرد و از مصادیق بارز کودک آزاری است زیرا کودک بدون خواسته خود بلکه با تایید و موافقت خداوند به دنیا آمده است. نداشتن شناسنامه به معنی این است که فرد هویت ندارد و از داشتن حق نام، تابعیت، شغل، تحصیلات و نظام وظیفه محروم است بنابراین دولت موظف است به کودکانی که بدون اراده خود به دنیا آمده اند شناسنامه بدهد.

۳- تبعیض همیشه ناخوشایند و ناپسند است و از مسائلی است که روانشناسان نیز بر آن تاکید می کنند از جمله موارد تبعیض این است که مسوولیت کیفری در دختران ۹ سال و در پسران ۱۵ سال است و مجازات یک دختر ۵/۹ ساله اندازه یک مرد ۴۰ ساله است که این از مصادیق کودک آزاری است. آنچه که در ایران سن مسوولیت کیفری شناخته شده است با واقعیت های

جغرافیایی، روانشناختی و پزشکی ایران مطابقت ندارد در نتیجه پایین بودن سن مسوولیت کیفری و تبعیض آن با پسران از مصادیق کودک آزاری است.

۴) هر چند مسوولیت کیفری دختران در قانون ایران ۹ سال است اما اگر همان دختر ۱۳ یا ۱۴ ساله شد و جرمی در مورد او رخ داد شهادت او برای دادگاه ارزشی ندارد. لذا باید شهادت کودک در مورد این که چه آسیبی به او وارد شده و چه اتفاقی برایش رخ داده حائز ارزش باشد. ۵) در قوانین ما تنبیه به قدر کفایت برای تربیت فرزند اشکالی ندارد و تادیب محسوب می شود اما از کلماتی مانند «تنبیه»، «به قدر کفایت» و «در حد متعارف» تعریف روشنی ارائه نشده است. زیرا حد متعارف تنبیه در یک خانواده روستایی کم سواد با یک خانواده شهری و یک خانواده تحصیل کرده مرفه یکسان نیست. یکی پشت دست کودک زدن و دیگری کمر بند باز کردن و حبس کردن را تنبیه تلقی می کند. لذا خلاء قانونی موجود در حقوق کودکان از یک طرف کودکان را آسیب پذیرتر و از طرف دیگر سرپرستان و والدین و آزارگران کودکان را جری تر می کند و به خاطر مالکیت پدر نسبت به فرزند در بسیاری از موارد افراد مطلع از این ناهنجاری ها عنوان می کنند که اجازه مداخله و گزارش به پلیس را ندارند به دلیل اینکه فرزند پدر دارد.

۶) طبق اصل ۳۰ قانون اساسی تحصیل رایگان کودکان و تربیت بدنی باید به طور رایگان در همه سطوح و تا پایان دوره متوسطه تا حد امکان فراهم شود که این مساله در ماده ۲۸ کنوانسیون نیز در قالب اجباری و رایگان بودن تحصیل کودکان تا پایان ابتدایی وجود دارد. اما با وجود اصل ۳۰ قانون اساسی چقدر کودک آدامس فروش، واکسی و گل فروش وجود دارد یا چقدر در استان های محروم ریزش تحصیلی در مقاطع مختلف وجود دارد که اکثر آنها را نیز دختران تشکیل می دهند. آیا کسی هست که بررسی کند پدران و مادران این کودکان دارای چه مشکلاتی هستند؟ همچنین طبق بند ۴ اصل ۳۰ قانون اساسی پدر و مادر یا سرپرست قانونی کودک که وظیفه نگهداری او را برعهده دارند موظف هستند موجبات تحصیل فرزند خود را فراهم کنند در غیر این صورت حکم قضایی دریافت می کنند. ولی تابحال پدری به خاطر عدم تحصیلی فرزندش تحت تعقیب قرار نگرفته است.

بخش دوم کتاب در خصوص گزارشاتی که به نقض حقوق زنان در ایران می پردازد . تقریباً نیمی از جمعیت ایران را زنان تشکیل می دهند. اما از دیرباز همواره شاهد آن بوده ایم که حقوق آنها به انحاء مختلف نقض شده است و پیوسته مورد کم لطفی و بی مهری قرار گرفته اند. از آنجایی که زنان جایگاه مهمی در خانواده به خصوص در تربیت فرزندان دارند، خشونت علیه آنها می تواند باعث ایجاد استرس و آسیب روانی و اجتماعی جبران ناپذیری در سایر اعضای خانواده شود.

خشونت علیه زنان بی شک یکی از موضوعاتی تلقی می شود که تحت حمایت حقوق مدنی و سیاسی قرار میگیرد. با وجود این شیوه ای که این مفهوم توسط ارگان های ناظر مختلف، در آن توسعه یافته برای مثال نشان میدهد که مسأله خشونت علیه زنان ممکن است متضمن ابعاد اجتماعی ای باشد که موضوعات مرتبط با حمایت از حقوق اقتصادی و اجتماعی را مطرح مینماید. همچنین سازمان عفو بین الملل صراحتاً حقوق زنان را حقوق بشر شناخته است و یونیسف خشونت علیه زنان و دختران را شایع ترین شکل نقض حقوق بشر در جهان قلمداد کرده است. به دلیل اهمیت این موضوع، در این بخش سعی شده است تا با ارائه گزارشات مستند از نقض حقوق زنان، انواع آن نیز بیان شود و به خصوص مصادیق هر قسمت در ایران ، مورد بررسی قرار گیرند. در ماده ی نخست اعلامیه ی رفع خشونت علیه زنان ۱۹۹۳ در تعریف خشونت آمده است که: "هرگونه عمل خشونت آمیز علیه جنس مؤنث است که موجب وارد آمدن آسیب یا درد جسمانی، جنسی یا روانی به زنان شود یا می تواند بشود و همین طور تهدید به چنین اعمال، اجبار یا محروم کردن خودسرانه از آزادی، چه در زندگی اجتماعی و چه در زندگی شخصی."

یکی از انواع تبعیضات علیه زنان در دولت جمهوری اسلامی ایران ، خشونت سیاسی است و زمانی محقق می شود که حقوق انسانی زنان در قانون منعکس نشود و سیاست گذاری ها و برنامه های فرهنگی دولت در راستای برابری حقوق زن و مرد نباشد. در ایران که استبداد دینی وجود دارد، اعمال این نوع خشونت به راحتی می تواند توسط مجریان توجیه شود. از مصادیقی که می توان برای آن در ایران برشمرد عبارتند از: " امر به معروف و نهی از منکر، اعمال سلیقه در نحوه اجرای قوانین، تأکید بر نقش خانگی، و جداسازی افراد دو جنس. در سال های اخیر

همزمان با گرم شدن هوا و نازک‌تر شدن لباس‌های زنان، یک طرح ویژه برای برخورد با بدحجابی توسط پلیس انجام گرفته است. در فروردین سال ۱۳۸۴ مصوبه‌ای تحت عنوان "راهبردها و راهکارهای گسترش فرهنگ عفاف" توسط شورای عالی فرهنگی تصویب شد. بر اساس این مصوبه یک‌سری اقداماتی برعهده پلیس گذاشته شده است که در طی این سال‌ها با عنوان گشت ارشاد در میان مردم شناخته می‌شود. ماشین‌های پلیس با آرم گشت ارشاد در میادین و خیابان‌های مهم شهرها، تفرجگاه‌ها، سالن‌های سینما، پاساژها و مراکز خرید و امثالهم مستقر می‌شوند و زنانی را که حجاب موردنظر آنها را ندارند بازداشت می‌کنند. همچنین در قانون مجازات اسلامی ایران حمایت خاصی از زنانی که مورد خشونت جسمی قرار می‌گیرند به عمل نیامده است. قانون دیه‌ی نابرابر برای زن و مرد مثبت این ادعا است که به نوعی منجر به خشونت علیه زنان می‌شود. بالا بودن آمار بیکاری، اعتیاد و همچنین طلاق، نقش جدیدی برای زنان به عنوان سرپرست خانوار تعریف می‌کند، نقشی که به هیچوجه در سناریوی فرهنگی و اقتصادی جامعه فعلی ایران به درستی تعریف و بازخوانی نشده است.

با وجود فقدان فرصت‌های شغلی مناسب و شایسته، آن هم برای زنان، تنها گزینه موجود سر راه این زنانی که بالاجبار و بدون هیچ پشتوانه‌ای به سمت بازارهای کار رانده شده‌اند، مشاغل آسیب‌پذیر و غیررسمی است. برای زنانی که از حواشی کمتر پرخطر زندگی شهری به دامان پر از سببیت متن جامعه پرتاب شده‌اند، تنها یک راه وجود دارد و آن هم پذیرش کارهایی با دستمزدهای بسیار پایین (حتی پایین‌تر از دستمزدهای مصوب دولتی) و حضور در محیط‌های ناهنجار و آسیب‌زا است. به عبارت دیگر نه‌ایتا و از سر اجبار، زنان سرپرست خانوار تن به پذیرش مشاغل آسیب‌پذیر می‌دهند. مشاغلی که بنابر تعریف سازمان جهانی کار (ILO) واجد ویژگی‌های زیر است: مشاغلی با دستمزد پایین، امنیت شغلی حداقل، فقدان اصول ایمنی، شرایط کاری سخت، تهدیدکننده و نابسامان و عدم برخورداری از خدمات اجتماعی مانند بیمه بازنشستگی و محرومیت از دریافت هزینه درمان آسیب‌های شغلی.

از همه این‌ها گذشته، در ایران، نقض حقوق زنان در دو بستر متفاوت و البته کاملا همگرا و وابسته اتفاق می‌افتد: یکی نقض حقوق شهروندی زنان است که به صورت سیستماتیک و متداول، هر روزه و در همه جا شاهدش هستیم. مواردی همچون اعمال خشونت‌های جنسی

علیه زنان، محدودیت های تحمیلی اجتماع، تبعیض در ارائه فرصت های آموزشی برابر، سرکوب جنبش های اجتماعی زنان و از همه مهمتر فقدان قوانین مدنی و قضایی برابر و عادلانه است. قوانینی که مشخصا در تضاد با قوانین و اصول بین المللی است. نتیجه چنین شرایطی قرار گرفتن ایران در قعر جدول شکاف جنسیتی در میان کشورهای جهان، بنا بر آمارهای بین المللی است. اما بستر دوم نقض حقوق زنان، نقض حقوق شغلی زنان است که خود معادله ای است بس پیچیده و چند وجهی. خشونت و تزییع حقوق زنان در محیط های شغلی یک معضل انتزاعی و مجرد نیست، بلکه یک مشکل سیستماتیک و ساختاری است که ریشه در زیرساخت های نابسامان و غیر متعادل فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی جامعه دارد. در جامعه ای که حقوق کارگران به رسمیت شناخته نمی شود و از طرفی مولفه های فرهنگی و سیاسی آن در ضدیت آشکار با زنان است، طبیعی است که زنان کارگر در وضعیت بسیار بغرنج تری قرار داشته باشند. میزان نقض حقوق شغلی زنان و خشونت شغلی علیه آنها متاثر از چند مولفه درآمد، طبقه اجتماعی و فرهنگ است. زنان شاغل با دستمزدهای بسیار پایین، همچون زنان طبقه کارگر و زنانی که در بخشهای سنتی تر جامعه ایرانی زیست می کنند در معرض آسیب های بیشتری هستند. در جامعه ایرانی زنان سرپرست خانوار شاغل در محیط های صنعتی عمدتا متعلق به بخشهای سنتی جامعه بوده و تحت فشارهای فرهنگ خرده بورژوازی زیست می کنند.

بخش سوم این کتاب پیرامون ارائه گزارشاتمی است مبنی بر نقض حقوق پیروان ادیان در ایران .

وضعیت پیروان مذهبی در ایران از جمله مواردی است که طی سال های اخیر همواره مورد انتقاد سازمان ملل، کشورهای غربی و نهادهای حقوق بشری بوده است؛ سازمان ملل متحد و مدافعان حقوق بشر می گویند ایران در این زمینه تعهدات بین المللی خود را نادیده می گیرد. بازداشت ها و خشونت های هدفمند ارگان های امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی همچنان متوجه پیروان سایر ادیان در ایران است. در ایران، شهروندان به دو قسم رسمی و غیررسمی تقسیم می شوند، پیروان آئین بهایی از ادیان غیررسمی هستند که تحت فشارهای بیشتری قرار دارند، آن ها از انجام مناسک دینی و تبلیغ آئین آزادانه، تدریس و تحصیل در مقاطع عالی

محروم هستند، هم‌اکنون تنی چند از رهبران این آئین که امور بهاییان را در این کشور اداره می‌کردند، در زندان‌های اوین و رجایی شهر به سر می‌برند و ده‌ها تن از پیروان آن نیز در زندان‌های کشور از جمله سمنان، مشهد، تهران، کرج و غیره متحمل حبس‌های طولانی شده‌اند. ادیان و مذاهب رسمی هم چون مسیحیان نیز با محدودیت‌هایی زیادی مواجه هستند، جمهوری اسلامی تنها عبادت مسیحیان عاشوری، ارمنی و کلدانی را که مسیحی هستند، به رسمیت می‌شناسد، تبلیغ آئین برای ایرانیان از سوی ایشان جرم تلقی می‌شود. کسانی که فارس زبان هستند از ورود به کلیساها منع میشوند و کلیساها وظیفه دارند اسامی اعضای خود به همراه کپی کارت ملی آنها را به وزارت اطلاعات ارائه دهند، توزیع کتب مقدس در کتابفروشی‌ها ممنوع می‌باشد. ماده ۱۳ و ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی، مسیحیت را به رسمیت می‌شناسد و به مسیحیان حق عبادت و ایجاد انجمن را داده است اما برخورد با مسیحیان پروتستان که معتقد به بشارت دین خود هستند کماکان وجود دارد و کلیساهای خانگی با سرکوب گسترده مواجه هستند. تبعیض مذهبی در مورد مسلمانان سنی نیز اعمال می‌شود، آن‌ها که اکثراً در مناطق حاشیه‌ای کشور زندگی می‌کنند، از حق ساخت مسجد و برگزاری آئین مذهبی از جمله نماز عید فطر و قربان در مناطق مرکزی هم چون تهران محروم هستند. حتی در مواردی گزارش تخریب نمازخانه اهل سنت هم گزارش شده است و این گروه از افراد با اعدام و بازداشت و آزار و اذیت‌هایی مواجه هستند حتی آنها از استخدام در ادارات دولتی و تصدی سمت هم منع هستند.

بخش چهارم کتاب در خصوص گزارشاتی است که به نقض حقوق جوانان و دانشجویان در جامعه ایران می‌پردازد.

اعمال محدودیت‌های تحصیلی بر سر راه دانشجویان ایرانی رو به گسترش است و دولت جمهوری اسلامی به‌طور سازمان‌یافته مشغول پالایش دانشگاه‌ها است. گسترش دامنه‌ی تبعیض و حذف جنسیتی در دانشگاه‌های ایران هنوز ادامه دارد. پس از سال ۱۳۸۸ و با آغاز روند حذف رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه‌های ایران، اقداماتی نیز تحت عنوان تفکیک جنسیتی، یا آنچه مسئولان دولتی از آن با عنوان «سامان‌دهی کلاس‌های دانشگاه» یاد می‌کنند آغاز شده است. دانشگاه علامه طباطبایی در این چارچوب در بیش از سه هزار کلاس درس در

این دانشگاه دختران و پسران را با طرح «زوج و فرد کردن برنامه‌های کلاس‌ها» رسماً از یکدیگر جدا کردند. دانشگاه علامه علاوه بر این اقدامات، بسیاری از دانشجویان از تحصیل محروم کرده و تعدادی از رشته‌های تحصیلی در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری را حذف و نیز چندین گروه آموزشی را منحل کرده است. حالا به نظر می‌رسد این دانشگاه، الگویی برای «سامان‌دهی» دیگر دانشگاه‌های کشور شده است.

دانشگاه اصفهان نیز اعلام کرد که پذیرش دانشجو در ۱۵ رشته تحصیلی در این دانشگاه «تک‌جنسیتی» خواهد شد. بر اساس گزارش‌ها، دانشگاه اصفهان در نظر دارد رشته‌هایی نظیر «الهیات یا عربی» را صرفاً به دختران، و رشته‌هایی مانند «نقشه‌کشی یا زمین‌شناسی» را به پسران اختصاص دهد.

دانشگاه علامه هم اعلام کرده که در رشته‌های مدیریت صنعتی، مدیریت هتل‌داری، حسابداری، مددکاری اجتماعی، مشاوره و راهنمایی و علوم اجتماعی تنها دانشجویان مرد را خواهد پذیرفت. از سوی دیگر در رشته‌های کتابداری، علوم سیاسی و علوم تربیتی این دانشگاه تنها دانشجویان زن حق تحصیل خواهند داشت.

افزایش ورود دختران ایرانی به دانشگاه‌ها با تلاش مسئولان آموزشی برای کاستن از آمار دانشجویان دختر همراه بوده است. همزمان با اجرای طرح «تفکیک جنسیتی» در دانشگاه‌ها، وزارت علوم در خرداد ۱۳۹۰ حذف پذیرش دختران در برخی از رشته‌های دانشگاهی را اعلام کرد. تفکیک جنسیتی حتی به کتاب‌های درسی هم رسیده و وزیر آموزش و پرورش چندی پیش اعلام کرد که وزارت تحت مدیریتش قصد دارد فضاها را آموزشی و کتاب‌های درسی را بر اساس تفاوت‌های جنسیتی دانش‌آموزان «متناسب سازی» کند.

طرح‌های مسئولان آموزشی کشور در این زمینه آن‌چنان گسترده است که برخی آن را «انقلاب فرهنگی دوم در دانشگاه‌ها» می‌نامند. میزان بیکاری در ایران نزدیک به یک چهارم است. حدود ۷۰ درصد جمعیت ایران زیر ۳۵ سال سن دارند. مرکز آمار ایران میزان بیکاری جوانان را ۲۱٫۸ درصد اعلام کرده که تقریباً دو برابر نرخ متوسط بیکاری در ایران است. نرخ بی‌کاری در استان‌های مختلف ایران متفاوت است. اما اغلب نرخ بی‌کاری در استان‌های مرز نشین از دیگر نقاط ایران بالاتر است.

در سال ۲۰۰۵ میلادی (۱۳۸۴ خورشیدی) نشریه تحقیقات اقتصادی خاورمیانه (میس) در یک گزارش کامل تحلیلی از بحران بیکاری در ایران نوشت: «بحران بیکاری ۴۰ درصدی در ایران که ۲۸ میلیون را شامل می‌شود، جمعیت کل کشور را به طور نسبی دچار فقر اقتصادی کرده‌است.»

در همین سال دولت ایران اعلام کرده‌است که نرخ بیکاری در کشور حدود ۱۲ درصد است که این آمار در نظر برخی آگاهان غیرواقعی می‌نماید. برخی کارشناسان انتقادهایی به شیوه‌های آمارگیری بیکاران در ایران و نتایج آن وارد می‌کنند، ولی همه بر یک نقطه اتفاق نظر دارند که بیکاری یکی از معضلات اصلی اقتصاد ایران است. جمعیت ایران در ۲۸ سال گذشته تقریباً دو برابر شده و اکثر کسانی که در سالهای بعد از انقلاب ۱۹۷۹ متولد شده‌اند به سرعت به جمع متقاضیان کار می‌پیوندند. بر اساس آمار رسمی، تعداد بیکاران ایران بین سه تا سه و نیم میلیون نفر است اما کارشناسان آمار بیکاران را بیشتر از چهار میلیون نفر برآورد می‌کنند. هر ساله دست کم حدود هشتصد هزار نفر وارد بازار کار ایران می‌شوند و ایران توان کافی برای پاسخگویی به این حجم از متقاضیان کار را ندارد. از سویی نرخ ۲ برابری بیکاری جوانان نسبت به متوسط وضعیت نامساعدی را تفسیر می‌کند. نرخ بیکاری جوانان در فاصله سال‌های ۸۴ تا ۹۲ به جز سال ۸۶، روندی افزایشی داشته که اعلام خطری برای مسئولان و تصمیم‌گیران درباره وضعیت اشتغال جوانان است که باید درباره ارتقاء سطح مهارت نیروی متقاضی کار، سیاست‌های اثربخشی اتخاذ شود.

بر اساس اعلام وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی نیز قابل تامل است به گونه‌ای که این نرخ همواره از سال ۸۴ به بعد افزایشی بوده و از ۱۵,۷ درصد سال ۸۴ به ۲۰,۸ درصد در سال ۹۱ رسیده است. وزارت کار اعلام کرده است بررسی‌ها نشان می‌دهد که عرضه نیروی کار زنان فارغ‌التحصیل دانشگاهی در کشور بسیار بالا و نرخ بیکاری آنها نیز نسبت به مردان قابل توجه است. در سال ۹۱ نرخ بیکاری مردان فارغ‌التحصیل دانشگاهی ۱۴,۸ درصد و بیکاری زنان حدود ۳۲ درصد بوده است.

سه‌م شاغلانی که در هفته کمتر از ۴۴ ساعت کار می‌کردند اما به هر دلیلی خواهان اضافه کاری هستند نیز از ۷,۴ درصد سال ۸۴ به ۹,۲ درصد در سال ۹۲ افزایش یافته است. سه‌م

مردان شاغلی که به دنبال انجام اضافه کاری هستند نسبت به زنان ۳ برابر است. نرخ بیکاری جوانان در رتبه ۱۹ در میان کشورهای حوزه سند قرار دارد. ایران از نظر شاخص نسبت اشتغال نیز در رتبه ۲۲ قرار دارد و بعد از کشورهای فلسطین، عراق و اردن پایین ترین نسبت اشتغال را به خود اختصاص داده است.

نرخ مشارکت اقتصادی ایران تنها از کشورهای فلسطین، اردن، عراق و سوریه بالاتر است و جایگاه ایران در رتبه ۲۱ قرار دارد. نرخ تورم ایران بعد از کشور سوریه، بالاترین نرخ است. طبق اعلام سازمان جهانی کار، جمعیت جوان بیکار ایران به ۱ میلیون و ۳۲۱ هزار نفر رسیده که ۹۳۱ هزار نفر آن مرد و ۳۹۰ هزار نفر نیز زن هستند. متوسط دستمزد ماهیانه در ایران در سال ۲۰۱۲ میلادی ۱ میلیون و ۲۰۳ هزار و ۳۲۷ تومان بوده و با وجود اینکه هر خانوار به صورت متوسط ۳،۵۵ نفر جمعیت داشته اما تنها ۱،۱ نفر از آن شاغل بودند. در بهار ۱۳۹۶، ۴۰/۶ درصد جمعیت ۱۰ ساله و بیش تر از نظر اقتصادی فعال بوده اند، یعنی در گروه شاغلان یا بیکاران قرار گرفته اند. بررسی تغییرات نرخ مشارکت اقتصادی حاکی از آن است که این نرخ نسبت به فصل مشابه در سال قبل (بهار ۱۳۹۵) ۱/۱ درصد و نسبت به فصل قبل (زمستان ۱۳۹۵)، ۱/۷ درصد افزایش داشته است. نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۹ ساله حاکی از آن است که ۲۶/۴ درصد از فعالان این گروه سنی در بهار ۱۳۹۶ بیکار بوده اند. بررسی تغییرات فصلی نرخ بیکاری این افراد نشان می دهد، این نرخ نسبت به فصل مشابه در سال قبل (بهار ۱۳۹۵) ۱/۵ درصد و نسبت به فصل قبل (زمستان ۱۳۹۵)، ۰/۹ درصد افزایش یافته است. بررسی سهم اشتغال ناقص نشان می دهد که در بهار ۱۳۹۶، ۱۰/۲ درصد جمعیت شاغل، به دلایل اقتصادی (فصل غیرکاری، رکود کاری، پیدا نکردن کار با ساعت بیشتر و...) کم تر از ۴۴ ساعت در هفته کار کرده و آماده برای انجام کار اضافی بوده اند. این در حالی است که ۴۰/۹ درصد از شاغلین ۱۵ ساله و بیش تر، ۴۹ ساعت و بیش تر در هفته کار کرده اند. بررسی اشتغال در بخش های عمده اقتصادی نشان می دهد که در بهار ۱۳۹۶، بخش خدمات با ۴۹/۸ درصد بیش ترین سهم اشتغال را به خود اختصاص داده است. در مراتب بعدی بخش های صنعت با ۳۱/۵ درصد و کشاورزی با ۱۸/۷ درصد قرار دارند.

بخش پنجم کتاب حاضر در خصوص گزارشاتی پیرامون نقض حقوق هنر و هنرمندان در ایران است .

آزادی قلم از سال ها پیش و در دوره های مختلف تاریخی جزء لاینفکی از نگرانی های آزادی خواهان بوده است و آن ها به واسطه ی اهمیت آن به دفعات در زمان ها و دوره های مختلف، حاکمان و دولت مردان را به احترام به حقوق هنرمندان و سرای اهل قلم دعوت کرده اند و نقض این حقوق را برابر با از دست دادن مشروعیت و مقبولیت آن حکومت در نزد مردم می دانسته اند. چنانچه در قرن حاضر نیز ما شاهد بیانیه کانون نویسندگان ایران در ۲۲ فروردین ۱۳۴۷ به منظور هشدار به رژیم پهلوی در خصوص نقض حقوق هنرمندان و نویسندگان بوده ایم که با اشاره به این موضوع که « آزادی اندیشه و بیان در فطرت آدمی ست و هیچ جبر و تحکمی قادر به محو آن نیست»، سایه ی سیاه و سنگین جبر و کنترل بر هنر و اندیشه را زیر سوال برده اند.

حال با وجود تغییر حکومت و به ثمر نشستن انقلاب اسلامی در سال ۵۷ که با داعیه ی شکستن این روند به حیات خود جریان بخشید و نیز پس از گذشت ۳۹ سال از آن همچنان شاهد اتفاقات ناگوار در زمینه ی عدم وجود این احترام نسبت به هنرمندان هستیم. آواز زن در ایران به جز دوره ای مشخص همیشه با محدودیت های عرفی یا شرعی روبرو بوده است. در برهه هایی هم که زنان به عنوان خواننده با محدودیت دولتی مواجه نبودند به دلیل مردانه بودن عرصه موسیقی در ایران باید موانع نامرئی ناشی از فرهنگ جنسیت زده را پشت سر می گذاشتند. بنابراین آنچه اکنون بزرگان موسیقی ایران و کارشناسان به آن انتقاد دارند غیبت صدای نیمی از مردم در موسیقی سنتی و امروزی این کشور است . به گفته محمدرضا شجریان ، استاد آواز و موسیقی سنتی ایران : " صدای زن از موسیقی ایرانی حذف شدنی نیست".

اکثر مراجع تقلید شیعه در ایران درباره گوش دادن به آواز زن ملاحظاتی دارند. برخی آن را از اساس حرام می دانند و عده ای هم می گویند در صورتی که به قصد شهوت و موجب مفسده باشد حرام است و در غیر آ صورت عیبی ندارد. از جمله آقای خامنه ای در فتوایی درباره آواز زنان گفته است: "گوش دادن به آواز زن اگر غنا نباشد و باعث التذاذ جنسی و تهییج شهوت نشود و مفسده ای بر آن مترتب نگردد، اشکال ندارد." در کشاکش دعوای سیاسی صدا و هنر

زنان ، موسیقی ایران هر روز بیش از پیش با محدودیت‌های نانوشته مواجه می‌شود. با پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ صدای زنان ممنوع شد و امروز پس از ۳۹ سال از آن انقلاب ، نوازگی زنان نیز ممنوع شده است.

سریال برخوردهای محافظه کاران و شدت عمل در مقابل وزیر ارشاد حسن روحانی که در مصاحبه با خبرنگاران پیشتر گفته بود: " درباره تک‌خوانی زنان بین مراجع هم نظر واحدی وجود ندارد " به مجلس نیز کشیده شده است و ۱۰ نماینده مجلس درباره‌ی ممنوعیت خوانندگی زنان به وزارت ارشاد هشدار دادند.

در چند سال اخیر ، در ایران هر هفته یک خبر از برخورد با کنسرت‌های موسیقی یا لغو مجوز برنامه‌های موسیقی که بلیط آن به مردم فروخته شده و از وزارت ارشاد و دولت نیز مجوز داشته‌اند، شنیده می‌شود، گاهی گفته می‌شود هم‌زمانی اجرای موسیقی با عزاداری مذهبی دلیل لغو برنامه بوده است و گاهی دیگر نیز دلایلی همچون ممنوعیت اجرای برنامه موسیقی در شهرهای مذهبی دلیل این ممنوعیت اعلام می‌شود. این درحالی است که همه‌ی این کنسرت‌ها از وزارت ارشاد دولت روحانی مجوز دارند و وزارت ارشاد نیز مشکلی با برگزاری آن‌ها ندارد. ولی قدرت مخالفان همیشه بیشتر است و وزارت ارشاد نیز جز اظهار تاسف از این برخوردها کار دیگری نمی‌تواند انجام دهد. این جاست که اگر کنسرتی نیز برگزار شود مخالفان تندروی مذهبی با حمله به کنسرت، برنامه را به هم می‌زدند و مردم را ضرب و شتم می‌کنند. مانند اتفاقی که چندی قبل در شهر یزد و در جریان یک کنسرت موسیقی سنتی رخ داد. اهالی موسیقی می‌گویند "اگر چنانچه معترضان با موسیقی غربی و پاپ مشکل دارند، اما چرا به برنامه موسیقی سنتی ایرانی حمله می‌کنند؟!". پرسشی که کسی جواب آن را نمی‌داند. نوازگی زنان نیز ممنوع می‌شود .

به تازگی قانون نا نوشته‌ای در شهرهای ایران به مورد اجرا گذاشته می‌شود که بر اساس آن گروه‌های موسیقی سنتی و پاپ نباید از نوازدهی زن در گروه خود استفاده کنند. چنانچه یک گروه موسیقی نوازنده‌ی زنی در گروه خود داشته باشد، یا باید آن زن نوازنده را روی سن نبرد یا این که برنامه‌ی آن گروه از سوی نهادهای امنیتی لغو می‌شود. این اتفاق بارها در شهرهایی همچون اصفهان، خرم آباد، مشهد، بوشهر، و... رخ داده است. همه‌ی این‌ها در حالی است که

وزارت ارشاد توان دفاع از مجوزهایی که برای اجرای گروه‌های موسیقی صادر می‌کند ندارد و نیروهای امنیتی و نظامی در موارد بسیاری اقدام به برهم زدن برنامه‌های موسیقی می‌کنند. شرایط در ایران اکنون به گونه‌ای شده است که اگر برنامه‌ای با موفقیت برگزار شود و به پایان برسد یک اتفاق نادر و عجیب شمرده می‌شود.

طبق کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع مظاهر فرهنگی اصل احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی: حفظ و ترویج تنوع فرهنگی فقط در پرتو تضمین حقوق بشر و آزادی‌های اساسی مانند آزادی بیان، اطلاعات و ارتباطات، همچنین آزادی افراد برای انتخاب بیان‌های فرهنگی، امکان‌پذیر است. هیچ‌کس نباید از مقررات این کنوانسیون برای تضييع یا محدود کردن حقوق بشر و آزادی‌های اساسی انسان مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر یا تضمین شده در حقوق بین‌المللی استفاده کند.

اصل حاکمیت: دولت‌ها طبق منشور سازمان ملل متحد و اصول حقوق بین‌الملل حق دارند اقدام‌ها و سیاست‌هایی برای حفاظت و ترویج تنوع بیان فرهنگی در قلمرو خویش اتخاذ کنند.

طبق مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر

ماده ۲۲: هر کس به عنوان عضو اجتماع حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است به وسیله مساعی ملی و همکاری بین‌المللی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه مقام و نمو آزادانه شخصیت اوست با رعایت تشکیلات و منابع هر کشور به دست آورد.

ماده ۲۷: (۱) هر کس حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی اجتماع شرکت کند، از فنون و هنرها متمتع گردد و در پیشرفت علمی و فواید آن سهیم باشد. (۲) هر کس حق دارد از حمایت منافع معنوی و مادی آثار علمی، فرهنگی یا هنری خود برخوردار شود.

خانه از پای بست ویران است .

دولت جمهوری اسلامی از همان روز اول که سر کار آمد، قدرت را به دست گرفته و نشان داده است که با هیچ چیز به اندازه‌ی موسیقی دشمن نیست. به قول فروغ فرخ‌زاد، موسیقی چیزی نیست که بتوان به آن دستبند زد و به زندانش برد. همیشه در فضا جاری‌ست و همیشه جوان‌ها دنبالش هستند و این گونه محدودیت‌ها، حتی جوان‌ها را بیشتر تحریک می‌کند، برای اینکه به دنبال موسیقی بروند.

بخش ششم کتاب اختصاص به گزارشاتی است که به نقض حقوق محیط زیست در ایران اشاره دارد .

تردید نیست که ایران کشوری بی همتا در خاورمیانه است، هم از نظر تنوع چشم اندازها و هم از نظر غنای میراث فرهنگی. شاید تنها کشوری که کم و بیش شباهت های زیادی از نظر تنوع آب و هوایی و پوشش گیاهی با ایران داشته باشد، آمریکا است. ولی آمریکا ۶ برابر ایران وسعت دارد. از این توانمندی نه تنها استفاده نمی شود، بلکه بسیاری از این سرمایه ها در حال فرسایش و تخریب هستند. داشتن ۲۵۰۰ کیلو متر ساحل با دو طبیعت و اقلیم کاملا متفاوت، دو رشته کوه عظیم و زیبا، حضور جنگلهای باقیمانده دوران سوم که ترکیبی از عناصر معتدله و حاره ای را در خود جای داده، تنوع فوق العاده جانوری - بخصوص پرندگان و پستانداران، صدها تالاب - اگر چه اغلب آنها خشک شده اند و قرار گرفتن در کریدور جغرافیای شرق و غرب و شمال و جنوب می توانند سالیانه میلیون ها گردشگر را از تمام دنیا به خود جلب کند، و وابستگی ما را نه تنها از صنایع آلوده کننده و اغلب مونتاژی به حداقل برساند، بلکه وابستگی اقتصاد بیمار ما را به درآمدهای نفتی به حداقل برساند.

اما اینکه زیست بوم ایران و شهروندان ایرانی چه آینده ای خواهد داشت ، جای نگرانی جدی دارد. ما در سالهای اخیر شاهد تخریب شدید محیط زیست در بسیاری از شهرها و مناطق ایران بوده ایم . شرایط زندگی شهروندان ایرانی هم بسیار جای نگرانی دارد. آلودگی نه تنها تهران، که کیفیت زندگی را در بسیاری از شهرهای بزرگ نیز بشدت پایین آورده است. البته برای حل آلودگی راههای خیلی ساده وجود دارد، فقط اراده مسئولین را می خواهد، که اجازه دهند درآمدهای نفتی نه صرف صدقه دادن به مردم و حمایت از گروهی خاص ، که صرف بهبود کیفیت و کمیت حمل و نقل عمومی گردد. بخصوص با گسترش سیستم حمل و نقل ریلی بسیاری از مشکلات فعلی قابل حل است. دولت هم باید در مورد کارخانه های آلوده کننده مثلا در شهرهایی مانند اراک، اصفهان و اهواز تصمیم حاکمیتی و جدی بگیرد، یا باید تکنولوژی آنها را اصلاح کند و یا اگر امکان ندارد بدون تعارف آنها را یا تعطیل کند و یا جابجا نماید .

شوربختانه وضعیت سرزمین ما ایران از منظر رصدگران دریاچه ها و آبگیر ها هم وضعیت خوبی نیست و در واقع قهقرای زیست محیطی ای که در کشور ما آغاز شده از این عوارض زیبای طبیعت هم قربانی های زیادی گرفته و همچنان می گیرد. خشکی و ناپدید شدن بسیاری از آبگیر ها و باتلاق ها کشور، ورود فاضلاب های صنعتی و شهری و... به رودخانه های تغذیه کننده آن ها و بهره برداری ها نادرست گردشگری از جمله مهمترین بلایایی هستند که دامنگیر آبگیرهای ایران شده اند. ایران در بهمن ماه ۱۳۴۸ میزبان کنفرانس رامسر برای حفاظت از تالاب ها و اکوسیستم های آبی بود اما این روزها کشور ما یکی از پیشگامان تخریب و انحطاط این مواهب طبیعی می باشد. طبق آمارهای اعلام شده توسط مسئولین از چهل تالاب موجود در کشور بین بیست تا هشتاد درصد آن ها خشک شده اند.

دریاچه ها و آبگیر ها علاوه بر این که زیستگاه و پناهگاه انواع منحصر به فرد حیات وحش می باشند، به جهت این که مهار کننده سیلاب های ویرانگر و رسوبات رودها، تلطیف کننده آب و هوا، تامین کننده برخی منابع غذایی مانند ماهی یا دیگر آبزیان و منبع درآمد از طریق گردشگری (به ویژه اکوتوریسم) هستند، حائز اهمیت بوده و حفاظت از آن ها برای بهره بردن از هدایای بی دریغی که به ما ارزانی می دارند برای ما انسان ها الزامی است. وضعیت برخی از آبگیرهای مهم کشور طبق گزارش کمیسیون کشاورزی، آب و منابع طبیعی مجلس شورای اسلامی از قرار زیر بوده است :

دریاچه ارومیه بزرگترین دریاچه کشور و بزرگترین دریاچه ی آب شور خاور میانه (ششمین در جهان) چهل درصد از مساحتش، تالاب گاوخونی در اصفهان نود درصد مساحت خود و دریاچه هامون در استان سیستان و بلوچستان هم نود درصد مساحت خود را تا سال نود و سه از دست داده اند. بحران خشک شدن پیشرونده ی دریاچه ی ارومیه که ظرف چند سال اخیر همراه موضوع ریزگرد های هجوم آورده به غرب کشور از مهم ترین موضوع زیست محیطی ایران در سال های اخیر بوده، بحث های زیادی را دامن زده و گمانه زنی های در باره ریشه ها و راه های چاره ی آن همچنان ادامه دارد.

در این میان اکثر کارشناسان و صاحب نظران متفق القول باور دارند که الگوی نامناسب توسعه در مناطق پیرامون حوزه آبخیز دریاچه را دلیل حاد شدن روند پیشروی خشکیدگی دریاچه

می دانند. به عنوان مصداق هایی از این الگوهای نامتناسب با ظرفیت اکولوژیک منطقه می توان به موارد زیر اشاره کرد:

سطح زیر کشت مناطق پیرامون حوزه آبخیز دریاچه طی سال های منتهی به دهه ی نود خورشیدی از ۱۵۰ هزار هکتار به ۴۱۵ هزار هکتار و آب مصرفی کشاورزی منطقه از ۱,۸ میلیارد متر مکعب به ۵,۵ میلیارد مترمکعب افزایش داشته است . احداث سدهای متعدد در مسیر رودهای تغذیه کننده ی دریاچه و جلوگیری از ورود روان اب های منطقه به حوضه ی دریاچه و حفر بیش از هشتاد هزار چاه غیر مجاز! در زمین های حوضه آبخیز آن . افزایش جمعیت منطقه و رشد تقاضای آب برای مصارف گوناگون.

کنوانسیون رامسر : در ۲ فوریه ۱۹۷۱ متن نهایی کنوانسیون رامسر مشتمل بر یک مقدمه و دوازده ماده که ثمره ۹ سال مطالعه دقیق و همکاری بین المللی میان دانشمندان و متخصصان حقوقی بسیاری از کشورها و سازمانهای بین المللی نظیر IUCN ,ICBP ,CIC ,FAO و IWRB می باشد در جلسه ای بین المللی که توسط آقای «اسکندر فیروز» رئیس سازمان شکاربانی و نظارت بر صید وقت سازماندهی شد و در هتل رامسر در شهر رامسر برگزار گردید، پذیرفته شد و در روز بعد به امضای مقامات ۱۸ کشور جهان رسید و برای امضای سایر کشورها توسط دولت ایران به مدیر کل سازمان یونسکو سپرده شد، در نهایت در تاریخ ۴ شهریور ۱۳۵۱ (۲۶ اوت ۱۹۷۲) از طرف نماینده ایران در پاریس به امضا رسیده و تصویب گردیده و اجازه تسلیم اسناد تصویب آن داده شد .

این قانون مشتمل بر یک ماده و متن کنوانسیون ضمیمه پس از تصویب مجلس سنا در تاریخ روز دوشنبه ۱۳۵۲/۱۱/۱۸ در جلسه روز سه شنبه ۱۳۵۲/۱۲/۲۸ به تصویب مجلس شورای ملی رسید. قانون الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به پروتکل اصلاحی کنوانسیون مربوط به تالابهای مهم بین المللی به ویژه تالابهای زیستگاه پرندگان آبی (کنوانسیون رامسر) در جلسه روز سه شنبه ۱۳۶۴/۳/۱۴ مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۱۳۶۴/۳/۲۵ به تأیید شورای نگهبان رسیده و طی نامه مورخ ۱۳۶۴/۳/۲۸ ریاست جمهوری به نخست وزیری، واصل و جهت اجرا ابلاغ گردید.

سند الحاق نیز به مرجع امانتدار کنوانسیون یعنی مدیرکل سازمان یونسکو تقدیم و کنوانسیون رامسر با توجه به ماده ۱۰

متن کنوانسیون چهار ماه پس از تأیید سند، برای جمهوری اسلامی ایران لازم‌الاجرا گردید. کنوانسیون تالابها که همچنین تحت عنوان «کنوانسیون رامسر» شناخته شده است، یک پیمان بین‌الدولی می‌باشد که چارچوبی را برای انجام همکاری‌های بین‌الدولی به منظور حفاظت از زیستگاه‌های تالابی ایجاد نموده است. اهداف کنوانسیون عمدتاً به منظور جلوگیری از نابودی تالابها، اطمینان از حفاظت آنها و توجه به ارزشهای اقتصادی-فرهنگی-علمی و گردشگری آنها و ممانعت از خشک شدن آنها به عنوان زیستگاه جانوران به خصوص پرندگان آبی و کنار آبی و بهره‌برداری معقولانه جهت ابقا برای نسل‌های آینده متمرکز است. مفاد کنوانسیون رامسر: اصول، ارزشها و اهداف معاهده در مقدمه و رژیم حقوقی آن در مواد دوازده گانه بیان شده است.

کنوانسیون رامسر مفهوم بسیار گسترده‌ای را با عنوان تالاب پذیرفته و تحت پوشش قرار می‌دهد. تعریف تالاب به استناد بند ۱ ماده ۱ کنوانسیون عبارت است از:

«مناطق مردابی، آبگیر، توربزار(پیت زار)، برکه‌های مصنوعی یا طبیعی که به طور دائم یا موقت دارای آب ساکن یا جاری، شیرین، لب شور یا شور مشتمل بر مناطقی از آبهای دریایی که عمق آب هنگام پایین‌ترین جزر بیش از ۶ متر نباشد».

دولتهایی که عضو کنوانسیون می‌باشند، علاوه بر وظایف عمومی شامل افزودن ملاحظات مرتبط با حفاظت از تالابها در برنامه ریزیهای بهره‌وری از زمین متعهد به اجرای ۵ وظیفه اصلی به ترتیب ذیل می‌باشند:

- تعیین حداقل ۱ تالاب جهت درج در فهرست تالابهای با اهمیت بین‌المللی (به استناد بند ۴ ماده ۲ کنوانسیون).

- ترویج بهره‌برداری معقولانه از تالابها در کشور (موضوع بند ۱ ماده ۲ کنوانسیون).
- مشورت با سایر اعضا در مورد اجرای وظایف تحت کنوانسیون به ویژه در مورد سیستمهای آبی و گونه‌های مشترک تالابهای مرزی (موضوع ماده ۵ کنوانسیون).

- ایجاد ذخیره گاههای تالابی یا مناطق حفاظت شده (به استناد بند ۱ ماده ۴ کنوانسیون).

- تنظیم نقشه های اصلاحی تالابها جهت تسهیل حفظ و حراست و تا حد امکان بهره برداری صحیح از تالاب ها (موضوع بند ۱ ماده ۳ کنوانسیون).

کشور ایران و همسایه غربی آن در کمربند خشک و نیمه خشک جهان قرار گرفته اند و بیش از دوسوم مساحت ایران در اقلیم خشک و نیمه خشک واقع شده است، میانگین بارش سالیانه در ایران نصف میانگین بارش سالانه در جهان است کشور ایران در معرض وقوع پدیده گردوغبار در مقیاس محلی، منطقه ای و جهانی قرار دارد. مناطق غرب کشور به دلیل موقعیت جغرافیایی و اقلیمی و نزدیکی به بیابان های کشورهای مجاور مانند عراق، سوریه و عربستان در معرض سامانه های گردوغبار است.

گردوغبار به لحاظ تعریف به ذراتی با قطر کمتر از ۵ میکرون که حاصل فرسایش بادی و بیابان زایی بوده و می تواند تا مسافت بسیار طولانی جابجا شده و انتقال یابد. از ۴ دهه پیش تاکنون، پدیده گردوخاک در مناطق وسیعی از جهان از جمله نواحی جنوب غرب آسیا، آسیای مرکزی، جنوب غرب آمریکای شمالی، شمال آفریقا و ... که کمربند گردوغبار جهانی گفته می شود، به فراوانی دیده شده است.

گردوغبار یک فرایند طبیعی خاص مناطق بیابانی و صحراهاست و ناشی از عملکرد بادهای قوی بر سطح خاک بوده و سبب معلق شدن ذرات ریز خاک در فضای نزدیک سطح زمین می شود. در سال های اخیر، تأثیر عوامل طبیعی همانند خشک سالی های مداوم، کاهش بارندگی و رطوبت نسبی محیط به همراه تشدید فاکتورهای محیطی نظیر استفاده بی رویه از منابع آبی مناطق بیابانی، از بین رفتن نیزارها و وقوع جنگ موجب خشک شدن تالابها و دریاچه های بیابان های شرق عراق و عرصه های جنوبی کشورمان و تنک شدن یا از بین رفتن کامل پوشش گیاهی در این مناطق گردیده است. نتیجه چنین وقایعی گسترش شدید گردوغبار که به نام ریز گرد معروف هستند، در بخش های غربی، جنوب غربی و مرکزی ایران بوده و توانسته در کوتاه مدت اثرات نامطلوبی بر محیط زیست، اقتصاد و سلامت ساکنین ۱۷ استان کشور به ویژه شهرهای مرزی همانند اهواز، کردستان، کرمانشاه و ... بر جای گذارد. در حقیقت نمایان شدن

دوران‌های خشکی و بروز پدیده‌های اقلیمی خاص از یک‌سو و افزایش ناگهانی جمعیت و بهره‌برداری‌های ناصحیح از منابع آب‌وخاک از سوی دیگر سبب تشدید فرسایش بادی و ایجاد بیابان‌زایی در کشور شده است.

بخش هشتم مربوط به آخرین گزارشات نقض حقوق بشر در ایران است که توسط گزارشگران ویژه سازمان ملل متحد تهیه شده که ضمیمه می‌باشد .

بخش هشتم مجموعه مقالاتی با موضوعات متفاوت ارائه می‌گردد که موارد نقض حقوق بشر در ایران را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد .

امید که این مجموعه با استناد بر مدارک و شواهد ارائه شده از نقض حقوق بشر در ایران ، گامی موثر در جهت روشن‌گری از حقایق و آگاهی‌رسانی برداشته باشد . حقوق بشر جز حقوق ذاتی و متعلق به ماست و هیچ‌کسی نمیتواند آن را از ما بگیرد . ما با آگاهی یافتن از حقوق بینادین خود میتوانیم برای برخورداری از آن اعتراض نموده و مبارزه کنیم .

نگارنده بر خود واجب میدانند از راهنمائیها و مشاوره‌های رئیس هیات مدیره محترم کانون دفاع از حقوق بشر در ایران ، جناب منوچهر شفایی و استاد گرانقدر دکتر زهرا ارزجانی که مشوق و یاری‌گرم در تهیه این مجموعه بوده‌اند ، کمال امتنان و سپاس را داشته باشد و همچنین از زحمات و تلاش بی‌وقفه‌ی تمام همکاران و دوستان فعال در کانون دفاع از حقوق بشر در ایران و تمامی انسانهای حقیقت‌جو و دلسوز که به نحوی در امر آگاهی‌رسانی نقش عمده‌ای را ایفا میکنند .

ژانویه ۲۰۱۸

مریم مرادی

بخش اول

گزارشات نقض حقوق کودک و نوجوان در ایران



وضعیت بحرانی ایران در زمینه حقوق کودکان کار و خیابان

به گزارش خبرنگار ایلنا، مصطفی معین در افتتاحیه کنگره بین‌المللی اخلاق در علوم و فناوری در مرکز همایش‌های کتابخانه ملی با اشاره به مطالعه لگاتوم که پژوهشی گسترده در سطح جهانی است، گفت: ایران دارای رتبه ۱۱۱ در شاخص «کامیابی و نیک‌بختی» سال ۲۰۱۷ از میان صد و چهل کشور جهان است. نتایج رتبه‌بندی کشورها در شاخص رفاه لگاتوم (رتبه‌بندی سالانه مؤسسه پژوهشی لگاتوم که دربارهٔ سطح رفاه در ۱۴۲ کشور مختلف از سال ۲۰۰۷ منتشر می‌شود) ایران رتبه خوبی ندارد با توجه به جمعیت جوان کشور، جای درنگ و تأمل دارد و برای آن باید چاره‌ای اندیشید.

وی با اشاره به اینکه در دو دهه اخیر ۳۰۰ میلیون تلفات انسانی به دلیل فقر و بیماری و ۱۴۲ میلیون تلفات به دلیل جنگ در جهان داشته‌ایم، گفت: تنها سال ۲۰۱۶ بیش از ۱۳ هزار میلیون دلار صرف خرید تسلیحات و جنگ‌افزارها شده، در حالیکه این عدد برای فعالیت‌های صلح‌طلبانه به مراتب کمتر بوده است.

رییس انجمن ایرانی اخلاق در علوم و فناوری اضافه کرد: مطالعه‌ای جهانی نشان می‌دهد، خانواده همچنان به‌عنوان کانون اصلی بیشترین نقش را در شکل‌گیری اخلاق در این حوزه دارد و باورهای مذهبی، ناسازگاری میان گروه‌های مذهبی و غیر مذهبی، دامن زدن به خشونت توسط رسانه‌ها و ... از دیگر موارد اثرگذار در این حوزه است.

وی با بیان اینکه این پژوهش نشان می‌دهد که خانواده، مهربانی، آزادی، مسوولیت و پاسخگویی، دموکراسی، همبستگی، حفظ محیط زیست، عدالت، امنیت، ارزش‌اندیشه و خیال‌ورزی و ارزش و منزلت انسان، ارزش‌هایی است که کماکان در سالیان آینده در سطح جهانی شاخص و مهم تلقی خواهد شد و باید به آنها توجه کرد، گفت: از شاخص‌های مهم

مشترک بین جوامع مختلف، رعایت حقوق کودکان است که جایگاه ایران در نیمه‌های پایین این جدول است.

کودکان خیابانی ۴۵ برابر بیشتر در معرض ایدز هستند .

معین افزود: آمارها نشان می‌دهد کودکان خیابانی ۴۵ برابر بیشتر در معرض خطر ایدز هستند. همچنین خشونت برابر زنان شاخص دیگری است که در کشورهای آسیایی و آفریقایی از جایگاه خوبی برخوردار نیست و آمار دقیقی در این حوزه در کشور وجود ندارد.

رئیس انجمن ایرانی اخلاق در علوم و فناوری ادامه داد: از چند سال گذشته تلاش برای راه‌اندازی انجمنی ملی و غیر دولتی در حوزه اخلاق شروع شد و سال ۸۲ به پیشنهاد وزارت علوم با همکاری و مشارکت یونسکو، جایزه ابن‌سینا با تاکید بر اخلاق راه‌اندازی شد و انجمن علمی اخلاق یک‌سال بعد و سال ۸۳ راه‌اندازی شد. در انجمن، جلسات مختلف با انجمن‌های علمی مختلف سعی در تدوین ضوابط اخلاقی حوزه‌های مختلف کرده‌ایم و فصلنامه علمی-پژوهشی در این حوزه منتشر می‌کنیم.

معین با اشاره به اینکه برگزاری کنگره حاصل برنامه‌ریزی دو ساله‌ای است که به دلیل اهمیت اخلاق در شئون مختلف زندگی انسان در پی انجام آن بر آمده‌ایم، گفت: در جغرافیای جهانی کودکان کار و خیابان ایران از نظر زیان‌های جسمی و روانی کودکان خیابانی وضعیت خوبی ندارد. امروز شاهد وضعیت نابسامان این کودکان در خیابان‌ها و بکارگیری آنها در باندهای مافیایی هستیم. ایران در زمینه حقوق کودکان کار و خیابان وضعیت بحرانی دارد .



کودکان در جمهوری اسلامی اعدام می شوند.

طبق گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشری، دستگاه قضایی جمهوری اسلامی ایران هنوز کودکانی که هنگام ارتکاب جرم زیر ۱۸ سال بوده‌اند را اعدام میکند. در حال حاضر ایران، عربستان سعودی، سودان، پاکستان و یمن تنها کشورهایی هستند که مجازات اعدام را در ارتباط با کودکان اجرا می‌کنند.

مجازات کودکان در ایران و صدور حکم اعدام برای آنان در موارد مختلف از جمله درگیری و قتل، قاچاق مواد مخدر و... همواره یکی از چالش‌های مهم نقض حقوق بشر در ایران بوده‌است. دستگاه قضایی ایران در سال‌های اخیر کودکان را پس از دریافت حکم اعدام در مراکز اصلاح و تربیت نگهداری کرده و حکم اعدام آن‌ها را پس از رسیدن به سن ۱۸ سال اجرا می‌کند. در واقع می‌توان گفت جمهوری اسلامی منتظر می‌ماند کودکان ۱۸ ساله شوند تا اعدامشان کند. طبق ماده ۹۱ قانون جدید مجازات اگر قاضی تشخیص دهد که یک پسر دارای ۱۵ سال یا بیشتر، یا دختر دارای ۹ سال یا بیشتر در زمان ارتکاب جرم از ماهیت و تبعات جرم خود آگاه بوده است، وی می‌تواند برای این کودک حکم اعدام صادر کند. این ماده به دادگاه اجازه می‌دهد جهت تشخیص بلوغ ادراکی و عقلی متهم به «نظر پزشک قانونی یا به دیگر وسائلی که مناسب می‌داند» نیز اتکا کند.

ایران دو معاهده بین‌المللی، کنوانسیون حقوق کودک و کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را امضا کرده است. کنوانسیون حقوق کودک، اعدام مجرمین کودک را منع کرده است. از سال ۲۰۱۰ به بعد متخصصین و مسئولین سازمان‌های بسیار زیادی از جمله متخصصین سازمان ملل متحد، شورای حقوق بشر، و کمیته حقوق بشر اعدام مجرمین کودک را به طور اکید محکوم کرده اند.

در ایران نیز گروه‌هایی از فعالان حقوق بشر و حقوق کودک تلاش می‌کنند تا با تغییرات قانونی جلوی مجازات اعدام برای نوجوانان را بگیرند. بارها سازمان ملل متحد، دولت‌های مختلف و بسیاری از نهادهای مدافع حقوق بشر در داخل و خارج ایران خواستار شدند که جمهوری اسلامی از اعدام کودکان صرف نظر کند، این تلاش‌ها تا کنون بی‌ثمر بوده‌است، اما در معدود مواردی تنها به تعویق اجرای اعدام منجر شده‌است.



آمار از ازدواج دختران زیر ۱۵ سال در ایران

ازدواج کودکان یا کودک‌همسری در ایران در سال‌های اخیر روز به افزایش است. فعالان حقوق کودک می‌گویند این پدیده در آینده بر سلامت خانواده‌های ایرانی تاثیر منفی خواهد گذاشت.

آمار بالای ازدواج کودکانی که پیش از رسیدن به بلوغ فکری و ذهنی ازدواج می‌کنند از گستردگی این پدیده در ایران حکایت دارد. سن ازدواج در ایران بر مبنای "بلوغ جنسی" تعیین شده در حالی که به گفته کارشناسان، بلوغ جنسی تنها بخشی از ابعاد بلوغ کامل انسان است. رشد، آگاهی، آموزش و آزادی در انتخاب، اساسی‌ترین و انسانی‌ترین شروط برای تشکیل خانواده است.

آمارهایی که خبرگزاری ایسنا به نقل از معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری منتشر کرده نشان می‌دهند که در سال ۱۳۹۲ حدود ۵/۴ درصد از ازدواج‌های ثبت‌شده مربوط به دختران زیر ۱۵ سال بوده است. این تعداد در سال ۱۳۹۵ به ۵/۵ درصد رسیده است. ازدواج پسران زیر ۱۵ سال بسیار کمتر از دختران است، اما تعداد آن نیز در حال افزایش است.

در سال ۱۳۹۳ بالاترین میزان ازدواج کودکان در ایران ثبت شده است. طبق آمار ثبت احوال ایران در این سال بیش از ۴۰ هزار کودک، پیش از پایان دوران کودکی وارد زندگی زناشویی شده‌اند.

گزارشگر "ایسنا" نوشته است، آمارهای رسمی تنها محدود به ازدواج‌های ثبت شده در دفاتر رسمی است و چه بسا این تعداد به دلیل عدم ثبت ازدواج کودکان بدون شناسنامه و یا عدم ثبت رسمی و قانونی ازدواج‌های چند همسری بسیار بیشتر از آمارهای رسمی است.

ازدواج کودکان زیر ۱۰ سال

در میان ازدواج‌های در سنین پایین، کودکان زیر ۱۰ سال نیز دیده می‌شوند. این آمارها نشان می‌دهند که در سال ۹۰، ۲۲۰ کودک زیر ۱۰ سال، سال ۹۱، ۱۸۷ کودک، سال ۹۲، ۲۰۱ کودک، سال ۹۳، ۱۷۶ کودک و در سال ۹۴، ۱۷۹ کودک زیر ۱۰ سال تن به ازدواج داده‌اند.

بیشترین ازدواج‌های کودکان در استان خراسان رضوی ثبت شده است. این استان با ثبت ۶۷۵۹ مورد از ازدواج کودکان در رتبه اول قرار دارد. درحالی که به نظر می‌رسد به دلیل حضور بیشتر اتباع کشورهای دیگر در استان‌های شرقی کشور که اوراق شناسایی ندارند، امکان ثبت ازدواج آنها فراهم نباشد و به همین دلیل این آمار می‌تواند بیش از این مقدار باشد.

استان آذربایجان شرقی با ۳۳۴۸ مورد، رتبه دوم و استان سیستان و بلوچستان نیز با ثبت ۲۳۵۵ مورد ازدواج کودکان ۱۰ تا ۱۴ سال، رتبه سوم را به خود اختصاص داده اند.

استان خوزستان با ۲۱۵۰ مورد ازدواج ثبت شده کودکان ۱۰ تا ۱۴ سال، رتبه ۴ کشور را به خود اختصاص داده است، استان تهران نیز با ۱۷۴۲ مورد، در رتبه ۸ این جدول قرار گرفته است.

ازدواج نزدیک ۱۵۰۰ دختر زیر ۱۴ سال در زنجان

مدیرکل امور بانوان و خانواده استانداری زنجان گفت: طی سال گذشته یک هزار و ۴۸۵ مورد ازدواج دختران زیر سن ۱۴ سال در این استان ثبت شد که ۴۷ مورد از آنها به طلاق منجر شده است.

به گزارش ایرنا؛ ماهرخ بلوری افزود: طی ۶ سال گذشته نسبت ازدواج به طلاق در استان روند افزایشی داشته به گونه ای که این میزان از رقم ۲,۳ در سال ۹۰ به ۴,۵ در سال ۹۵ رسیده است.

وی ادامه داد: میانگین سن زوجین در طلاق های ثبت شده طی این مدت در استان در مردان ۳۰ تا ۳۴ سال و در زنان ۲۵ تا ۲۹ سال است.

بلوری اظهار کرد: در ۶ ماهه نخست سال جاری ۵ هزار و ۴۰ مورد ازدواج در استان زنجان به ثبت رسیده است که ۱۹ درصد از آن ها به طلاق منجر شده است.

مدیرکل امور بانوان و خانواده استانداری زنجان گفت: در زمان حاضر شهرستان خدابنده با میزان ۷,۲ نسبت ازدواج به طلاق، دارای کمترین میزان طلاق در استان است.

وی یاد آور شد: در شرایط حاضر آمارهای موجود ازدواج و طلاق به عنوان نشانگرهایی از وضعیت جامعه، حساسیت هایی را برانگیخته است چرا که طلاق به عنوان یک آسیب هزینه های قابل توجهی را متوجه جامعه می کند.

بلوری با بیان اینکه طی چند دهه اخیر محرک های زیادی برای گسست پیوندهای سنتی خانواده مداخله کرده و موجب آسیب هایی شده اند، افزود: لازم است با مشارکت نهادهای مختلف اعم از دولتی و غیر دولتی آموزش های پیش، حین و بعد از ازدواج را با شیوه های مناسب به ویژه در مدارس و دانشگاهها به صورت جدی در دستور کار قرار دهیم.

۱۷ درصد ازدواجها در ایران زیر ۱۸ سالگی است .

۲۵٫۵ درصد ازدواج ها ۱۱ تا ۱۳ سال، ۵۵ درصد ۱۴ تا ۱۶ سال، ۱۸ درصد ۱۷ تا ۱۸ سال و ۲ درصد کمتر از ۱۰ سالگی.

جامعه شناسان، فعالان حقوق کودک و دست اندرکاران قانونگذاری و قضا با حضور در نخستین همایش بررسی «ازدواج کودکان» سعی در ریشه یابی و ارائه راهکار برای جلوگیری از گسترش این معضل در ایران داشتند. معضلی که، امروز، سیمای مساله اجتماعی دارد اما تبعات منشعب از این معضل، می تواند در آینده ای نه چندان دور، آن را در رده نخست فهرست آسیب های اجتماعی کشور قرار دهد.

اعتماد نوشت: بنا بر آمار رسمی درباره ازدواج کودکان در ایران که از سوی زهرا کهرام، دبیر سمینار ازدواج کودک ارائه شد، ۱۷ درصد ازدواج دختران در ایران پیش از رسیدن به ۱۸ سالگی بوده و بنا بر آخرین آمار ثبت شده در سازمان ثبت احوال کشور، در ۹ ماهه اول سال ۹۴، بیش از ۵ درصد زنانی که در این مدت ازدواج کرده اند کمتر از ۱۵ سال سن داشته یعنی ۲۸ هزار و ۲۴۲ نفر قبل از رسیدن به ۱۵ سالگی ازدواج کرده اند.

همچنین بر اساس آمار رسمی ثبت شده، بیشترین آمار ازدواج و طلاق کودکان مربوط به استان های سیستان و بلوچستان، خوزستان، خراسان رضوی، آذربایجان شرقی و غربی، فارس، زنجان، تهران، همدان و مازندران بوده است.

کهرام در حالی که ارزش های سنتی و مذهبی و آسیب های اجتماعی خانواده را از مهم ترین دلایل ازدواج زودرس کودکان در ایران برشمرد، در توضیح پیامدهای ازدواج کودک گفت:

«ثبت نشدن ازدواج‌ها و نداشتن اوراق هویتی، خشونت خانگی و همسرآزاری، تن‌فروشی، فرار از خانه، کارتن‌خوابی، محرومیت تحصیلی، خودسوزی و خودکشی، محدودیت حمایت اجتماعی و قانونی با تولید چرخه اعتیاد، نداشتن مهارت برای ورود به بازار کار، نداشتن مهارت فرزندپروری، بازتولید چرخه فقر و کار کودک و ازدواج کودک، افزایش سقط، زایمان زودرس، افزایش تولد نوزادان کم‌وزن، افزایش آسیب‌پذیری در برابر انزوای اجتماعی، سوء تغذیه و تبعات آن، شیوع اختلالات خلقی، فقدان رسیدن به استقلال شخصی و بلوغ فکری، تضعیف فرصت‌های رشد و توسعه و طی کردن ناقص مراحل رشد روانی اجتماعی از پیامدهای اجتماعی، جسمی و روانی ازدواج کودکان است.»

علی کاظمی، مشاور معاونت حقوقی و قضایی قوه قضاییه و از دیگر سخنرانان این همایش هم در نگاهی به نظرات موافق و مخالف ازدواج کودک گفت: «باید تبیین عقلانی از شرایط داشته باشیم تا بتوانیم قانون وضع کنیم. ما با خرده‌فرهنگ‌هایی مواجه هستیم که ازدواج کودک را خوب هم می‌دانند؛ مثلاً آمار طلاق در سال ۹۰، ۱۵ درصد بود و این آمار در کسانی که زودتر ازدواج می‌کردند، به ۶ درصد می‌رسید. از دیدگاه اسلام هدف از ازدواج رسیدن به آرامش است و سن ازدواج باید به گونه‌ای تعریف شود که طرفین بتوانند آرامش را برای هم تعریف کنند.

طبق قانون فعلی ایران، دختران بالای ۱۳ سال و پسران بالای ۱۵ سال می‌توانند ازدواج کنند که تناقض‌هایی با سایر قوانین کشور دارد؛ مثلاً کودکان نمی‌توانند حساب بانکی باز کنند. پس اگر ازدواج کنند نفقه را چه کنند؟ یا اینکه کودک زیر ۱۵ سال امکان حضور در دادگاه را ندارد و نمی‌تواند تا ۱۸ سالگی اموالش را در اختیار داشته باشد. طبق اصل دهم قانون اساسی، نکاح، یکی از احکام اسلامی است که سنگ بنای جامعه را تشکیل می‌دهد و باید در تکریم آن بکوشیم. ازدواج، به نظم عمومی هم مربوط می‌شود. اگر مواردی باشد که نظام حقوقی این موارد را به رسمیت نشناخته، ازدواج را انجام نخواهیم داد. برای جلوگیری از ازدواج کودک نیاز است تا یکنواخت‌سازی سن کودک به وجود بیاید و تحصیل اجباری در مسیر آموزش باشد.»

نتایج یک پژوهش میدانی

نتایج نخستین پژوهش میدانی درباره ازدواج کودکان در ایران که توسط جمعیت امداد دانشجویی امام علی(ع)، تابستان و پاییز ۹۵ و در ۱۷ استان کشور و بر ۵۰۰ زن و مرد کمتر از ۳۵ سال، با تجربه ازدواج قبل از ۱۸ سالگی انجام شد:

پراکندگی قومیتی ازدواج کودک در ایران: ۱۵ درصد در میان اقوام ترک، ۴/۵ درصد در اقوام کرد، ۳/۸ درصد در اقوام لر، ۱۵ درصد فارس، ۴/۵ درصد لک، ۸/۵ درصد بلوچ، ۸ درصد عرب، ۲/۵ درصد سیستانی، ۱۲ درصد مازنی، ۰/۵ درصد گیلک و ۰/۵ درصد در میان سایر اقوام.

شیوع جنسیتی ازدواج کودک در ایران: ۳۵ درصد در میان مردان و ۶۵ درصد در میان زنان. میزان درآمد: ۶۹ درصد کمتر از ۵۰۰ هزار تومان، ۲۷ درصد بین ۵۰۰ تا یک میلیون تومان، ۳،۵ درصد بیش از یک میلیون تومان.

وضعیت تاهل: ۸۲ درصد همچنان متاهل، ۵ درصد مطلقه، ۵ درصد دارای همسر فوت شده، ۴ درصد همسر رها کرده، ۲ درصد همسر از کار افتاده و ۲ درصد همسران زندانی هستند.

سن ازدواج: ۲۵،۵ درصد ۱۱ تا ۱۳ سال، ۵۵ درصد ۱۴ تا ۱۶ سال، ۱۸ درصد ۱۷ تا ۱۸ سال و ۲ درصد کمتر از ۱۰ سالگی.

وضعیت والدین: ۷۸ درصد دارای پدر معتاد، ۱۶ درصد دارای مادر معتاد و ۶ درصد دارای والدین معتاد بوده‌اند.

دلایل ازدواج: ۶۸ درصد به علت سنت‌های قومی، ۲ درصد به علت اعتیاد، ۹ درصد فقر، ۱۷ درصد علاقه و ۱۱ درصد سایر علل.



ازدواج کودکان، "آزار جنسی" است .

هادی شریعتی، عضو هیئت مدیره انجمن حمایت از حقوق کودکان "کودک همسری" را "نوعی کودک آزاری با ابعاد آزار جسمی، عاطفی و ذهنی" می‌داند. او به "ایسنا" گفته است: «با ادامه یافتن ازدواج کودکان در جامعه، اندک اندک تبدیل به یک جامعه نابالغ می‌شویم. جامعه‌ای که رشد کافی نیافته و بلوغ فکری ندارد.»

به گفته او آسیب‌هایی مثل خشونت، خیانت، طلاق رسمی و عاطفی، همسرکشی، افسردگی و آمار بالای سقط جنین را می‌توان از تبعات ازدواج زودهنگام کودکان در جامعه نابالغ دانست. این فعال حقوق کودکان به مجوزهای قانونی در مورد ازدواج کودکان در ایران اشاره کرده و گفته است، قانون صریحی که در ایران درباره ازدواج کودکان وجود دارد، ماده ۱۰۴۱ است که نکاح دختر را قبل از رسیدن به ۱۳ سال و پسر را قبل از ۱۵ سال، با اذن ولی و با تشخیص دادگاه منوط به رعایت مصلحت کودک، مجاز می‌داند.

به گفته هادی شریعتی، این قانون سنی که برای پسران در نظر گرفته شده، همان سن بلوغ است، اما درباره دختران سن بلوغ که ۹ سالگی است ملاک قرار نگرفته و برای نکاح، سن دختر افزایش پیدا کرده است. متأسفانه طبق این ماده حتی می‌توان قبل از این سن نیز در صورت شرایطی، عقد نکاح را منعقد کرد.

وجود ۲ هزار بیوه در سنین ۹ تا ۱۲ سال در کشور

رئیس فراکسیون زنان در مجلس شورای اسلامی با اشاره به وجود ۲ هزار بیوه در سنین کودکی از ۹ تا ۱۲ سال در کشور، گفت: بیش از یک سال است که مساله ازدواج کودکان را در مجلس مطرح کرده ایم اما متاسفانه برای حل این مشکل مخالفت از سوی برخی از زنان که دارای مسئولیت هستند، بیشتر است.

به گزارش ایرنا پروانه سلحشوری، عصر دوشنبه در همایش حقوق زن، حقوق بشر، که در شیراز برگزار شد، افزود: برای افزایش سن ازدواج دختران ما به حمایت همه زنان نیاز داریم، نه اینکه عده‌ای با عنوان‌های مختلف از این امر جلوگیری کنند.

وی بیان داشت: اینکه ما در پی این باشیم که زنان از حداقل‌های جامعه برخوردار باشند، زیاده‌خواهی نیست.

رئیس فراکسیون زنان مجلس شورای اسلامی ادامه داد: اگر این موضوع که حق زن زیر پا گذاشته می‌شود، وجود نداشت در برنامه ششم توسعه ماده‌ای با عنوان عدالت جنسیتی گنجانده نمی‌شد.

سلحشوری، با بیان اینکه در سال ۹۵ در برنامه ششم توسعه، تحقق عدالت جنسیتی درباره زنان مصوب شده است، افزود: عدالت اجتماعی و حق انسانی در یک راستاست و هنگامی که در باره عدالت اجتماعی بحث می‌کنیم، باید از عدالت جنسیتی نیز سخن بگوییم.

نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی ادامه داد: نباید زن را به جرم زن بودن از حقوق محروم کرد و ما برای شکل‌گیری نهادهای حمایت‌کننده از زنان گرد هم جمع شده‌ایم، برای زنانی که به شغل نیاز دارند و خودشان سرپرست خانوارند.

نماینده مجلس: اجماع بر روی سن ۱۵ سالگی برای ازدواج کودکان در مجلس

عضو فراکسیون زنان مجلس گفت: مرکز تحقیقات اسلامی قم نظرات موثری در نشست‌ها درباره ازدواج کودکان ارائه کرده است.

طیبه سیاوشی عضو فراکسیون زنان در گفت‌وگو با باشگاه خبرنگاران جوان؛ با اشاره به آخرین وضعیت پیگیری بحث ازدواج کودکان در مجلس گفت: جلسات کارشناسی تاکنون به طور پیوسته برگزار شده و به احتمال بسیار تا دو هفته دیگر آخرین نشست هم برای رسیدن به نظر قطعی برگزار خواهد شد.

نماینده مردم تهران، ری، شمیرانات و اسلامشهر تصریح کرد: این جلسات با حضور جنیدی معاونت حقوقی، ملاوردی دستیار حقوق شهروندی، ابتکار معاونت زنان، کامیل احمدی مردم شناس و نویسنده کتاب طنین سکوت که ویژه کودک همسری است، مرکز پژوهش‌های مجلس، مرکز تحقیقات اسلامی قم و خانم خداکرمی عضو شورای شهر و رئیس انجمن علمی مامایی ایران و نمایندگان مجلس برگزار می‌شود.

وی ادامه داد: تاکنون نظرات بسیار خوبی مطرح شده و مرکز تحقیقات اسلامی قم نظرات مثبت و موثری در این نشست‌ها ارائه کرده است و ما تقریباً بر روی سن ۱۵ سالگی برای ازدواج کودکان به اجماع رسیده‌ایم.

سیاوشی تأکید کرد: سن ۱۵ سالگی به لحاظ بهداشتی، مسائل و مشکلات عرصه اجتماعی، پیشینه تاریخی و حقوقی انتخاب شده است البته برخی ضمن انتقاد اعلام می‌کنند که باید این سن به ۱۸ سالگی افزایش یابد.

عضو فراکسیون زنان مجلس اظهار کرد: بخش کوچک دیگری از جامعه می‌گویند که با ازدواج دختر ۹ ساله موافقت و خواهان صحبت در این مورد طی جلسات کارشناسی مجلس هستند که باید گفت ما نمی‌توانیم بر روی استثنائات قانون بنویسیم.

وی با اشاره به آمار و ارقام اعلام شده درباره ازدواج کودکان در کشور گفت: این آمار و ارقام هر سال اضافه می‌شود و دولت هم نمی‌تواند از آن حمایت کند، البته باید آمار طلاق این کودکان را هم در کنار ازدواج‌شان بررسی کرد.

نماینده مردم تهران، ری، شمیرانات و اسلامشهر با بیان اینکه طلاق کودکان برای کشور مشکلاتی ایجاد می‌کند، تصریح کرد: بچه‌های ۱۵ سال مطلقه در فقر کامل به سر می‌برند، متأسفانه آنها برای جبران اعتیاد و فقر پدر مجبور به ازدواج با اتباع خارجی شده‌اند و متأسفانه اکنون حتی کودکان این افراد هم دارای شناسنامه نیستند و هر روز مشکلات بیشتری برایشان پیش می‌آید.

سیاوشی خاطرنشان کرد: در نظر داریم ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی را که درباره ازدواج کودکان است، اصلاح کنیم تا بتوان مشکلات را در این زمینه کاهش دهیم.

شایان ذکر است؛ بر اساس آمار در سال ۹۴ تعداد ۳۶ هزار و ۹۳۸ کودک بین ۱۰ تا ۱۴ سال ازدواج کردند و ۱۷۹ کودک نیز زیر ۱۰ سال تن به ازدواج داده‌اند.

قصد سازمان بهزیستی ایران برای جلوگیری از ازدواج کودکان

این فعال حقوق کودکان می‌افزاید در زمان تصویب ماده ۱۰۴۱ در سال ۱۳۷۹، در مجلس شورای اسلامی تلاشی برای افزایش سن ازدواج صورت گرفت و مجلس سن ازدواج دختران و پسران را هیجده سال تمام اعلام کرد، اما این مصوبه توسط شورای نگهبان به دلیل مخالفت با شرع تایید نشد و چون مجلس از نظر خود عدول نکرد، مصوبه به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارسال شد و در نهایت این ماده به شکل امروز خود تصویب شد.

هادی شریعتی با انتقاد از نظریه‌ای که اساس ازدواج را "بلوغ جنسی" می‌داند می‌گوید: در تشکیل خانواده بلوغ در تمام جنبه‌ها باید شکل گرفته باشد و بلوغ جنسی تنها بخشی از ابعاد بلوغ کامل انسان است. رشد، آگاهی، آموزش و آزادی در انتخاب، اساسی‌ترین و انسانی‌ترین شروط برای تشکیل خانواده است.

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

این فعال حقوق کودک در ادامه با انتقاد از دقیق نبودن سن کودکی در ایران، تاکید کرده: «در قانون برای گرفتن گواهینامه که مسلمانان از تشکیل یک خانواده مساله کم اهمیت تری است، سن قطعی ۱۸ سال تعیین شده است و پایین تر از این سن اجازه رانندگی برای افراد صادر نمی شود اما برای مساله مهم ازدواج به راحتی تصمیم گرفته شده و کودکان با مجوز قانون و تشخیص ولی وارد زندگی زناشویی می شوند و زیر بار مسئولیت قرار می گیرند، درحالی که آمادگی جسمی و ذهنی کافی را ندارند.»



وضعیت کودکان باز مانده از تحصیل

براساس آماری که یونسکو اواخر سال ۹۲ از میزان بی سوادی در جهان منتشر کرد، ۲۵۰ میلیون کودک از سواد محروم هستند. آماری تکان دهنده که بیشتر کودکان کشورهای جهان سوم را شامل می شود. خرداد ماه در کشور ما، ماه پایان سال تحصیلی مدارس است. سالی که بسیاری آن را تجربه نکردند و عنوان بازمانده از تحصیل را گرفتند.

سال هاست که بحث کودکان بازمانده از تحصیل نقل مجالس آموزشی است و هر نهادی، چه مرتبط و چه بی ربط به این حوزه، آمارهایی از تعداد بازماندگان از تحصیل منتشر می کند.

بازماندگان از تحصیل چه کسانی هستند؟

در طول سال‌های گذشته، تعاریف مختلفی از «کودکان بازمانده از تحصیل» عنوان شده است. اما در حالت کلی منظور از کودک بازمانده از تحصیل، آن گروه سنی از جمعیت است که در سنین مدرسه یعنی بین ۶ تا ۱۸ سال قرار دارند ولی در ماه‌های تحصیلی و در چرخه آموزشی کشور حضور ندارند یعنی در زمان ساعات کار مدارس، خارج از مدارس هستند و به هر دلیلی یا اساساً وارد چرخه آموزش نشده‌اند یا بعد از مدت کوتاهی از آن خارج شده‌اند.

شاید این کامل‌ترین تعریفی باشد که بشود از این قشر ارائه کرد. اما داستان اینجاست که ما هنوز آمار درستی از این افراد نداریم. در سرشماری سال ۸۵ جمعیت مشخص ۹ تا ۱۴ سال و ۱۴ تا ۱۸ سال، به عنوان جمعیت فعال مشخص شده‌اند که بخش قابل توجهی از جمعیت کودکان بازمانده از تحصیل را تشکیل می‌دهند. اما از آنجایی که بخش دیگری از آنان وارد بازار کار غیررسمی شده‌اند، در سرشماری سال ۱۳۸۵ افراد شاغل محسوب نشده‌اند؛ افرادی مانند کودکان خیابانی، متکدیان و بسیاری از کودکان دیگر که اساساً نوع فعالیت‌شان، شغل محسوب نمی‌شود. قاسم جعفری، سخنگوی کمیسیون آموزش مجلس بازماندگان از تحصیل را این‌طور تعریف می‌کند: «به کسانی بازمانده از تحصیل می‌گوییم که بالای ۶ سال دارند و باید به مدرسه بروند. همچنین افرادی که تا سن ۵۰ سالگی رسیده‌اند و تحصیل نکرده‌اند.» از طرف دیگر بحث سهم جنسیتی هم مطرح می‌شود.

براساس آماری غیر رسمی، تعداد بازماندگان از تحصیل در دختران بیشتر از پسران است. قاسم جعفری - سخنگوی کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس در توضیح این اتفاق می‌گوید: «ماجرای این است که مثلاً در یک روستا تعداد دانش‌آموزان کم است و بچه‌ها برای تحصیل باید به روستای همجوار بروند.

براساس آماری غیر رسمی، تعداد بازماندگان از تحصیل در دختران بیشتر از پسران است. جعفری در توضیح این اتفاق می‌گوید: «ماجرای این است که مثلاً در یک روستا تعداد دانش‌آموزان کم است و بچه‌ها برای تحصیل باید به روستای همجوار بروند. من خبر دارم که در

خراسان شمالی خیلی از این دست اتفاقات می‌افتد. بعضی از خانواده‌ها فرهنگ‌شان این است که اصلاً به دخترشان اجازه نمی‌دهند که به مدرسه روستای مجاور برود. دغدغه این خانواده‌ها این است که نمی‌توانند اعتماد کنند دخترشان از روستا خارج شود.»

آمارهای متناقض، سردرگمی زیاد

وضعیت آمار در کشور ما مخصوصاً بعد از دوران طلایی آمارسازی (!) در دولت نهم و دهم، به طرز عجیبی غیرقابل کنترل شده است. برای تعریفی واحد، آمارهای مختلفی از نهادهای مختلف منتشر می‌شود که بیشتر از شفاف‌سازی، به گنگ شدن موضوع کمک می‌کنند! به طوری که از سال ۸۵ تا امروز، از آمار ۱۴۰ هزار تا ۴ و نیم میلیون بازمانده از تحصیل در رسانه‌ها منتشر شده است. براساس سرشماری سال ۹۰ هم ما نزدیک به ۱۸ میلیون نفر در رده سنی ۵ تا ۱۹ سال داریم که امسال تنها نزدیک به ۱۲ میلیون دانش‌آموز وارد مدرسه شده‌اند. فاطمه قربان، معاون آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش دولت دهم در سال ۹۱ اعلام کرد: «براساس آخرین آمار و گزارش‌های استانی، در بین دانش‌آموزان ۶ تا ۱۰ ساله هیچ بازمانده از تحصیلی وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد شناسایی نشده است.»

او همان سال گفته بود تنها پنج هزار نفر بازمانده از تحصیل شناسایی شده که به همه‌شان امکانات لازم برای تحصیل داده شده است. در حالی که رئیس مرکز آمار آموزش و پرورش بهمن ماه همان سال گفت، اسامی ۱۴۵ هزار لازم‌التعلیم بازمانده از تحصیل شناسایی و به معاونت آموزش ابتدایی ارائه شده است. اما جالب اینکه صادق صادق‌پور، مدیرکل دفتر آموزش دبستانی وزارت آموزش و پرورش اوایل امسال اعلام کرد: «با بازگشت ۴۰ هزار کودک بازمانده از تحصیل به کلاس درس، پوشش تحصیلی در مقطع ابتدایی به ۹۸/۴ درصد در سال تحصیلی جاری رسید. در سال تحصیلی جدید از نگاه وزارت آموزش و پرورش طبق آمار که مرکز آمار ارائه کرده حدود ۱/۶ درصد از کودکان لازم‌التعلیم، همچنان جزو کودکان بازمانده از تحصیل محسوب می‌شوند.» گفته‌های صادق‌پور سه سال بعد از صحبت‌های قربان است و این یعنی ما در طول این سه سال نه تنها پیشرفتی نداشتیم بلکه در برگرداندن کودکان بازمانده از تحصیل بسیار ضعیف عمل کرده‌ایم!

مجلس: بالای ۴ میلیون نفر

حالا بیایید نگاهی بیندازیم به آماری که مرکز پژوهش‌های مجلس منتشر کرده است. مرکز پژوهش‌ها بنا بر آمار ۱۳۸۵، آمار دانش‌آموزان ترک تحصیلی را ۵/۲ میلیون نفر اعلام کرده است. این آمار شامل کودکانی است که در سن تحصیل بعد از حضور در مدارس و در حین تحصیل ترک تحصیل کرده‌اند. بنا بر همین گزارش در سال ۱۳۸۵ آمار کودکان بازمانده از تحصیل ۲/۳ میلیون نفر بوده است. این در حالی است که نهضت سوادآموزی اعلام کرده از سال ۸۵ تا سال ۹۰، بیش از یک میلیون کودک دیگر به این آمار افزوده شده‌اند. جعفری درباره این تنوع آماری می‌گوید: «بحث آمار در کشور هنوز به یک روند درستی نرسیده‌است. مثلاً برای یارانه‌بگیران هنوز آمارهای مختلفی ارائه می‌شود. ما هنوز تعریف مشخصی برای این افراد نداریم. برای همین آمار مشخصی هم نمی‌توانیم از تعداد بازماندگان از تحصیل داشته باشیم. پیدا کردن واجب‌التعلیمانی که خودشان برای تحصیل نمی‌روند، کار بسیار سختی است. به دلیل مهاجرت‌ها ما این مسائل را زیاد در کشور داریم. در روستاها خیلی مهاجرت داریم، بعضی‌ها از روستا رفته‌اند و کسی نمی‌داند کجا هستند برای همین نمی‌توان اطلاعاتی از آنها به دست آورد.»

عملکرد آموزش و پرورش چطور بوده است؟

«این مسئله چند وجهی است و همه‌اش به آموزش و پرورش بر نمی‌گردد. وضعیت اقتصادی، فرهنگ عمومی و وضعیت خانواده‌ها روی بازماندن افراد از تحصیل، تاثیر زیادی دارد. دوستان آموزش و پرورش دغدغه‌شان این است که بی‌سوادی را ریشه‌کن کنند.»

در آموزش و پرورش قانونی وجود دارد که اصلاً دنبال افراد می‌گردند تا به آنها درس بدهند. ما اگر می‌خواهیم بی‌سوادی را ریشه‌کن کنیم باید داخل اجتماع قبح این قضیه آن‌قدر بالا باشد که فرد نتواند بی‌سواد باشد. مثلاً در بعضی کشورها می‌گویند فرد بی‌سواد باید گواهی‌ای بیاورد که نشان دهد بی‌سوادی‌اش باعث ضرر زدن به دیگران نشده باشد.

این‌طور فرد می‌بیند چون بی‌سواد است بعضی از تسهیلات اجتماعی را نمی‌تواند بگیرد و سعی می‌کند خودش را باسواد کند. اما در کشور ما بعضی‌ها با افتخار می‌گویند که بی‌سواد هستند.»
براساس آمارهای نهضت سوادآموزی نزدیک به ۱۰ میلیون نفر بی‌سواد در کشور داریم که به نوعی همه آنها، بازماندگان از تحصیل هستند. آماري که هر سال اعلام می‌شود و در سال بعد، تغییری نکرده است. این اتفاق شاید ضعف دستگاه‌های آموزشی در کشور را می‌رساند. چیزی که اگر درست نشود، رتبه ایران در باسوادی همچنان در رده ۸۶ خواهد ماند.

مطابق ماده ۷۹ قانون کار جمهوری اسلامی ایران به کار گماردن افراد کمتر از ۱۵ سال تمام ممنوع است و نیز طبق بند ماده ۳۲ پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک که ایران نیز از امضاءکنندگان آن است، باید حقوق کودک را برای برخورداری از حمایت در برابر بهره‌کشی اقتصادی و انجام هرگونه کاری که ممکن است زیان‌بار باشد، خللی در تحصیل‌اش وارد آورد و به سلامتی یا رشد جسمانی، ذهنی، اخلاقی او آسیب برساند، به رسمیت شناخت.

به گزارش مهرخانه، تحصیل و سوادآموزی به خودی خود تنها بخشی از مسئله‌ای است که بازماندگان از تحصیل از آن محروم می‌شوند. واقعیت این است که سواد در سطوح مختلف آن (از خواندن و نوشتن ابتدایی تا تحصیلات دانشگاهی) در زندگی روزمره افراد، شغل، آگاهی نسبت به شرایط، بزه‌کاری، زندگی خانوادگی، شیوه سبک زندگی و سرمایه فرهنگی و اجتماعی‌شان آنقدر مؤثر است که ریشه‌کنی بی‌سوادی گاهی مستقیماً منجر به کاهش مرگ و میر، کاهش بیماری، کاهش بزه‌کاری و کاهش خشونت‌های خانوادگی و اجتماعی می‌شود.

به همین دلایل است که جوامع مختلف نسبت به قضیه سوادآموزی حساسیت نشان داده و نسبت به ریشه‌کنی بی‌سوادی و کاهش بازماندگان از تحصیل به دنبال چاره هستند. البته که همه اینها در کنار بحث اصلی دیگری است که مربوط به حق تحصیل افراد و حقوق اجتماعی کودکان و بزرگسالان ساکن در یک جامعه در راستای حضور در مدرسه، سوادآموزی و بهره‌مندی از مواهب تحصیلات است.

منظور از کودک بازمانده از تحصیل، آن گروه سنی از جمعیت است که در سنین مدرسه؛ یعنی بین شش تا ۱۸ سال قرار دارند، ولی در ماه‌های تحصیلی و در چرخه آموزشی کشور حضور

ندارند؛ یعنی در زمان ساعات کار مدارس، خارج از مدارس هستند و به هر دلیلی؛ یا اساساً وارد چرخه آموزش نشده‌اند یا بعد از مدت کوتاهی از آن خارج شده‌اند.

مسئله مهمی که در رابطه با این کودکان وجود دارد، این است که در مورد تعداد این کودکان آمار مشخصی وجود ندارد؛ یعنی مانند بسیاری از نقطه‌ضعف‌های آمار و اطلاعات در ایران، درخصوص این گروه هم آمار متمرکزی وجود ندارد. فقط بنا بر آنچه در سرشماری سال ۸۵ آمده، بخش قابل توجهی از این کودکان وارد بازار کار شده‌اند. در سرشماری سال ۸۵ جمعیت ۹ تا ۱۴ سال و ۱۴ تا ۱۸ سال، به عنوان جمعیت فعال مشخص شده‌اند که بخش قابل توجهی از جمعیت کودکان بازمانده از تحصیل را تشکیل می‌دهند.

اما از آن جایی که بخش دیگری از آنان وارد بازار کار غیررسمی شده‌اند، در سرشماری سال ۱۳۸۵ افراد شاغل محسوب نشده‌اند؛ افرادی مانند کودکان خیابانی، متکدیان و بسیاری از کودکان دیگر که اساساً نوع فعالیت‌شان، شغل محسوب نمی‌شود. همچنین در رابطه با آمار کودکان خارج از چرخه تحصیل، به نظر می‌رسد در این حوزه آمار سیاه هم وجود دارد؛ یعنی آماري که خانواده‌ها ارائه نمی‌دهند و به دلیل تبعات و آثاری که ممکن است برایشان داشته باشد، اعلام نمی‌کنند که کودکان‌شان در مدرسه نیستند و به تحصیل اشتغال ندارند.

مسئله مهم دیگر در رابطه با کودکان بازمانده از تحصیل، بحث سهم جنسیتی آنان به تفکیک دختران یا پسران است که آمارهای غیررسمی‌ای تعداد کودکان دختر را بیش از پسران عنوان می‌کنند؛ مسئله‌ای که شاید بتوان علت اصلی آن را دسترسی بیشتر پسران به آموزش نسبت به دختران دانست.

در این رابطه می‌توان دلایل اقتصادی را نیز اضافه کرد که به اذعان کارشناسان حساسیت خانواده‌های کم‌درآمد برای ادامه تحصیل دختران بسیار کمتر از پسران است؛ چراکه این مسئله در نوع خود یک واقعیت اجتماعی است که معمولاً خانواده‌هایی که از سطح تحصیلی و اقتصادی پایین‌تری برخوردارند، ورود به بازار کار را برای کودکان بر تحصیل و آموزش ترجیح می‌دهند و اگر در یک موقعیت انتخابی برای تحصیل دختر یا پسرشان قرار بگیرند، ترجیح

می‌دهند پسر به مدرسه برود تا در آینده شغل بهتری داشته و کمک خرج‌شان باشد، اما آینده دخترانشان را در ازدواج زودهنگام و خانه‌داری می‌بینند.

آخرین آمار رسمی مربوط به سال ۱۳۸۵ است .

مرکز پژوهش‌های مجلس (آذر ۹۰) رقم بازماندگان از تحصیل در گروه سنی ۶ تا ۱۸ سال را به استناد آمار سرشماری سال ۸۵، بیش از سه میلیون نفر برآورد کرده است. همچنین چندی بعد همین مرکز باز هم براساس سرشماری سال ۸۵ اعلام کرد که بیش از ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار کودک بین ۶ تا ۱۷ ساله بازمانده از تحصیل در کشور وجود دارد که یا اصلاً به مدرسه نرفته‌اند و یا در طول سال‌های تحصیل به دلایل مختلف از تحصیل بازمانده‌اند. این آمار تا حدی قابل اعتنا اما قدیمی و البته آخرین آمار رسمی در این حوزه محسوب می‌شود.

از سوی دیگر رئیس سازمان نهضت سوادآموزی نیز چندی پیش آمار بی‌سوادان در بازه سنی ۱۰ تا ۲۰ سال را ۷۵ هزار نفر اعلام کرده است که البته این آمار و آمار مرکز پژوهش‌های مجلس در جمعیت یکسان و با یک دیدگاه ارائه نشده است. آمار مرکز پژوهش‌های مجلس، شامل بازماندگان از تحصیل است که لزوماً به معنای بی‌سوادی مطلق نیست؛ یعنی این آمار ضمن آنکه شامل کسانی می‌شود که هرگز به مدرسه نرفته‌اند، دانش‌آموزان دیگری را نیز که طی سال‌های مختلف در مقاطعی تحصیلی مختلف در ۱۲ سال، ترک تحصیل کرده و از ادامه تحصیل بازمانده‌اند، را نیز شامل می‌شود.

همچنین برخی منابع غیردولتی با یک حساب سرانگشتی و ساده تعداد بازماندگان از تحصیل را بین ۶ تا ۷ میلیون برآورد می‌کنند. این گونه منابع هم نگاهی ابزاری به آمار دارند و از آن در جهت سیاسی استفاده می‌کنند. در این روش تعداد دانش‌آموزان مشغول به تحصیل در سال جاری (۱۲،۳ میلیون) را از آمار دانش‌آموزان در سال ۷۸ که نقطه اوج جمعیت دانش‌آموزی بود (حدود ۱۹ میلیون) کسر و رقم حاصل را به عنوان تعداد تقریبی بازماندگان از تحصیل اعلام می‌کنند. اشکال این روش این است که کاهش نرخ رشد جمعیت در دهه ۱۳۷۰ و ۸۰ در محاسبات لحاظ نمی‌شود.

در مورد آمارهای بازماندگان از تحصیل، باید توجه کنیم که کودکان (و نوجوانان) بازمانده از تحصیل دو گروه‌اند: الف) کودکانی که اصلاً رنگ مدرسه ندیده‌اند. ب) کودکانی که در مدرسه ثبت‌نام کرده‌اند، اما در طول ۱۲ سال تحصیلی به دلایلی مدرسه را ترک کرده‌اند. اتفاق مهمی که در سال‌های اخیر رخ داده است این است که اولاً آموزش و پرورش وجود موضوعی به نام کودکان بازمانده از تحصیل را پذیرفته و ثانیاً مرکز آمار وزارت آموزش و پرورش نیز رقم دقیق بازماندگان از تحصیل در ۶ سال ابتدایی را اعلام کرده است؛ اما متأسفانه آمار ترک تحصیل دانش‌آموزان دوره راهنمایی و دبیرستان اعلام نشده است.

بدون دستیابی به آمار صحیح «کودکان بازمانده از تحصیل» در هر منطقه کشور و به تفکیک جنسیت و نوع سکونت شهری/روستایی و تغییرات این آمار در سال‌های مختلف، نمی‌توان ارزیابی درستی از وضعیت آموزش و پرورش کشور داشت. اولین و اصلی‌ترین وظیفه آموزش و پرورش پوشش تحصیلی همه کودکانی است که در ایران زندگی می‌کنند.

آموزش و پرورش نه تنها باید هر کودک ایرانی و غیرایرانی را که به مدرسه دولتی مراجعه می‌کند، ثبت‌نام کند، بلکه باید کودکانی که به دلیل فقر خانواده‌ها یا زندگی در روستاهای کم‌جمعیت و دورافتاده یا تعصبات والدین و به هر دلیل دیگری از تحصیل بازمانده‌اند، را شناسایی کرده و روی نیمکت مدرسه بنشانند. تحلیل هر مسئله‌ای از جمله کودکان و نوجوانان بازمانده از تحصیل، بدون دسترسی به آمار قابل اعتماد، مانند راه رفتن در تاریکی است. بدتر از آن تحلیل بر اساس آمارهای مخدوش و تبلیغاتی گمراه‌کننده است که به نتایج تحلیلی اشتباه منجر می‌شود.



بازماندگی از تحصیل؛ چرا و به چه علت؟

بهمن ماه سال گذشته معاونت آموزش ابتدایی وزارتخانه آموزش و پرورش؛ محمد دیمه‌ور، بیشترین ترک تحصیلی‌ها را دانش‌آموزان پایه ششم اعلام می‌کند و می‌گوید: امسال حدود ۳۹ هزار تارک‌التحصیل در دوره ابتدایی وجود دارد و برای بازگرداندن دانش‌آموزان بازمانده از تحصیل باید چند کار انجام شود: دسترسی فراگیران به آموزش و تحصیل باید فراهم شود، پوشش تحصیلی افزایش یابد و سایر وزارتخانه‌ها؛ به‌ویژه وزارت کشور برای انسداد مبادی بی‌سوادی همکاری کنند.

در واقع بازماندگی از تحصیل مانند دیگر آسیب‌های اجتماعی است؛ خود ناشی از علل و زنجیره‌ای از دلایل است و در نهایت نیز به بازتولید آسیب‌های دیگری منجر می‌شود، اما از جمله عللی که می‌توان بازماندگان از تحصیل را ناشی از آن دانست، شامل: مشکلات اقتصادی و گرفتن پول از دانش‌آموزان در مدارس دولتی، ناآگاهی والدین، نگاه‌های جنسیتی و عدم اهمیت به تحصیل دختران، طلاق و بی‌مسئولیتی والدین در قبال فرزند، بیکاری، مهاجرت، اشتغال کودکان در سنین کم (کودکان کار) و ... است.

محمد پسر نوجوانی که در چهارراه دستفروشی می‌کند، در زمینه تحصیل اش می‌گوید: "کلاس اول و دوم ابتدایی درس خواندم، اما از سال سوم پدرم نگذاشت به مدرسه بروم. پدرم ترجیح داد به جای مدرسه بروم سر کار..." در حقیقت بیشتر مدارس از دانش‌آموزان به بهانه‌های مختلف پول می‌گیرند و فشار مالی را بر دوش خانواده‌ها می‌افزایند.

راهکارهای کاهش بازماندگان از تحصیل از زبان مسئولین

براساس برنامه ۵ ساله "تا سال ۹۳ باید بی‌سوادی در بین شهروندان زیر ۵۰ سال در کشور ریشه‌کن شود." حال در میانه سال ۱۳۹۳ آیا بی‌سوادی میان شهروندان زیر ۵۰ سال ریشه‌کن شده است؟

پاسخ این سؤال آن چنان دور از ذهن نیست. آنچه تاکنون در وصف و شرح شرایط بی‌سوادی و بازماندگان از تحصیل رفت، به خوبی جواب منفی این پرسش را نشان می‌دهد، اما حال اگر بخواهیم نگاهی عمل‌گرایانه و راه‌حل‌گرایانه به مسائل مربوط به بی‌سوادان و بازماندگان از تحصیل داشته باشیم، باید به راهکارهای پیش رو از زبان مسئولین اشاره کنیم.

علی باقرزاده؛ رئیس سازمان نهضت سوادآموزی، اشتغال کودکان، خانواده‌های بدسرپرست و معلولیت را مهم‌ترین موانع تحصیل بازماندگان تحصیل در بازه سنی ۱۰ تا ۲۰ سال دانسته و معتقد است که لازم است برای جذب این گروه، سنی مشوق‌هایی ایجاد شود که در این راستا مقرر شده است هزینه مربوط به پوشش تحصیلی این گروه ۳۰ درصد افزایش یابد.

وی توضیح داد: از این ۳۰ درصد، ۲۰ درصد به دانش‌آموز پرداخت می‌شود و در مواردی نظیر معلولیت که مراجعه‌آموزیار به منزل ضروری است، ۱۰ درصد نیز به آموزیار تعلق خواهد گرفت.

رئیس سازمان نهضت سوادآموزی نبود سیاست‌های الزام‌آور برای تحصیل را یکی از چالش‌های اصلی برای افزایش پوشش تحصیلی بی‌سوادان، می‌داند و معتقد است مشکل اصلی بی‌رغبتی بی‌سوادان برای با سواد شدن است.

همچنین کمتر از ۳ هفته پیش، فریبرز حمیدی؛ معاون آموزش ابتدایی شهر تهران، در راستای ایجاد راهکارهایی برای کاهش بی‌سوادی اعلام کرد: برای شناسایی کودکان بازمانده از تحصیل با همکاری مجموعه‌های مختلف از جمله انجمن اولیا و مربیان وارد فعالیت شده‌ایم. برای به دست آوردن آمار کودکان بازمانده از تحصیل، تعداد متولدان هر پایه تحصیلی را از ثبت و احوال دریافت کرده و آن را با آمار دانش‌آموزانی که ثبت‌نام کرده‌اند، تطبیق می‌دهیم و بر این اساس تعداد دانش‌آموزانی که به یک پایه تحصیلی مشخص وارد نشده‌اند، به دست می‌آید.

بر این اساس وی معتقد است که هم‌اکنون حدود ۹۹ درصد از دانش‌آموزان مقطع ابتدایی جذب مدارس می‌شوند، اما برای جذب کودکان بازمانده از تحصیل برنامه‌هایی داریم که یکی از مهم‌ترین آنها انسداد مبادی بی‌سوادی است و در این زمینه راهنمای عملی را تهیه کرده‌ایم.

حمیدی بیان کرد: برای جذب کودکان کار در تلاشیم تا از ظرفیت سازمان‌های مردم‌نهاد و خانه‌های کودک استفاده کنیم تا متناسب با قوانین و ضوابط آموزش و پرورش رسالت تعلیم و تربیت را اجرایی کنیم. دلایلی که مانع از حضور کودکان در مدارس می‌شود را آسیب‌شناسی کرده و بر اساس آن زمینه‌های لازم برای حضور کودکان در مدارس را فراهم خواهیم کرد.

همچنین مسئله دیگر در خصوص بازماندگان از تحصیل وضعیت دانش‌آموزان عشایر است که به سبب عدم یک‌جانشینی و پراکندگی در جغرافیا فراهم کردن امکانات آموزشی برای آنها هم مهم‌تر و هم سخت‌تر است. در همین راستا مدیرکل دفتر امور مناطق کمترتوسعه‌یافته و عشایر وزارت آموزش و پرورش در گفتگو با مهرخانه، در خصوص وضعیت تحصیل دختران عشایر گفت: در خصوص دختران عشایر آمار پایان سال ۹۲ نشان می‌دهد که از ۱۷۰ هزار دانش‌آموز در حال تحصیل در مناطق عشایرنشین، ۴۶ درصد دختر هستند.

علی‌تقی یزدان‌پناه با بیان این مطلب افزود: این آمار جای خوشحالی دارد؛ چراکه آموزش و پرورش سعی کرده است در مناطق عشایرنشین با برگزاری کلاس‌ها حداقل تا مقطع ابتدایی و لو با تعداد اندک و حتی با کلاس‌های ۶ نفره، دانش‌آموزان محروم از تحصیل نشوند، اما پس از پایان دوره ابتدایی که باید به متوسطه اول راه یابند، چاره‌ای جز جذب دانش‌آموزان در مراکز شبانه‌روزی نداریم که این مدارس نیز در شهرهای دیگر واقع شده‌اند، نه در روستاها.

در واقع مسائل مربوط به بازماندگان از تحصیل و راهکارهای جذب آنان، آنچنان چندبعدی و منوط به عوامل متعدد است که نمی‌توان با دستورالعمل‌های کلی و یکسان تمام بازماندگان از تحصیل اعم از دختر و پسر و معلولین را در تمام نقاط کشور پوشش داد. همچنان‌که در نقاط عشایری آداب و رسوم فرهنگی بیش از هر عامل دیگری موجب پیشگیری والدین از ادامه تحصیل فرزندان و به‌خصوص دخترانشان می‌شود، در نقاط روستایی و شهری مسائل اقتصادی، عامل پررنگ‌تر و مهم‌تری محسوب می‌گردد. معلولین نیز اساساً کمترین حمایت را در زمینه‌های مختلف و به‌طور خاص آموزش از سیستم دولتی دریافت می‌کنند و نیازمند ارائه امکانات ویژه برای حضور در سیستم آموزشی و ادامه تحصیل هستند.

بنابر همین اصل لازم است مسئولین راهکارهای حذف بی‌سوادی و بازماندگان از تحصیل را در ارائه عادلانه و یکسان امکانات آموزشی رایگان به نقاط شهری، روستایی و عشایری جستجو کرده و در مراحل بعدی به لحاظ فرهنگی اهمیت ادامه تحصیل را به‌ویژه برای دخترانشان تبلیغ و ترویج کنند. ضمن آنکه به کاهش هزینه‌های آموزشی پرداخته و مدارس دولتی را به معنای واقعی کلمه رایگان در دسترس دانش‌آموزان قرار دهند.

آمار کودکان بازمانده از تحصیل

به گزارش ایلنا، نشست شناسایی کودکان بازمانده از تحصیل در مقطع ابتدایی در کشور با حضور احمد میدری، معاون رفاه اجتماعی وزارت کار، تعاون و رفاه اجتماعی و ابوالحسن فیروزآبادی قائم مقام وزیر کار، تعاون و رفاه اجتماعی و همچنین جمعی از فعالان حقوق کودک برگزار شد.

در ابتدای این نشست ابوالحسن فیروزآبادی بیان داشت: بحث کودکان در کشورهای در حال توسعه وضعیت مناسبی ندارد. ایجاد حاشیه‌های شهری ۱۰ تا ۱۲ میلیونی در کشور و تغییرات جمعیتی که از روستایی به شهری تبدیل شده است؛ عوارضی را در کشور ایجاد کرده است و ضروری است؛ سازمان‌ها در کنار کار خود اقدامات ویژه‌ای را به عمل بیاورند.

میدری در ادامه گفت: در طرح شناسایی کودکان بازمانده از تحصیل مقطع ابتدایی در کشور بعد از اینکه آموزش و پرورش کد ملی ۱۳۶ هزار کودک را اعلام کرد با مشکل جدی در برقراری تماس با خانواده این کودکان مواجه بودیم، اما با تلاش‌های دکتر فیروزآبادی دسترسی به این کودکان امکانپذیر شده است. این طرح از شهریورماه ۹۵ آغاز شد که نتایج آن در این نشست اعلام می‌شود.

او افزود: فقر کودکان بدترین شکل فقر است. اگر کودک از داشتن مدرسه و تغذیه مناسب محروم باشد فقیر می‌ماند و وظیفه سیاستگذاران این است که عوامل را شناسایی و در جهت رفع آن قدم‌های اساسی بردارند.

وی یادآور شد: شورایی با عنوان انسداد مبادی بی‌سوادی در دولت تدبیر و امید آغاز به کار کرد تا تصویر روشنی از علت مدرسه نرفتن کودکان ارائه شود. در تابستان سال ۹۵ به این نتیجه رسیدیم که چگونه کودکان را شناسایی کنیم. سرانجام مشخص شد که ۱۳۶ هزار کودک بیرون از مدرسه هستند و از طریق سامانه یارانه‌ها شماره تماس آنها را به دست آوردیم تا از طریق بهزیستی با آنها تماس حاصل کنیم اما شماره تماس‌های ارائه شده از سازمان هدفمندی یارانه‌ها درست نبود و به همین خاطر دکتر ربیعی با وزیر ارتباطات تماس گرفت تا شماره‌های این افراد در اختیارمان قرار گیرد.

میدری تاکید کرد: اپراتورها در ابتدا نسبت به در اختیار قرار دادن شماره‌ها مقاومت کردند و ارائه آن را خلاف قانون اعلام کردند، اما با مساعدت دکتر فیروزآبادی این کار عملیاتی شد.

او در ادامه تاکید کرد: اطلاعات ۹۲ هزار و ۳۹۳ کودک و سرپرست آنها تکمیل و مشخص شد که ۳۵ هزار و ۷۵۹ کودک تحت پوشش نهادهای بهزیستی و کمیته امداد امام خمینی قرار دارند که اسامی این کودکان به سازمان‌ها جهت بررسی علل بازماندگی از تحصیل اعلام شد.

وی افزود: ۴۹ درصد این کودکان را پسران و ۵۱ درصد را دختران تشکیل می‌دهند و بیشتر کودکان در رنج سنی ۱۰ تا ۱۲ سال هستند و سهم بازماندگی از تحصیل در مناطق شهری بیشتر از کودکان روستایی است.

میدری با اشاره به طراحی سایت مشق ما جهت پاسخ به این سوال که چرا کودکان بازمانده از تحصیل هستند، بیان داشت: به کمک موسسه نیکوکاری رعد الغدیر که مجهز به سیستم متمرکز تماس تلفنی و ضبط مکالمات است تماس با این کودکان آغاز شد و نتیجه این تماس‌ها این بود که ۳۰ درصد این کودکان به دلیل فقر، ۲۷ درصد به دلیل معلولیت، ۱۴ درصد به خاطر زندگی در خارج از کشور و ۶ درصد به علت دوری از مدرسه از تحصیل در مدارس باز مانده‌اند.

وی تاکید کرد که برای حمایت از این کودکان با انعقاد تفاهم‌نامه همکاری با موسسات خیریه و کلینیک‌های مددکاری در ۵ استان که بیشترین سهم را در کودکان بازمانده از تحصیل دارد مقرر شد که این کودکان در سال جدید جهت ثبت‌نام به آموزش و پرورش معرفی شوند.

معاون رفاه اجتماعی وزارت کار این ۵ استان را سیستان و بلوچستان، خوزستان، تهران و کرمان اعلام کرد.



مساله هویت در کودکان بدون شناسنامه

هر روز کودکانی در این جهان دنیا می آیند که ناخواسته از دیده ها ناپدیدند! در حال حاضر هیچ نهاد، ارگان و یا سازمانی، آمار دقیق و رسمی از کودکان بی شناسنامه در ایران را ندارد اما با این حال بر اساس یک آمار نسبی غیر رسمی بیش از چهارصد هزار کودک در ایران بدون شناسنامه هستند. کودکانی که به طور عمده از پدران غیرایرانی به دنیا آمده اند و به دلیل نداشتن اوراق هویت از بسیاری از حقوق محروم می مانند.

کودکانی که شناسنامه ندارند، حضوری نامرئی در جامعه دارند؛ برای درس خواندنشان هیچ نیمکتی خالی نیست، بیمار که بشوند، یکی از شهروندان این جامعه نیستند که بتوانند از بیمه درمانی استفاده کنند، بزرگ که بشوند به غیر از کارهای خدماتی و کارگری، آینده دیگری ندارند چون امکان تحصیل و آموزش نداشته اند. این کودکان هستند که آنها را به نام مهاجران غیرمجاز می شناسند، هر چند در آب و خاک ما به دنیا آمده اند و تا حالا یک ثانیه هم در هوای کشور خودشان نفس نکشیده اند و حتی آسمانش را هم ندیده اند.

کودکان بدون شناسنامه ایرانی «کد انحصاری» ندارند.

معاون وزیر آموزش و پرورش و رئیس سازمان نهضت سوادآموزی با اشاره به چگونگی پوشش تحصیلی کودکان و بازماندگان از تحصیل بدون شناسنامه ایرانی گفت: متأسفانه «کد انحصاری» برای اینها نداریم؛ در این زمینه نیازمند نظام آماری دقیق هستیم که وزارت کشور مسئول آن است.

علی باقرزاده در گفت‌وگو با ایسنا، درباره روند پیگیری سوادآموزی کودکان ایرانی بدون هویت گفت: شاید بتوان به صورت موردی مشکل اسناد هویتی و سوادآموزی این کودکان را حل کرد اما به صورت فراگیر نمی‌توانیم به تنهایی اینکار را سامان دهیم.

وی افزود: باید یک شناسه و مشخصه انحصاری از این کودکان در سیستم ثبت کنیم، زیرا برای هر کدام از افرادی که تحت پوشش برنامه‌های ما قرار می‌گیرند سالانه یک میلیون تومان هزینه می‌کنیم. هر ساله تفاهم‌نامه‌ای با سازمان برنامه و بودجه برای پوشش تعداد مشخصی منعقد و به همان میزان اعتبار دریافت می‌کنیم و اطلاعات همه این افراد باید در سامانه ثبت شود.

رئیس سازمان نهضت سوادآموزی با اشاره به بازدید از یکی از روستاهای سیستان و بلوچستان در ابتدای سال تحصیلی گفت: در این روستا مشکل عدم برخورداری از شناسنامه به صورت فراگیر وجود داشت و خانواده‌های متعددی بدون شناسنامه بودند. باید این مسئله توسط مرجع ملی حقوق کودک و ثبت احوال دنبال و یک تصمیم اساسی اتخاذ شود.

باقرزاده ادامه داد: لازم است در آنجا استانداری ورود فعالتری داشته باشد. باید اطلاعات و مشخصات در اختیار داشته باشیم. این مشخصات در طرح‌های آمایشی توسط اداره کل اتباع وزارت کشور جمع‌آوری می‌شود.

وی با تأکید بر اینکه باید این افراد حداقل یک شناسه منحصر بفرد داشته باشند که بدانیم چه کسانی تا کنون آموزش دریافت کرده‌اند عنوان کرد: اگر دائماً در معرض افراد بدون هویت

باشیم نمی‌توانیم با ارزیابی دقیقی اعلام کنیم چه تعداد را پوشش داده ایم. مکرر دیده شده است فردی هم در مدرسه و هم در نهضت سوادآموزی ثبت نام کرده و از انجمن‌ها هم خدمات می‌گیرد.

رئیس سازمان نهضت سوادآموزی افزود: متأسفانه کداحصاری برای اینها نداریم. چندین نهاد دولتی و غیردولتی متولی‌اند اما خدماتشان روی یک گروه مشترک متمرکز شده اما نتیجه‌ای ندارد. نیازمند یک نظام آماری دقیق هستیم که وزارت کشور مسئول آن است.

باقرزاده از انعقاد موافقت‌نامه‌ای با انجمن حامی برای پوشش کودکان بازمانده از تحصیل در آینده نزدیک خبر داد و گفت: قرار است در قالب این موافقت‌نامه اقداماتی چون پیگیری وضعیت کودکان بدون شناسنامه و بازمانده از تحصیل از طریق انجمن حامی انجام شود و هزینه‌های تحصیل را سازمان نهضت سوادآموزی تقبل کند.

وی افزود: در قالب این موافقت‌نامه عمدتاً پرونده تحصیل کودکان اتباع بررسی و دنبال می‌شود.

کودکان بدون شناسنامه؛ آتش زیر خاکستر

احمد میدری، معاون رفاه وزارت کار، تعاون و رفاه اجتماعی گفته است در هفته اخیر اصلاح قانون مدنی به تصویب کمیسیون لوایح دولت رسید و اکنون باید در مجلس رأی بیاورد. بر این اساس کودکانی که از مادران ایرانی متولد می‌شوند مانند کودکانی که از پدران ایرانی متولد می‌شوند، می‌توانند صاحب شناسنامه شوند. به سرانجام رسیدن این لایحه یعنی شناسنامه‌دار شدن کودکانی که از سرزمین مادری هیچ نصیبی نداشته‌اند.

به گزارش خبرآنلاین، ارائه شناسنامه یا کارت هویت به فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی و مردان خارجی دهه‌ها است که باوجود پیگیری‌های گاه و بی‌گاه درنهایت به دلیل سیاست‌های امنیتی مسکوت گذاشته شده است. با آغاز مجلس دهم جمعی از نمایندگان به‌ویژه در کمیسیون فرهنگی مسئله این کودکان را دنبال کردند بااین‌حال و باوجود تصویب طرح در

کمیسیون فرهنگی و تصویب فوریت این طرح پس از گذشت یک سال این مصوبه به صحن علنی مجلس نرسیده است. اما در حال حاضر امید می‌رود تصویب اصلاح قانون مدنی در کمیسیون لوایح دولت بتواند گره از مشکلات این کودکان باز کند. طیبه سیاووشی، عضو کمیسیون فرهنگی مجلس، از جمله افرادی است که با جدیت مسئله فرزندان مادران ایرانی با همسران خارجی را دنبال کرده است.

طیبه سیاووشی با بیان اینکه یک طرح برای اعطای تابعیت به فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی و مرد خارجی وجود دارد که در این طرح سن لحاظ نمی‌شود، گفت: «حتی فوریت این طرح هم سال گذشته تأیید شده است. آقای رضا شیران نماینده مجلس نیز به شدت این طرح را دنبال می‌کردند. ما چندین بار این موضوع را دنبال کردیم و بنا شد یک کمیسیون مشترک از ترکیب همه کمیسیون‌ها تشکیل شود و به این مورد رسیدگی کنند که البته من هر بار پیگیری کردم، متوجه شدم که هنوز به جایی نرسیده است.»

او ادامه داد: «بنا بود در این کمیسیون از اعضای کمیسیون امنیت ملی تا کمیسیون فرهنگی حضور داشته باشند چون به هر حال موضوع این زنان و فرزندان آنها متنوع و چندلایه است و نیاز به حضور تعداد زیادی از کمیسیون‌ها و تخصص‌ها دارد. اما متأسفانه این کمیسیون هنوز و تلاش آقای شیران نیز به نتیجه نرسیده است.»

وزارت کشور و اطلاعات به دلایل امنیتی مقاومت می‌کنند .

این عضو کمیسیون فرهنگی با تأکید بر اینکه طرح دیگری هم وجود دارد که چون در گذشته هم برای یک مدت زمانی اجرایی شده، قاعدتاً باید بتوان این طرح را جلو برد، گفت: «این طرح هم طرح تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی بود اما این طرح برای فرزندان است که بیش از ۱۸ سال داشته و یک سال هم در ایران زندگی کرده‌اند و تقاضای تابعیت دارند. البته آن طرح هم هنوز به نتیجه نرسیده است.»

او ادامه داد: «این طرح ابتدا در کمیسیون فرهنگی به تصویب رسید. کمیسیون حقوق و قضایی نیز گفت در آنجا هم به تصویب رسیده است اما این طرح هنوز در کمیسیون امنیت مانده است و یکی از گره‌های بزرگ نیز همین مسئله است و متأسفانه هر بار هم ما سر یک میز نشسته و

درباره این موضوع گفت‌وگو کرده‌ایم وزارت اطلاعات و وزارت کشور مقاومت کرده‌اند و دلایل امنیتی را مطرح کرده‌اند و علی‌رغم اینکه وزارت امور خارجه یک بار این مصوبه را داشته و این فرصت را به این افراد بالای ۱۸ سال داده ولی متأسفانه بار دیگر کنار گذاشته شده است. در حال حاضر ما برای طرحی تلاش می‌کنیم که افراد بالای ۱۸ سال را شامل می‌شود.»

مسئله بار مالی نیز مطرح است .

سیاوشی بابیان اینکه لایحه‌ای در کمیسیون اجتماعی دولت برای اعطای تابعیت به فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی و مردان خارجی تهیه شده است، گفت: «البته علاوه بر مسائل امنیتی که مورد تأکید وزارت کشور و اطاعات است این مسئله بار مالی نیز دارد. در گذشته نیز طرح مشابهی آماده شده و به تصویب نرسید چون شورای نگهبان اصل ۷۵ قانون اساسی را برای آن ذکر کرده و به همین دلیل رد شد.»

این عضو کمیسیون فرهنگی استفاده از تجربه دیگر کشورها را ممکن دانسته و گفت: «من چون سال‌ها خارج از ایران زندگی کرده‌ام دیده بودم که به فرزندان مهاجران یک کارت هویت سه ماهه یا ۶ ماهه می‌دانند که باید تمدید می‌شد. رفتار آنها نیز نظارت می‌شد و در صورتی که مشکلی نداشتند و مسئله امنیتی ایجاد نمی‌کردند و خلافی مرتکب نمی‌شدند برای یک سال یا دو سال تمدید می‌شد. یعنی تابعیت مادام‌العمر به آنها داده نمی‌شد و تنها تا زمانی که این افراد رفتار ثابت و سالمی داشتند پس از سه سال یا پنج سال به آنها تابعیت اعطا می‌شد که در واقع یک نوع شناسنامه بود.»

او ادامه داد: «من، خانم اولادقباد، سلحشوری، جلودار زاده بارها گفت و گو کردیم و گفتیم اگر تمایلی به این مسئله ندارید اجازه ورود از مرز را ندهید اما در صورتی که این اجازه را می‌دهید باید برای آن راه حلی داشته باشید. درباره این مسئله گفت و گو کردیم اما در حال حاضر تقریباً به هیچ جایی نرسیده ایم. بحث این بود که منتظر لایحه دولت بمانیم.»

تهدید می‌کردند که خودکشی می‌کنند.

طیبه سیاووشی شرایط این افراد بی‌شناسنامه را دشوار توصیف کرده و گفت: «من دائماً پیام‌هایی می‌گیرم که پسری ۲۲ ساله یا ۲۴ ساله که هیچ‌وقت افغانستان را ندیده هیچ کارت هویتی ندارد و دائماً هم به من پیغام می‌دهد و حتی تهدید می‌کردند که خودکشی می‌کنیم. زنانی که دائماً مراجعه می‌کنند. یکی از آنها می‌گفت که دو دختر دارد و این دختران می‌خواهند ازدواج کنند اما شناسنامه ندارند.»

این نماینده مجلس ادامه داد: «من اخیراً موردی را در فرحزاد دیدم که دختری که در ایران متولد شده و هیچ‌وقت هم افغانستان را ندیده است، پدر افغانستانی دارد و در حال حاضر هم ازدواج کرده و خودش هم صاحب فرزند شده است و هم خودش و هم بچه‌های او شناسنامه ندارند. یعنی تبعات این موضوع دائماً در حال افزایش است. این هشدار است که ما باید کاری انجام بدهیم. اما متأسفانه هیچ عزم و اراده‌ای برای این کار وجود ندارد. باید یک بار و برای همیشه این مسئله را حل و فصل کرد چون شرایط فعلی آتش زیر خاکستر است. هرماه که می‌گذرد من احساس می‌کنم که زمان از دست می‌رود و متأسفانه تنها به جنبه سخت و امنیتی مسئله نگاه می‌شود.»



کودکان بدون شناسنامه

زنان ایرانی که پس از مهر ۱۳۸۵ با اتباع خارجی ازدواج کرده‌اند، قادر نیستند برای فرزندان خود شناسنامه بگیرند. چنین کودکانی در واقع قادر به تحصیل در مدارس ایران، استفاده از بیمه درمانی و.. نیستند و تازه پس از رسیدن به سن ۱۸ سالگی می‌توانند برای داشتن «هویت» ایرانی، مراحل قانونی را دنبال کنند. تا آن زمان و در صورت وجود سند ازدواج پدر و مادرشان، تنها شانس آنها گرفتن کارت اقامت از طریق ارائه پاسپورت است. دستیابی به کارت اقامت نیز برای همه امکان‌پذیر نیست و همین امر، بسیاری را به سمت خرید شناسنامه‌های افراد متوفی و یا شناسنامه‌های جعلی سوق می‌دهد. در واقع این پول است که در تعیین «هویت» افراد نقش اصلی را بازی می‌کند و کسانی که قادر به خرید چنین شناسنامه‌هایی نیستند، عملاً به رسمیت هم شناخته نمی‌شوند.

بعضی‌هایشان شانس این را دارند که در مدارس خودگردان یا موسسات مردم نهاد درس بخوانند. مدرسی که حالا جایگزینی هستند برای همه آنها که از نخستین حقوق انسان‌ها محروم‌اند. حق داشتن هویت. داشتن برگه‌ای که نام و نشان‌شان باشد و به آن خوانده و شناخته شوند. بچه‌هایی که شناسنامه ندارند، انگار نیستند. هیچ‌کس برایشان برنامه‌ریزی نمی‌کند، برای درس خواندنشان هیچ نیمکتی خالی نیست، بیمار که بشوند، یکی از شهروندان این جامعه نیستند که بتوانند از بیمه درمانی استفاده کنند، بزرگ که بشوند به غیر از کارهای خدماتی و کارگری، آینده دیگری ندارند چون امکان تحصیل و آموزش نداشته‌اند. مادرانشان اهل همین سرزمین‌اند اما خودشان را کسی اهل ایران نمی‌دانند.

سال گذشته وزیر آموزش و پرورش اعلام کرد، ۳۴۰ هزار دانش‌آموز اتباع از کشورهای افغانستان، عراق و سایر کشورها در مدارس جمهوری اسلامی مشغول به تحصیل هستند. شیما ثابت، مددکار اجتماعی هم از زنانی ایرانی می‌گوید که با مردان افغانستانی ازدواج کرده‌اند و فرزندان‌شان شناسنامه ندارند و تا سال گذشته نمی‌توانستند به مدرسه بروند. او که مددکار

موسسه مهر و ماه در فرحزاد است، می‌گوید: «تعدادشان در محله فرحزاد خیلی بالا نیست و برخی از آنها امسال توانسته‌اند با طرح کفالت به مدرسه بروند. درواقع فرزندان آنها با بچه‌هایی که پدر و مادر افغانستانی دارند و از آن‌جا آمده‌اند، فرقی نمی‌کنند. مهم‌ترین مسأله‌شان هم این است که هویت ندارند. یعنی تو در جایی زندگی می‌کنی که در آن‌جا هویت نداری. امکان این‌که بخواهند مدرسه بروند، یا بعدها وارد دانشگاه شوند و مقاطع بالاتر را بگذرانند، ندارند. آنها برای کار هم فقط می‌توانند سراغ کارهای کارگری و خدماتی بروند و برای همین کارها هم مثل بچه‌های افغانستانی باید اجازه کار بگیرند که اجازه کار هم هزینه دارد.» او می‌گوید مسأله جعل شناسنامه هم برای این افراد یک راهکار است و حتماً برخی انجام می‌دهند اما خودش به‌طور مستقیم با این افراد برخورد نداشته است. به جای آن زنی را می‌شناسند که امسال دنبال کارهایش بوده که بتواند از راه قانونی برای فرزندانش شناسنامه بگیرد: «او چون صیغه‌نامه داشت از راه قانونی اقدام کرده اما هنوز نتیجه نگرفته است. در این موارد مادر می‌تواند به اسم خودش برای آنها شناسنامه بگیرد. مشکلی که در این راه وجود دارد هزینه و زمان است. همین موردی که ما در موسسه داریم هر جا می‌رود با یک مشکل روبه‌رو می‌شود. راه قانونی گرفتن شناسنامه اقدامات و دوندگی‌های زیادی دارد. برای همین نمی‌توانیم بگوییم که حتماً اگر دنبال این راه بروی، نتیجه می‌گیری.»

سیستان و بلوچستان نیز یکی از استان‌هایی است که ازدواج زنان ایرانی با مردان غیرایرانی به‌خصوص افغانستانی زیاد است، جایی که به‌گفته مسئول یکی از «ان‌جی‌او»های فعال، می‌تواند یک‌روستا با بچه‌های بدون شناسنامه پیدا کرد که حاصل این ازدواج‌ها هستند. فاطمه پناهی، مدیر خانه کودک کوشا می‌گوید، دربین مراجعان این موسسه در تهران، ۱۲ دانش‌آموز حاصل ازدواج مادران ایرانی و پدران افغانستانی هستند. بچه‌هایی که هیچ‌فرقی با بچه‌های افغانستانی و بچه‌های بدون شناسنامه دیگر ندارند و مثل آنها بدون هویت و رانده‌شده از تحصیل هستند. او می‌گوید: «خیلی از این بچه‌ها نتوانستند به مدرسه بروند بنابراین به موسسه‌هایی چون خانه کودک کوشا برای تحصیل آمده‌اند. البته امسال وضع کمی متفاوت بود و ما توانستیم به همراه یک «ان‌جی‌او» دیگر که مانند ما حدود ۱۶ سال است در زمینه کودکان فعالیت می‌کند، همه بچه‌هایمان را به مدارس دولتی بفرستیم. برای این کار خیلی مبارزه کردیم. با این حال

امسال ۵۰ نفر جدید در موسسه کوشا ثبت نام کردند که ۱۲ نفرشان از مادران ایرانی و پدران افغانستانی هستند.» این آمار مربوط به «ان جی او»یی است که در مرکز تهران کار می کند. اما چنین بچه‌هایی در حاشیه تهران و شهرهای دیگری چون مشهد و استان سیستان و بلوچستان بیشترند و پناهی این را دلیل فقر خانواده‌ها می داند. به گفته او «ان جی او»ها برای اقامت و شناسنامه این بچه‌ها گاهی به طور موردی هم تلاش کرده‌اند اما عمده کمکی که خانواده‌ها از موسسات مردم‌نهاد آموزشی می خواهند، این است که بچه‌های رانده شده از تحصیل آنها را آموزش دهند.

«روستایی را در سیستان و بلوچستان می شناسم که تمام اعضای آن بدون شناسنامه و برگ‌هویت‌اند و خیلی از آنها حاصل ازدواج مادرهای ایرانی با مردان افغانستانی هستند. گاهی حتی این زن‌ها به مردان فروخته شده‌اند. بچه‌هایشان شناسنامه ندارند.»

مساله خیلی از این بچه‌ها فقر است. پناهی اعتقاد دارد که ازدواج زنان ایرانی با یک تبعه خارجی نیز عمدتاً به دلیل فقر اتفاق می افتد. فقر است که زندگی و سرنوشت بچه‌های آنها را تغییر می دهد، اگر متمول باشند از طریق پول و رابطه و رانت می توانند شناسنامه بگیرند. چون در مملکت ما همه چیز با پول حل می شود: «غیرقابل باورترین حرکت با یک رابطه رانتی درست می شود. در حالی که برای وضع این بچه‌ها هیچ حرکت قانونی نمی توانیم بکنیم. مگر این که در قانون تابعیت مادر پذیرفته و به رسمیت شناخته شود. در غیر این صورت این بچه‌ها فقط می توانند اوراق هویت داشته باشند ولی شناسنامه که به نام مادر به آنها داده نمی شود. مواردی بوده که خانواده‌ها شناسنامه بچه‌مردهای را خریده‌اند و برای بچه‌های خودشان استفاده کرده‌اند. من روستایی را در سیستان و بلوچستان می شناسم که تمام اعضای آن بدون شناسنامه و برگ‌هویت‌اند و خیلی از آنها حاصل ازدواج مادرهای ایرانی با مردان افغانستانی هستند. گاهی حتی این زن‌ها به مردان فروخته شده‌اند. بچه‌هایشان شناسنامه ندارند. مگر این که شانس بیاورند و مثلاً در ده پایین، بچه‌ای مرده باشد و بتوانند شناسنامه او را بخرند. در آن روستای بزرگ به ندرت شاید ۱۰ تا ۱۵ خانواده که شرایط متعادل تری دارند، توانستند برای بچه‌هایشان شناسنامه بگیرند.» او سپس از آرش می گوید، پسر نوجوانی که در سیستان و بلوچستان زندگی

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

می‌کند. پسری حاصل ازدواج زنی ایرانی با مردی افغانستانی که پدرومادر مبتلا به اعتیادش، ناپدید شده‌اند و او حالا در مکانیکی کار می‌کند. می‌گوید موارد اینچنینی کم نیستند. بدون شناسنامه، بدون نشانی که آنها را بتوان شناخت، بدون حق تحصیل و حق درمان بزرگ می‌شوند. تا ۱۸ سالگی صبر می‌کنند تا شاید بتوانند هویت ایرانی داشته باشند، هویت سرزمین مادری‌شان را.



اعتیاد کودکان در ایران

تعداد کودکان افغانی مبتلا به اعتیاد کمتر از کودکان ایرانی است / شیشه و هرویین و تریاک بیشترین مواد مصرف شده توسط کودکان بوده است / ۲۰ درصد از کودکان مورد پژوهش سابقه کارتن خوابی داشته‌اند.

دبیر سمینار اعتیاد کودکان و نوجوانان در محلات معضل خیز درباره اعتیاد کودکان گفت: دختران درگیر اعتیاد در سطح جامعه دیده نمی‌شود و به دلیل سوء استفاده معمولاً از دید جامعه پنهان هستند.

به گزارش خبرنگار ایلنا، مریم کیانی در سمینار اعتیاد کودکان و نوجوانان در محلات معضل خیز که به همت جمعیت امام علی (ع) برگزار شد؛ با اشاره به تحقیق انجام شده توسط این جمعیت در میان ۱۰ استان کشور گفت: این پژوهش در استان‌های تهران، مازندران، البرز،

بوشهر، خراسان جنوبی، بندرعباس، گلستان، زنجان و کرمان و در میان ۱۱۶ کودک درگیر اعتیاد انجام شده که ۷۳ درصد کودکان پسر و ۲۷ درصد آنها دختر بودند.

وی افزود: بیشتر این کودکان در سنین ۷ تا ۱۳ سال قرار داشته و درگیر اعتیاد بودند همچنین تعداد کودکان نوزاد تا ۲ ساله مبتلا به اعتیاد در پژوهش بسیار بالا بوده است و این کودکان فراوانی بیشتری نسبت به سایر گروه‌های سنی داشته‌اند.

کیانی ادامه داد: نزدیک به نیمی از این کودکان فاقد اوراق هویت بوده که این موضوع باعث عدم بهره‌مندی این کودکان از حقوق خود شده است.

این فعال حقوق کودک افزود: نداشتن اوراق هویت، بی‌توجهی خانواده، مشکلات مالی و اعتیاد از دلایل عمده ترک تحصیل و یا عدم تحصیل کودکان مبتلا به اعتیاد بوده است.

کیانی با بیان اینکه بیشتر این کودکان ایرانی بودند و تعداد کودکان افغانی مبتلا به اعتیاد کمتر از کودکان ایرانی بوده است گفت: در این تحقیق کودکانی که به اجبار رییس باند در گروه‌های کاری مبتلا به اعتیاد می‌شوند ۴ درصد، میزان کودکانی که از طریق مصرف شیر مادرشان معتاد شده‌اند ۴۲ درصد و مابقی به دلیل شرایط خانوادگی بوده است.

وی ادامه داد: بنا بر این پژوهش، ۶۲ درصد مادران این کودکان و ۸۰ درصد پدران آنان معتاد بوده‌اند. همچنین شیشه و هرویین و تریاک بیشترین مواد مصرف شده توسط کودکان بوده است. آمارها بیانگر آنند که تنها ۷ درصد از کودکان به بهزیستی مراجعه کردند در حالی که بیشتر این کودکان بدسرپرست هستند.

کیانی ادامه داد: حدود ۷ درصد از این کودکان رابطه با جنس موافق و ۱۷ درصد از آنان رابطه با جنس مخالف را تجربه کرده بودند که البته ممکن است آمار بیش از این باشد. همچنین ۲۰ درصد از کودکان مورد پژوهش سابقه کارتن خوابی داشته‌اند.

دبیر سمینار اعتیاد کودکان و نوجوانان در محلات معضل خیز اضافه کرد: پژوهش‌ها نشان می‌دهد فروش مواد در میان کودکان با مشاغل مادران آنها ارتباط داشته است به این معنی که

این کار بیشتر توسط کودکانی انجام می شود که مادرشان بزهکار یا تن فروش بودند. همچنین الگوی مصرف کودکان با مواد مصرف شده توسط مادران آنها ارتباط و همخوانی دارد. وی در پایان تاکید کرد: کودکانی که تحصیلات بالاتری داشتند دیرتر مصرف مواد مخدر را آغاز کرده بودند.



اعتیاد کودکان و نوجوانان

باور عمومی بر این است که بسیاری از کودکان کار و کودکانی که در حاشیه شهرهای بزرگ همچون تهران و در محله‌های فقیرنشین زندگی می کنند، به مواد مخدر از جمله شیشه و کراک اعتیاد دارند، اما هیچ گونه آمار رسمی از تعداد کودکان معتاد در ایران وجود ندارد.

به تازگی محمدرضا سراوانی، مدیرکل بهزیستی استان سیستان و بلوچستان، از افتتاح دو مرکز درمان کودکان معتاد زیر ۱۸ سال در زاهدان خبر داده است.

او در مراسم افتتاح این مراکز گفته است: «در کل کشور تاکنون مرکزی برای ترک اعتیاد کودکان نداشتیم که با توجه به احساس نیاز در این زمینه، این طرح از سوی بهزیستی مطرح و تصویب شد و با همکاری ستاد مبارزه با مواد مخدر، این مرکز تجهیز و آماده بهره‌برداری شد.»

سازمان بهزیستی می گوید که ظرفیت پذیرش این مراکز برای ۲۰ تا ۳۰ نفر است و در حال حاضر ۱۰ نفر در این مرکز تحت درمان قرار گرفته‌اند.

سراوانی درباره عملکرد این مراکز گفته که پس از ورود کودکان به این مراکز، تمامی خدمات مددکاری برای کودکان انجام می‌شود و در صورتی که خانواده «صلاحیت نگهداری از این کودکان را داشته باشند»، کودکان به خانواده تحویل داده می‌شوند و در غیر این صورت، کودکان به مراکز نگهداری کودکان بد سرپرست و بی‌سرپرست منتقل می‌شوند.

مدیرکل بهزیستی استان سیستان و بلوچستان اضافه کرده که عمده مصرف کودکان تحت نظر این مراکز، «شیشه و کریستال» بوده است.

چندی پیش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) در گزارشی میدانی مدعی شد که ۸۰ درصد کودکان کار به موادی مانند تریاک، حشیش، شیشه و کراک اعتیاد دارند.

در گزارش‌های پراکنده‌ای که از رسانه‌های ایران، از جمله تلویزیون دولتی این کشور پخش می‌شود، از مادران معتاد به عنوان مهم‌ترین عامل اعتیاد کودکان یاد می‌شود.

در همین زمینه مصطفی اقلیما، رئیس انجمن علمی مددکاران اجتماعی ایران و کارشناس مسائل اجتماعی در گفت‌وگو با رادیو زمانه می‌گوید که اگر در ایران چهار میلیون معتاد وجود داشته باشد و هر خانواده‌ای را به طور متوسط چهار نفر در نظر بگیریم، ۱۶ میلیون نفر به طور مستقیم با اعتیاد درگیر هستند.

این کارشناس اجتماعی معتقد است که به طور طبیعی از هشت میلیون کودکی که در خانواده‌های معتاد زندگی می‌کنند، یک سوم آن‌ها از طریق خرید و فروش و مصرف، به مواد مخدر اعتیاد پیدا کرده‌اند.

اقلیما راه‌اندازی مراکز اعتیاد را راه درمانی اساسی برای مبارزه با اعتیاد کودکان نمی‌داند و می‌گوید: «ما هنوز نتوانسته‌ایم راه حلی برای خانواده‌های معتاد در ایران پیدا کنیم. وقتی کودکی والدین معتاد دارد، تلاش برای ترک اعتیاد کودک تا زمان وجود والدین معتاد در خانواده او بی‌معنا و بیهوده است.»

اعتیاد در آمارهای متناقض

در ایران آمارهای ضد و نقیضی درباره شمار کودکان و دانش‌آموزان معتاد و علت گرایش آن‌ها به مواد مخدر منتشر شده است. مدیران دولت احمدی‌نژاد اغلب به طور کل منکر وجود دانش‌آموزان معتاد در ایران می‌شدند اما بعدها گزارش‌هایی مبنی بر وجود دانش‌آموزان معتاد و لزوم درمان آن‌ها از رسانه‌های ایران منتشر شد.

علیرضا جزینی، قائم مقام دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر، به تازگی در مورد تعداد دانش‌آموزان معتاد در ایران گفته است که «یک درصد دانش‌آموزان مواد مخدر مصرف می‌کنند که قبلاً این میزان نیم درصد بوده است.»

به نظر می‌رسد رواج اعتیاد در میان کودکان و دانش‌آموزان در ایران تنها به دلیل داشتن خانواده معتاد نیست.

به گفته مصطفی اقلیما، کودکان کار (خواه دارای والدین غیرمعتاد و یا کودکان یتیمی که مجبور به کار در حاشیه‌های شهرها هستند) در معرض اعتیاد قرار می‌گیرند و به دلیل فرصت‌های تجاری و امکان سوءاستفاده از آن‌ها، دچار اعتیاد می‌شوند.

کودکان کارپیش از این نیز برخی از مسئولان در ایران و سازمان‌های دفاع از حقوق کودکان، درباره وضعیت نامناسب کودکان دارای والدین معتاد هشدار داده بودند. از جمله خبرگزاری کار ایران (ایلنا)، ۱۷ تیرماه سال جاری از مرگ یک کودک چهار ماهه بر اثر استعمال مواد مخدر در مجاورت او خبر داده بود.

راه‌اندازی مراکز ترک اعتیاد کودکان در همه جای ایران

اعلام خبر افتتاح نخستین مراکز ترک اعتیاد کودکان ایرانی در زاهدان در شرایطی منتشر می‌شود که تهران و برخی شهرهای دیگر نیز احتمالاً به جمع شهرهای دارای «مراکز ترک اعتیاد کودکان» خواهند پیوست.

فاطمه دانشور، رئیس کمیته اجتماعی شورای شهر تهران گفته است که دولت قصد دارد یک مرکز مجهز ترک اعتیاد کودکان را در تهران تأسیس کند. این مرکز بر اساس مصوبه شورای شهر ایجاد می‌شود.

دانشور در گفت‌وگو با خبرگزاری مهر گفته است: «بر اساس گزارش‌هایی که به ما می‌رسد، عده زیادی از کارتن‌خواب‌ها معتاد هستند. کودکان برخی از آن‌ها نیز به مواد مخدر اعتیاد دارند. این وظیفه مسئولان است تا مرکزی مانند یک بیمارستان مجهز را برای ترک اعتیاد این قشر ایجاد کنند.»

در حال حاضر نوزادان متولد از مادران معتاد در بیمارستان سینا تحت درمان قرار می‌گیرند، اما اینکه چرا در میان استان‌ها، استان سیستان و بلوچستان به عنوان نخستین استان دارای مرکز ترک اعتیاد انتخاب شده و در آن دو مرکز نیز راه‌اندازی شده، تا‌مَل برانگیز است.

به نظر می‌رسد این استان به دلیل اینکه یکی از مهم‌ترین مسیرهای ترانزیت مواد مخدر است، افراد زیادی را درگیر قاچاق مواد مخدر و در نهایت اعتیاد کرده است.

به گفته مصطفی اقلیما، «فقر، کمبود امکانات، نبود تفریحات و خانواده معتاد» از جمله مهم‌ترین دلایل گرایش کودکان و دانش‌آموزان این استان به مواد مخدر است.

علی اوسط هاشمی، استاندار سیستان و بلوچستان نیز از راه‌اندازی مراکز ترک اعتیاد کودکان در شهرهای ایرانشهر، زابل و سراوان خبر داده است.

هاشمی این خبر را در مراسم افتتاح دو مرکز ترک اعتیاد کودکان در زاهدان اعلام کرده و از اداره آموزش و پرورش و سازمان بهزیستی خواسته که برای آینده کودکان تحت درمان این مرکز برنامه‌ریزی کنند.

ایران نرخ بالایی در مصرف مواد مخدر در جهان دارد. بنابر اعلام رسمی وزیر کشور ایران، تعداد معتادان به مواد مخدر یک میلیون و ۳۵۰ هزار نفر است.

در این میان بیش از ۹۰ درصد جمعیت معتادان به مواد مخدر در کشور را مردان و کمتر از ۱۰ درصد آنان را زنان تشکیل می‌دهند.

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

تعداد معتادان به مواد مخدر در ایران می‌تواند بیشتر از این هم باشد، چنانچه سعید صفاتیان، مدیرکل پیشین درمان در ستاد مبارزه با مواد مخدر گفته که آمار واقعی معتادان در کشور بیش از سه میلیون و ۵۰۰ هزار نفر است.

افزایش اعتیاد کودکان خیابانی و بی سرپرست در ایران

سازمان بهزیستی ایران برای جلوگیری از افزایش اعتیاد کودکان خیابانی و بی سرپرست در این کشور یک مرکز تخصصی ترک اعتیاد راه اندازی کرد

به گزارش خبرگزاری خانه ملت، همایون هاشمی عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس ایران گفت: "تعداد کودکان معتاد کشور به اندازه ای افزایش یافته که بهزیستی اقدام به راه اندازی مرکز تخصصی درمان اعتیاد کودکان خیابانی و بی سرپرست کرده است."

وی موضوع را زنگ خطری جدی و نگران کننده خواند و تاکید کرد که وزیر کشور باید در این زمینه این معضل همکاری داشته باشد.

نماینده مرد شاهین دژ، تکاب و میاندوآب در مجلس ایران با اشاره به افزایش اعتیاد کودکان خیابانی و بی سرپرست در ایران گفت: مصرف مواد مخدر در کشور شایع است و مدیریت و کنترل مصرف مواد مخدر دچار بی توجهی مسئولین است.

وی همچنین درباره مصرف مواد مخدر در بین زنان ایرانی نیز اظهار داشت: "متأسفانه سن مصرف مواد مخدر در کشور کاهش یافته و تمایل بانوان کشور نیز به مصرف مواد مخدر نیز افزایش یافته است که این موضوع زنگ خطری جدی بوده و جای نگرانی دارد؛ البته در حال حاضر الگوی افراد از سمت مصرف مواد مخدر سنتی به صنعتی تغییر کرده این در حالی است که عوارض مواد مخدر صنعتی بسیار بالا بوده و ترک آنها نیز بسیار مشکل است."

بخش دوم

گزارشات نقض حقوق زنان در ایران



قانون اساسی مردانه و نفی استقلال زنان در ایران

تفکرات سنتی ناشی از احکام مردانه شریعت در سیستم حکومتی جمهوری اسلامی ایران از زمان تشکیل حکومت تا کنون به زنان از دید اخلاقیات مردسالارانه اسلامی نگریسته است. عوامل مطلق گرا و محافظه کاران دینی حکومت از طریق گنجاندن تعالیم مذهبی به عنوان قانون در نظام حقوقی کشور به بهانه اسلامی کردن جامعه، با ایجاد محدودیت‌های شغلی، تحکیم و تشدید تبعیضات با تصویب قوانین و مقررات مردسالار، تصویب قوانین سنتی مربوط به خانواده به نفع مردان، حجاب اجباری، تفکیک جنسیتی، باعث تنزیل موقعیت اجتماعی زن در خانه و اجتماع شده‌اند. نهادهای حکومت اسلامی ایران با اجرای فرامین مذهبی زن ستیز که مبنایی برای تعیین مناسبات حکومتی و اجتماعی در ایران می‌باشد باعث پایمال شدن حقوق زنان و سرکوب خواسته‌ها و مطالبات آنان هم در حوزه عمومی یعنی اجتماع و حوزه خصوصی یعنی زندگی شخصی و یا خانواده شده و قوانین مردسالار دولت ایران همچنین دست مردان جامعه را برای تحقیر و تضعیف جایگاه زنان باز گذاشته است. تبعیض همه جانبه علیه زنان از طرف دولت ایران نهادینه شده و حمایت می‌شود. قانون اساسی، قانون مدنی، قانون مجازات اسلامی و... مرد را از لحاظ حقوقی مقدم بر زن شمرده و حقوق مردان در قوانین حکومت به مراتب بیشتر از زنان می‌باشد.

مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی برای زنان نقش مادری تعریف کرده و نقش زنان در حوزه اجتماعی را نادیده گرفته است. در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «در ایجاد بنیادهای اجتماعی اسلامی، نیروهای انسانی که تاکنون در خدمت استثمار همه جانبه خارجی بودند هویت اصلی و حقوق انسانی خود را باز می‌یابند و در این بازیابی طبیعی است که زنان به دلیل ستم بیشتری که تاکنون از نظام طاغوتی متحمل شده‌اند استیفای حقوق آنان بیشتر خواهد بود. خانواده واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است و توافق عقیدتی و آرمانی در تشکیل خانواده که زمینه ساز اصلی حرکت تکاملی و رشد یابنده انسان است اصل اساسی بوده و فراهم کردن امکانات جهت نیل به این مقصود از

وظایف حکومت اسلامی است. زن در چنین برداشتی از واحد خانواده، از حالت (شیء بودن) و یا (ابزار کار بودن) در خدمت اشاعه مصرف‌زدگی و استثمار، خارج شده و ضمن بازیافتن وظیفه خطیر و پرارج مادری در پرورش انسانهای مکتبی پیشاهنگ و خود هم‌رزم مردان درمیدانهای فعال حیات می‌باشد و در نتیجه پذیرای مسوولیتی خطیرتر و در دیدگاه اسلامی برخوردار از ارزش و کرامتی والاتر خواهد بود». اگر از بعد حقوقی به مسئله نگاه کنیم مقدمه مذکور حضور و مشارکت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زنان را محدود می‌کند. کنترل آزادی‌ها و ایجاد محدودیت بر آنان را به عنوان ناموس و ملک مرد، در بازگشتن از اجتماع به خانواده و ایفای نقش والای مادری توجیه می‌کند. در حالی که به عقیده اکثر جامعه‌شناسان در جوامع باز و دموکراتیک رشد و شکوفایی بالای زنان ناشی از مشارکت بالای اجتماعی و سیاسی آنان بوده و این مسئله به نوبه خود باعث پیشرفت و توسعه این جوامع شده است. نقش مادری و خانواده در جوامع سنتی و عقب مانده استقلال زنان را از آنها گرفته و آنها را تابع مرد خانواده که در قوانین حکومت ایران تحت عنوان رئیس و نان آور خانواده تعریف می‌شود، می‌کند. در چنین شرایطی زنان هیچ حق و حقوقی در خانواده ندارند و بالاجبار به خواسته‌ها و دستورات مردان خانواده که از لحاظ اقتصادی و قدرت فیزیکی نسبت به آنان برتری دارد، گردن نهاده و به زندگی تحت لوای خانواده سنتی تمکین می‌کنند. اصل ۴ قانون اساسی ایران به طور غیر مستقیم بر تبعیض علیه زنان صحنه می‌گذارد. طبق اصل ۴ قانون اساسی کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهاء شورای نگهبان است. در قوانین اسلام هم زنان از حقوق برابر با مردان برخوردار نبوده بلکه زنان به عنوان برده و ملک مرد محسوب می‌شوند. در حقیقت احکام و فرامین مذهبی پایه و اساس تبعیض علیه زنان در جامعه کنونی ایران می‌باشد. این احکام علاوه بر عوامل حکومت ایران توسط روحانیون سنتی و مبلغان مذهبی در مساجد، اماکن مذهبی، و محافل دینی و عمومی تبلیغ می‌شوند و تفکرات سنتی مردسالار در جهت تحقیر و کوچک شمردن شخصیت زنان و سرکوب خواسته‌ها و حقوق آنان بر ذهن افراد جامعه تزریق می‌شوند.

اصل ۱۰ قانون اساسی ایران هم بر خانواده و تحکیم آن تاکید کرده که روابط در آن بر اساس حقوق و اخلاق اسلامی باشد. در دیدگاه سنتی و اسلامی خانواده دارای افرادی هستند که دارای حقوق نابرابر می‌باشند و جنس مرد در آن نسبت به جنس زن از لحاظ حقوقی ارجحیت دارند. از لحاظ اخلاق اسلامی هم به عنوان نمونه چند همسری حق مردان هست ولی زنان چنین حقی را ندارند، بلکه از نظر اسلام گناه کبیره و ضد اخلاق محسوب می‌شود. در مورد ازدواج موقت هم چنین حکمی صادق است .

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل ۲۰ از برابری حقوق زن و مرد بر اساس موازین دین اسلام سخن گفته است. در حالی که قوانین استنتاج شده از فقه اسلامی حقوق مدنی و شهروندی زنان را نقض می‌کند و در کنار این مسئله علما و فقهای دین اسلام تفاسیر متفاوتی از حقوق زن در اسلام دارند که بر شدت این مسئله می‌افزاید. این اصل قانون اساسی تبعیض بر علیه زنان را قانونی کرده و نمی‌تواند برابری حقوق زن و مرد را تضمین کند .

اصل ۲۱ قانون اساسی زنان را تحت قیومیت و حمایت دولت قرار می‌دهد و در این اصل زنان در جامعه افرادی وابسته‌ای نشان داده شده‌اند که دولت موظف به حمایت از زنان بویژه نقش مادرانه آنان در چهارچوب موازین اسلامی شده است. بند ۵ این اصل قیومیت و سرپرستی فرزندان را هم زمانی به مادران شایسته اعطا می‌کند که قیم شرعی مرد مانند پدر بزرگ، عمو، برادر و اعضای از فامیل نسبی و سببی وجود نداشته باشد. شایستگی زنان هم برای این منظور توسط مردان معتمد محل تایید می‌شود. در مورد مشارکت سیاسی زنان هم همانطوری که در اصول مختلف قانون اساسی مانند اصول ۱۱۵، ۱۱۰، ۹۱، ۱۵۷ و... ایران به صراحت بیان شده است زنان در حکومت اسلامی نمی‌توانند در تصدی پست رهبری و ریاست جمهوری بنشینند. اعضای مجلس خبرگان رهبری، فقهای شورای نگهبان، رئیس قوه قضائیه، حاکمان شرع و... نمی‌توانند از زنان انتخاب شوند. در طول بیش از ۳۴ سال حکومت جمهوری اسلامی این

مسئله به وضوح در نهادهای حکومتی کشور مشاهده می‌شود و زنان در اکثر موارد از مشارکت سیاسی منع شده‌اند .

با توجه به موارد فوق می‌توان نتیجه گرفت قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران زن را به عنوان موجودی وابسته و غیر مستقل به رسمیت می‌شناسد و این وابستگی از طریق قوانین مردسالار و فرهنگ سازی سنتی در ذهن و تفکرات زنان القا می‌شود. این مسئله به عنوان حکم الهی تبلیغ می‌شود و نهادها و ارگان‌های حکومت از این طریق یعنی مقدس سازی قوانین سعی در استعمار فکری و ذهنی زنان دارند. استعمار و بردگی زنان قدرت اعتراض به این بی‌عدالتی‌های جنسی را از آنان می‌گیرد و حکومت را در پیشبرد سیاست‌ها و برنامه‌های جنسی شده خود یاری می‌رساند. زن در قانون اساسی تحت حمایت و تابع مردان خانه و حاکمیت مردسالار قرار می‌گیرد. بنابراین قانون اساسی ایران تابعی از نگرش سنتی بنیادگرایی دینی است و قوانین منتج شده از آن حقوق و آزادی‌های زنان را هدف گرفته و استقلال فردی و اجتماعی آنان را نفی می‌کند. در کل چنین قوانین ارتجاعی برگرفته شده از احکام شریعت نمی‌تواند برابری حقوق زن و مرد را تامین کند .

با توجه به قوانین و مقررات موجود در مورد زنان در حکومت جمهوری اسلامی که بر اساس موازین اسلامی تنظیم شده‌اند، تعارضات شدیدی بین این قوانین بویژه قانون اساسی، قانون مدنی و قانون مجازات اسلامی با کنوانسیون‌های بین‌المللی از جمله اعلامیه حقوق بشر و کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان وجود دارد و قوانین حکومت ایران در این باره قوانین بین‌المللی را نقض می‌کند. مبارزه مدنی گروه‌های مختلف سیاسی و مدافعان حقوق بشر برای تغییر حکومت سنتی اسلامی به یک حکومت دموکراتیک فارغ از تبعیض جنسیتی برای رفع تبعیض علیه زنان در شرایط کنونی ضروری بنظر می‌رسد. زیرا بنیادگرایی دینی حاکم بر ایران اجازه هرگونه اصلاح و تغییر قوانین موجود را نمی‌دهد. تطابق قوانین بویژه قانون اساسی حکومت دموکراتیک آینده در ایران با میثاق‌ها و اعلامیه‌های بین‌المللی حقوق بشری بویژه «اعلامیه حقوق بشر»، «میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی» و «کنوانسیون رفع تبعیض

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

علیه زنان» می‌تواند به رفع تبعیض علیه زنان در جامعه ایران کمک کند و اثرات منفی تفکرات سنتی مردسالار در جامعه ایران را روی زندگی زنان کاهش دهد.



آمار انواع خشونت علیه زنان در ایران

در یک دهه اخیر در ایران پژوهش‌ها و مطالعات زیادی درباره خشونت علیه زنان، به ویژه خشونت خانگی، انجام شده است. براساس آخرین جستجوها، در ۲۸ مرکز استان کشور حداقل هفتاد پژوهش میدانی قابل اعتنا درباره خشونت خانگی علیه زنان انجام شده است. بیشتر این پژوهش‌ها پس از سال ۱۳۷۰ تاکنون انجام شده که نشان می‌دهد پژوهشگران و دانشگاهیان ایرانی در سال‌های اخیر علاقه و توجه ویژه‌ای به بررسی و کنکاش درباره خشونت علیه زنان پیدا کرده اند. یکی از بزرگترین و مهمترین پژوهش‌ها درباره خشونت علیه زنان در ایران، یک طرح ملی است که در سال‌های آخر دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی و توسط دفتر امور اجتماعی وزارت کشور و مرکز مشارکت امور زنان ریاست جمهوری، اجرا شد.

پژوهشگران برای توصیف ابعاد خشونت خانگی علیه زنان در ایران، انواع مختلف آن را در هشت گروه تقسیم بندی کرده است: خشونت های زبانی، روانی، فیزیکی، حقوقی، جنسی، اقتصادی، فکری و آموزشی و مخاطرات.

آمارهای همین طرح ملی نشان می‌دهد که ۶۶ درصد زنان ایرانی، از اول زندگی مشترک شان تاکنون، حداقل یکبار مورد خشونت قرار گرفته اند. با این حال میزان و انواع خشونت خانگی در استان‌های مختلف ایران از تنوع و تفاوت‌های زیاد و معناداری برخوردار است. برای نمونه شمار زنانی که از اول زندگی مشترک خود تاکنون مورد خشونت قرار گرفته اند. در بندرعباس بیش

از سایر نقاط ایران بوده است. اما در میان زنانی که مورد خشونت قرار گرفته اند، این زنان زاهدانی هستند که بیشترین و شدیدترین خشونت ها را تجربه کرده اند. در همین حال، زنان بندرعباس، در طول یکسال دفعه های بیشتری مورد خشونت خانگی قرار گرفته اند و زنان یاسوج به دفعات کمتری با آن روبرو شده اند.

خشونت های فیزیکی و روانی

پژوهشگران یک اصطلاح خاص برای توصیف گروهی از خشونت های خانگی علیه زنان استفاده کرده اند: خشونت فیزیکی نوع اول: این خشونت ها شامل گاز گرفتن، گرفتن و بستن، زندانی کردن، چنگ انداختن و کشیدن مو، اخراج از خانه، کتک کاری مفصل، محروم کردن از غذا و ... می شود. از این لحاظ زنان در خرم اباد در طول یک سال بیش از سایر زنان ایران مورد خشونت واقع می شوند و زنان در شهرکرد دفعه های کمتری مورد خشونت نوع اول قرار می گیرند. پژوهشگران طرح ملی بررسی پدیده خشونت خانگی «سیلی، لگد و مشت زدن، کشیدن و هل دادن، محکم کوبیدن در، به هم زدن سفره و میز غذا و شکستن اشیای منزل» را خشونت فیزیکی نوع دوم نامیده اند و وضع زنان ایران را در ۲۸ مرکز استان در این باره بررسی کرده اند. در میان زنانی که تحت خشونت نوع دوم بوده اند، زنان بندرعباس به دفعات بیشتری آن را تجربه کرده اند و زنان کرمانی در طول سال کمتر مورد این خشونت قرار می گیرند.

خشونت های روانی و کلامی

نوع دیگری از خشونت هایی است که در خانه علیه زنان استفاده می شود. که عبارت است از: به کاربردن کلمات رکیک و دشنام، بهانه گیری های پی در پی، داد و فریاد و بداخلاقی، بی احترامی، رفتار امرانه و تحکم آمیز و دستور دادن های پی در پی، قهر و صحبت نکردن و ... از این بابت زنان اصفهانی در طول یک سال بیشتر و زنان بوشهری کمتر از سایر زنان ایرانی تحت خشونت بوده اند.



خشونت‌های جنسی و ناموسی

در حالی که تعداد بیشتری از زنان بندرعباسی از اول زندگی مشترک شان تاکنون، نسبت به سایر زنان ایرانی قربانی خشونت‌های جنسی و ناموسی شده‌اند. زنان یزدی در طول یک سال بیش از سایر زنان این خشونت را تجربه می‌کنند. خشونت‌های جنسی و ناموسی عبارتند از مجبور کردن زن به دیدن عکس و فیلم‌های خلاف اخلاق عمومی یا اجبار به روابط زناشویی ناخواسته یا غیرمتعارف، مراعات نکردن بهداشت زناشویی و خودداری از به کارگیری روش‌های پیشگیری از بارداری، مجبور کردن زن به سقط جنین، اجبار زن به حاملگی ناخواسته، متهم کردن زن به بی‌مبالاتی در مسائل ناموسی همچون داشتن ارتباط نامشروع، شک و بددلی، زنان اراکی بیشتر از سایر زنان در ایران خشونت جنسی و ناموسی را تحمل می‌کنند. مردان کرمانی و یاسوجی هم به ترتیب کمتر از سایر مردان ایران، زنان خود را مورد خشونت‌های جنسی و ناموسی قرار می‌دهند.

تهدید به آزار و قتل

براساس یافته‌های «پژوهش ملی بررسی خشونت خانگی» تعدادی از مردان ایرانی با استفاده از تهدید و برقراری محدودیت برای همسران خود، مخاطره ایجاد می‌کنند. رفتارهایی از قبیل تهدید و شکایت به پلیس و دادگاه علیه زن و اقوامش، تهدید به آزار و اذیت و یا تهدید به کشتن زن و فرزندان، تهدید به طلاق و یا ازدواج مجدد، تصاحب، مخفی کردن و از بین بردن مدارک شخصی و مورد نیاز زن مانند شناسنامه، دفترچه پس انداز، اوراق مالکیت، و ... بیگاری

کشیدن از زن در انجام امور و وظایفی که مربوط به او نیست. مانند تیمارداری پدرشوهر و مادرشوهر و بالاخره تحت نظر قرار دادن و ایجاد محدودیت در تماس های تلفنی و رفت و آمدهای روزانه برای زن، زنان بندرعباس، زاهدان و خرم آباد بیش از سایر زنان ایران توسط شوهران شان تهدید می شوند و زنان سمنان، ساری و یاسوج کمترین تهدیدها را تجربه کرده اند. تعدادی از مردان ایرانی با استفاده از عوامل اقتصادی و مالی زنان را مورد خشونت قرار می دهند. این مردان از استقلال مالی همسران خود جلوگیری و در اموال شخصی آنها دخل و تصرف می کنند و با ندادن خرجی خانه و پول کافی برای زنان مضیقه های مالی ایجاد می کنند. اگرچه زنان زاهدانی و بوشهری از اول زندگی مشترکشان تاکنون بیشترین خشونت های اقتصادی و مالی را تجربه کرده اند، اما در میان زنانی که قربانی این نوع خشونت هستند، زنان اصفهانی در طول یک سال به دفعات بیشتری تحت این نوع خشونت از سوی همسران قرار گرفته اند. البته این را هم باید اضافه کرد که زنان سمنان و یاسوج کمتر از سوی شوهران خود تحت مضیقه های مالی و اقتصادی قرار می گیرند. پژوهشگران طرح ملی بررسی پدیده خشونت خانگی علیه زنان، خشونت های حقوقی و مرتبط با طلاق را نیز در ۲۸ استان کشور مورد سنجش قرار داده اند. این پژوهشگران خشونت های حقوقی را شامل امتناع مرد از طلاق برخلاف اصرار زن به متارکه، ازدواج مجدد شوهر و جلوگیری از نگهداری فرزندان توسط زن دانسته اند. اگرچه زنان بندرعباس از اول زندگی مشترک شان تاکنون بیش از سایر زنان ایران مورد این نوع از خشونت قرار گرفته اند. زنان زاهدان در طول یک سال بیشتر این خشونت را تجربه کرده اند و البته زنان رشت کمتر از سایر زنان ایرانی درگیر این خشونت هستند. پژوهشگران ایرانی نوع دیگری از خشونت را نیز مورد توجه قرار داده اند: «خشونت های ممانعت از رشد اجتماعی، فکری و آموزشی» که عبارت است از ایجاد محدودیت در ارتباط فامیلی، دوستانه و اجتماعی، ممانعت از تحصیل، کاریابی و اشتغال در این نوع از خشونت نیز همچون برخی دیگر از انواع خشونت، زنان بندرعباس و زاهدان به ترتیب بیشترین قربانی هستند و زنان سمنان، گرگان و یاسوج کمترین. در گزارش های نهایی طرح ملی بررسی پدیده خشونت خانگی، هریک از شاخص های مورد بررسی در سه مرحله مورد اندازه گیری قرار گرفتند: در مرحله اول، میزان وقوع خشونت خانگی از اول زندگی مشترک تاکنون و در مرحله دیگر طرز

تلقى پاسخ گویان از وقوع خشونت مورد نظر. هر کدام از این آمارها به تفکیک «کل افراد مورد مطالعه» و «افراد آسیب دیده» (درگیر خشونت) ارائه شده است.



خشونت روانی و کلامی، رتبه نخست

زنان ایرانی در میان انواع ۹ گانه خشونت خانگی، بیشتر تحت خشونت های روانی و کلامی قرار دارند. ۷/۵۲ درصد از کل پاسخ گویان در پژوهش ملی بررسی خشونت خانگی دقیقاً اعلام کرده اند که از اول زندگی مشترک تاکنون قربانی این نوع خشونت که شامل به کار بردن کلمات رکیک، دشنام، داد و فریاد، بهانه گیری های پی در پی و ... است، بوده اند. میانگین وقوع این نوع خشونت برای زنانی که درگیر آن بوده اند، ۱۰ بار است. رتبه بعدی از آن خشونت فیزیکی از نوع دوم است که ۸/۳۷ درصد از زنان ایرانی از اول زندگی مشترک خود، آن را تجربه کرده اند. این نوع خشونت شامل سیلی زدن، زدن با مشت یا چیز دیگر، لگد زدن و ... است. متوسط میزان تجربه این نوع خشونت ها برای زنان درگیر در خشونت خانگی، برابر با ۴۶/۲ بار است. رتبه سوم با رقم ۷/۲۷ درصد متعلق به خشونت های «ممانعت از رشد اجتماعی و فکری و آموزشی» است که شامل ایجاد محدودیت در ارتباط های فامیلی، دوستانه و اجتماعی، ممانعت از کارایی و اشتغال و ایجاد محدودیت در ادامه تحصیل و مشارکت در انجمن های اجتماعی است که ۳/۷۲ درصد از زنان اظهار کرده اند که از اول زندگی مشترک تاکنون در معرض این نوع از خشونت همسران خود نبوده اند.

خشونت جنسی، رتبه آخر

خشونت های جنسی و ناموسی که شامل مجبور کردن به دیدن عکس و فیلم های خلاف اخلاق عمومی یا اجبار به روابط زناشویی ناخواسته یا غیرمتعارف می شود. با رقم ۲/۱۰ درصد رتبه پایینی را به خود اختصاص داده است. آمارهایی که ابعاد میزان وقوع خشونت خانگی را در سطح ملی نشان می دهد، حاکی است که ۸/۸۹ درصد از زنان ایرانی گفته اند در طول زندگی مشترک خود هرگز قربانی خشونت های جنسی و ناموسی نبوده اند. همچنین اکثر افراد درگیر در خشونت های جنسی و ناموسی اعلام کرده اند که در حد پایین و خیلی پایین، در معرض این نوع خشونت ها بوده اند. بنابراین، نتایج پژوهش بررسی خشونت خانگی در ۲۸ مرکز استان نشان می دهد که وقوع خشونت های جنسی و ناموسی در سطح ملی در مقایسه با خشونت های دیگر، کمتر گزارش شده است. یافته های محققان در ارتباط با عوامل موثر بر خشونت خانگی نشان می دهد که وضعیت تحصیلی نیز بر میزان همسرآزاری تأثیر دارد. زنان بی سواد بیشترین و زنان دارای فوق دیپلم و لیسانس کمترین خشونت را از اول زندگی مشترک خود تجربه کرده اند. یافته های همین تحقیق نشان می دهد که میزان تأثیر سن و همچنین شاغل و یا غیرشاغل بودن زن بر خشونت خانگی علیه زنان از تنوع و تفاوت های قابل توجهی برخوردار است. زنان ۵۵ تا ۵۹ ساله بالاترین و زنان ۲۰ تا ۲۴ ساله پایین ترین مورد وقوع خشونت را در زندگی مشترک خود داشته اند. زنان غیرشاغل نیز بیشتر و زنان شاغل کمتر خشونت را تجربه کرده اند. همچنین مقایسه آمارهای مربوط به رضایت از زندگی درباره زنان مراکز ۲۸ گانه استانی نشان می دهد که زنان تبریزی بیشترین رضایت را از زندگی خانوادگی خود دارند و کمترین ناسازگاری هم در میان خانواده های تبریزی دیده می شود. همچنین به تحقیق، در حل اختلاف های خانوادگی، این تبریزی ها هستند که بیشترین مهارت را دارند و اردبیلی ها کمترین مهارت را. یافته های یک پژوهش دیگر که در تهران انجام شده است، برخی از نتایج پژوهش ملی را در این باره تأیید می کند. «ویژگی های فردی قربانیان همسرآزاری در مراجعه به مراکز سازمان پزشکی قانونی» عنوان این پژوهش است. نتایج این مطالعه توصیفی نشان

می‌دهد که ۲۸ درصد از قربانیان خشونت خانگی شاغل و ۷۱ درصد غیرشاغل بوده‌اند. از طرفی اشتغال زنان ارتباط تنگاتنگی با میزان تحصیلات آنان داشته است. در این پژوهش همچنین روشن شد که هرچه مدت زناشویی افزایش می‌یابد دفعات ضرب و شتم شوهر و میزان مدارا با خشونت خانگی افزایش می‌یابد. این پژوهش نشان می‌دهد که تعداد دفعه‌های ضرب و شتم شوهر با تعداد فرزندان ارتباط مستقیم دارد و هرچه تعداد فرزندان بیشتر باشد، خشونت جسمی علیه زنان هم بیشتر شده است. ضمن اینکه بین دفعات ضرب و شتم شوهر و گرایش قربانیان به طلاق و جدایی ارتباطی دیده نشده است. پژوهش ملی بررسی خشونت خانگی میزان تاثیر شغل، درآمد ماهیانه خانوار، زبان مادری و محل بزرگ شدن را بر خشونت خانگی مورد ارزیابی قرار داده است که روشن شد ارتباط معناداری بین آنها وجود دارد. به این ترتیب که کارگران کشاورزی از اول زندگی مشترک تاکنون بیشترین و کارمندان و متخصصان عالی رتبه کمترین خشونت را درباره همسران خود انجام داده‌اند.

خشونت علیه زنان، خشونت علیه جامعه

ایسنا: استاندار قزوین گفت: زنان نقش مهمی در ساختن جامعه دارند و هرگونه خشونت علیه آنها را می‌توان خشونت علیه جامعه دانست.

«عبدالمحمد زاهدی» در دومین همایش ملی منع خشونت علیه زنان که صبح امروز در دانشگاه علوم پزشکی قزوین برگزار شد، تصریح کرد: خشونت علیه زنان یک سابقه تاریخی دارد و مسیر تاریخی را طی کرده و امروز در برخی از جوامع به شکل فرهنگ درآمده است.

وی افزود: این سیر تاریخی در برخی فرهنگ‌ها به شکلی است که برخی از زنان خشونت را پذیرفته‌اند، وقتی در خصوص خشونت علیه زنان صحبت می‌کنیم در ذهن ما خشونت جسمی و جنسی است.

زاهدی خاطر نشان کرد: این نوع خشونت در بسیاری از جوامع اتفاق می‌افتاد اما خشونت علیه زنان صرفاً فیزیکی نیست، در جامعه خشونت‌های دیگری هم وجود دارد که کمتر توجه می‌شود.

وی افزود: خشونت کلامی، تحقیر زنان در جامعه، نوع کلام مردان نسبت به زنان، کم نشان دادن کرامت زنان که در جامعه پذیرفته شده است از دیگر نوع خشونت است.

استاندار قزوین یادآور شد: زنان نیز علیه خود خشونت دارند برای مثال زمانی که زنی دو فرزند دختر به دنیا بیاورد از جانب دیگر زنان مورد تحقیر قرار می‌گیرد.

وی تصریح کرد: نوع دیگر خشونت علیه زنان از دست دادن اعتماد به نفس به خاطر خواسته های مردان است، شخصیت زنان مضطرب برای جامعه زیان دارد.

زاهدی افزود: خشونت علیه زنان در واقع خشونت علیه جامعه است چون زنان به عنوان مادران نقش مهمی در جامعه ایفا می‌کنند.

وی خاطرنشان کرد: نخستین قدم منع خشونت علیه زنان این است که زنان به حقوق خود آگاه شوند، در برخی مناطق به دختر ارث نمی‌دهند و این به علت ناآگاهی زنان نسبت به حقوق خودشان است.

استاندار با اشاره به این که زنان با حقوق خود آشنا شود میزان طلاق افزایش پیدا می‌کند، تصریح کرد: برای جلوگیری از این کار نیز باید مهارت زندگی و حل مسئله نیز باید به زنان آموزش داده شود.

وی افزود: جامعه باید بپذیرد که زن و مرد در ساختن انسانی یکسان هستند و حقوق شان باید به رسمیت شناخته شود، به خاطر این که مرد از لحاظ جسمی قوی تر است نباید از حقوق زنان چشم پوشی کرد.

زاهدی تصریح کرد: در کنار سبک زندگی، قانون و مقرراتی برای حقوق زنان نیاز داریم که باید با شرایط روز پیش برویم و فقه پویای ما نیز این را می‌پسندد.

وی یادآور شد: قوانین حمایتی از حقوق زنان وجود دارد، اما ضمانت اجرایی ندارد و اگر اجرا نشود اتفاقی نمی‌افتد که باید مورد توجه قرار بگیرد.

خشونت علیه زنان در ایران چه شکلی است؟

سلامت نیوز: شهیندخت مولاوری معاون رئیس‌جمهور در امور زنان چندی پیش در گفتگویی با روزنامه شهروند از نگران‌کننده بودن وضعیت خشونت علیه زنان در ایران سخن گفته بود.

مولاوردی به طور کلی سستی، فعال نبودن و عدم تحرک دولت‌ها در ممانعت و مجازات اعمال مربوط به خشونت علیه زنان را بزرگ‌ترین علت خشونت علیه زنان می‌داند. وی همچنین می‌گوید "خیلی‌ها هنوز نمی‌خواهند بپذیرند که در جامعه ما خشونت وجود دارد و این پاک کردن صورت مسأله است. قانون نقش بسیار مهمی را برای منع خشونت علیه زنان دارد؛ تشدید مجازات و وضع مجازات‌های جدید و... جزو آن می‌تواند باشد."

در همین رابطه، بسیاری از کارشناسان معتقدند که جامعه در حال تغییر کردن است و همین‌که از سمت دولت این‌گونه از مسائل مطرح شوند، خود می‌تواند نویدبخش باشد. دکتر سعیدمعدی‌فر در گفتگو با فرارو عدم تغییر در سیستم اجتماعی را دلیلی بر وجود خشونت علیه زنان در ایران می‌داند و معتقد است خشونت علیه زنان در حیطه قانون و سیاست‌گذاری بسیار پر رنگ است.

معدی‌فر گفت: ممکن است در ذهن مخاطبان خشونت عمدتاً معطوف شود به ابعاد فیزیکی و یا کلامی آن. اما خشونت ابعاد زیادی دارد و اگر آن را از معنای خشونت فیزیکی، جسمی، روانی و روحی فراتر ببریم، می‌توان ابعاد خشونت در ایران را نگران‌کننده دانست.

وی با اشاره به این‌که تزییع حقوق از مهم‌ترین خشونت‌ها بر علیه زنان است، اظهار کرد: از نظر من، مسئله زنان در ایران، یکی از مسائل مهم اجتماعی است که بخشی از آن را خشونت تشکیل می‌دهد، که خود به دو بعد جسمی و روحی و دیگر به ابعاد حقوقی، تقاضاها و عدم تناسب بین سطح انتظار و میزان پاسخ‌گویی تقسیم می‌گردد. تزییع حقوق و نیازهای زنان را باید از مهم‌ترین خشونت‌ها بر علیه آنان بدانیم. حدود ده سال پیش نیز تحقیقی توسط وزارت کشور درباره خشونت علیه زنان انجام شد که در آن خشونت بیشتر تزییع حقوق زنان شناخته

شده بود. (هرچند که داده‌های این تحقیق در دسترس کارشناسان قرار نگرفت، بیان نشد و تنها به صورت پراکنده جامعه‌شناسان از آن سخن گفتند، که خود ظلم دیگری بر علیه زنان بود.)

از ضرب و شتم تا نابرابری اقتصادی

این استاد دانشگاه انواع خشونت علیه زنان در جامعه ایران را برشمرده و توضیح داد: خشونت در جامعه ما اشکال مختلفی دارد؛ می‌توانیم خشونت را در ضرب و شتم زنان و دختران از سمت مردان -برادر، شوهر، پدر، اقوام- ببینیم و یا در معنایی این خشونت در اشکال تجاوز به عنف دیده شود. خشونت‌های کلامی -شنیدن کلمات رکیک و بی‌ادبانه از جانب مردان-، خشونت جنسی، تعرض به زنان هنگام حضور در خیابان‌ها یا استفاده از وسایل حمل و نقل عمومی و حتی این‌که زنان فرصت ایستادن در خیابان و معابر را بیش از دقایقی به دلیل مزاحمت‌ها ندارند، همگی از خشونت علیه زنان سخن می‌گویند.

وی درباره دوبرابر بودن تکالیف برخی زنان در جامعه تصریح کرد: همچنین باید به یکی دیگر از اشکال خشونت علیه زنان توجه کرد و آن بارکردن تکلیف اضافی بر زنان است. به این معنا که فرض بر این است که یک زن باید کارهای مربوط به خانه را انجام دهد؛ درحالی که در جامعه نیز مسئولیت و نقش مهم اجتماعی دارد؛ چنین زنی هم در خانه و هم در بیرون از آن باید تکالیف خود را انجام دهد. بنابراین انتظار مضاعف پسران نسبت به دختران، بدون رعایت حقوق آن‌ها خود نوعی خشونت محسوب می‌گردد.

این جامعه‌شناس با اشاره به نابرابری فرصت‌ها در جامعه در ادامه گفت: علاوه بر این، بعد مهم دیگر خشونت هنگامی دیده می‌شود که فرصت‌ها در جامعه ما میان زن و مرد برابر نیست. میزان اشتغال زنان در جامعه ما محدود است که در این باره به تمایز جنسی اشاره می‌شود؛ تمایزی که منجر شده تا آن‌ها در فرصت‌های برابر با مردان قرار نگیرند و گاهی این تمایز منجر می‌شود که سیستم اجتماعی با نام "حمایت از زنان" آن‌ها را محروم کند.

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

معیدفر ادامه داد: بحث دیگر در خشونت علیه زنان در ایران، نابرابری در قوانین است؛ قوانینی که فرصت بیش‌تر را در اختیار مردان قرار داده‌اند تا زنان. در این‌باره نمونه‌های متعددی از قوانین مربوط به خانواده، بحث ازدواج، ارث تا مسئولیت‌های مادری وجود دارد. بعضا دیده می‌شود که در دعاوی مطرح شده، جانبداری عمدتاً به سمت مردان هست تا زنان.

وی گفت: مسئله دیگری که منجر شده تا ما در آن به نوعی با خشونت علیه زنان روبرو باشیم، مبحث حجاب و عفاف است؛ در جامعه ما، هنگامی که سخن از حجاب و عفاف می‌آید، بلافاصله اذهان سیاست‌گذاران را به سمت زنان معطوف می‌کند. در این‌باره هیچ‌گاه از حجاب و عفاف مردان سخن به میان نمی‌آید.

وی تصریح کرد: علاوه بر همه این‌ها باید به برخورداری کم‌تر زنان از منابع اقتصادی نسبت به مردان اشاره کنیم؛ تبعاً به دلایل تمایزات قائل‌شده میان زنان و مردان، زنان جایگاهی بسیاری پائین‌تر از مردان در جامعه دارند.



ناگفته‌هایی تلخ از اعتیاد زنان ایرانی

مشاور دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در امور زنان و خانواده گفت: افزایش دو برابری آمار زنان معتاد در مدت زمان کوتاه یک زنگ خطر و هشدار محسوب می‌شود که در این راستا مقرر شده بسته‌های آموزشی مناسب سن، گروه‌های شغلی و فضاهای اجتماعی از سوی دستگاه‌های متولی در اختیار زنان و خانواده قرار بگیرد.

خبرگزاری ایسنا: مشاور دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در امور زنان و خانواده با ابراز تاسف از سرعت شیوع اعتیاد در بین زنان در سال‌های اخیر گفت: افزایش دو برابری آمار زنان معتاد در مدت زمان کوتاه یک زنگ خطر و هشدار محسوب می‌شود که در این راستا مقرر شده بسته‌های آموزشی مناسب سن، گروه‌های شغلی و فضاهای اجتماعی از سوی دستگاه‌های متولی در اختیار زنان و خانواده قرار بگیرد.

زهرا بنیانیان با بیان اینکه زن و خانواده در کنار یکدیگر قرار دارند، گفت: این موضوع از چنان اهمیتی برخوردار است که ستاد مبارزه با مواد مخدر با حساسیت و برنامه جدی پیگیر مسئله اعتیاد زنان است چرا که زن بنیان و دوام خانواده است و اگر زن در یک خانواده متزلزل شود، خانواده تخریب می‌شود.

سرعت شیوع اعتیاد در بین زنان

وی افزود: متأسفانه سرعت شیوع اعتیاد در بین زنان در سال‌های اخیر باعث شده تا نگاه جدی‌تر به این مسئله داشته باشیم و افزایش دو برابری آمار زنان معتاد در مدت زمان کوتاه یک زنگ خطر و هشدار محسوب می‌شود.

مشاور امور خانواده و زنان دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر تصریح کرد: درصد بالایی از زنان معتاد به علت مصرف مواد مخدر به رفتارهای پرخطر جنسی سوق داده و از سوی خانواده طرد می‌شوند، لذا با توجه به شرایطی که در اجتماع برای آنها پدید می‌آید فاصله ابتلا به مواد مخدر تا سقوط کامل آنها بسیار کوتاه است و بسیاری از زنان چون احساس قربانی شدن دارند به دنبال قربانی کردن افراد دیگری می‌روند که این موضوع می‌تواند فضای خطرناکی را برای جامعه به وجود بیاورد.

بنیانیان تصریح کرد: اغلب زنانی که معتاد می‌شوند به علت داشتن فرزند نمی‌توانند دنبال درمان خود باشند و یا دیر نسبت به درمان خود اقدام می‌کنند، این در حالی است که به لحاظ

شرایط فیزیولوژیکی سرعت تخریب بدن زن بیشتر از مردان بوده و همچنین به لحاظ روحی و روانی اعتیاد آنها بر کیفیت درمان تاثیر می‌گذارد.

وی گفت: با توجه به اینکه بیماری خاموش فشار خون در زنان دو تا سه برابر بیشتر از مردان و بیماری قلبی نیز در زنان قبل از ۴۵ سالگی ایجاد می‌شود، این موضوع باعث شده تا حساسیت در مسئله زنان و اعتیاد آنها افزایش یابد.

بنیانیان از جمله علل عمده گرایش زنان به مواد مخدر را کمبودهای عاطفی عنوان کرد و اظهار کرد: برخی از زنان نیز به علت عدم آگاهی از پیامدهای مصرف مواد به دنبال زیبایی و لاغری هستند که در دام اعتیاد و روان‌گردان‌ها گرفتار می‌شوند.

زنان بسیار سخت‌تر از مردان از گروه مصرف‌کنندگان جدا می‌شوند.

به گفته وی، وقتی زنان درگیر مسایل عاطفی می‌شوند عمدتاً به علت اعتیاد همسران خود در این دام گرفتار شوند و مردان معتاد برای نگه داشتن همسر خود به اعتیاد او تمایل می‌یابند؛ از سوی دیگر به علت علاقه‌ای که به همسر خود دارند اگر او ترک نکند زن نیز دیرتر به دنبال ترک اعتیاد می‌رود لذا زنان بسیار سخت‌تر از مردان از گروه مصرف‌کنندگان جدا می‌شوند.

مشاور دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در امور زنان و خانواده ادامه داد: با توجه به اینکه زنان معتاد به لحاظ حرمت‌های اجتماعی از خانواده طرد می‌شوند، مشکلات مالی و تامین نیازها باعث می‌شود آنها به سمت گروه‌هایی روی بیاورند که در مدت زمان کوتاهی آنها را به سمت رفتارهای پرخطر سوق می‌دهد.

رویارویی زنان معتاد با انواع خشونت‌های جسمی و روانی

به گفته مشاور دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در امور زنان و خانواده، اعمال خشونت از پیامدهایی است که زن در صورت ابتلای خود یا همسرش به مواد مخدر از آن رنج می‌برد و آمارها نشان می‌دهد از زمانی که مصرف مخدرهای صنعتی و روان‌گردان‌ها افزایش یافته شاهد

قتل‌های زیادی هستیم که ریشه آن در توهم و اعتیاد مردان است، لذا زنان مبتلا به مواد مخدر با انواع خشونت‌های جسمی و روانی مواجه هستند و از سویی انگ و تبعیض نیز زنان مبتلا را درگیر می‌کند.

وی با بیان اینکه مجموعه آسیب‌هایی که در اثر ابتلا به اعتیاد زنان و همسران آنها به وجود می‌آورد، باعث شده تا این مسئله از حساسیت بالایی برخوردار باشد، ادامه داد: در تلاش هستیم تا در عرصه‌های مختلف بتوانیم درمان اعتیاد زنان و حمایت‌های اجتماعی را در دستور کار جدی قرار دهیم.

مشاور دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در امور زنان و خانواده، با توجه به اهمیت امر پیشگیری، فرهنگ اطلاع‌رسانی به اقشار مختلف جامعه را یکی از برنامه‌های حوزه زنان و خانواده ستاد مبارزه با مواد مخدر بیان کرد که در این برنامه بسته‌های آموزشی مناسب سن و گروه‌های شغلی و فضاهای اجتماعی از سوی دستگاه‌های متولی در اختیار زنان و خانواده قرار می‌گیرد.

وی اضافه کرد: جلب مشارکت سازمان‌های مرتبط با موضوع و آموزش و مقاوم سازی زنان و خانواده‌ها باید با تبیین حقیقی از مواد مخدر و لذت‌های آنی حاصله از مواد بیان شود تا زنان و خانواده اطلاع درستی از این موضوع و مواجهه با آن داشته باشند.

وی ادامه داد: ممکن است مواد مخدر در ابتدا همراه با کسب لذت و فراموشی غم‌ها و ناراحتی‌ها همراه باشد و جسم در مقطعی لاغر و شاداب باشد اما تمامی این موارد مقطعی است و بعد از مدت زمان کوتاهی پیامدهای مخرب آن آغاز می‌شود که این پیامدها و عواقب باید صادقانه به مردم اطلاع‌رسانی شود تا هیچ فردی به علت نداشتن درگیر این چالش ویرانگر نشود.

بنیانیان با تاکید بر اینکه مدارس و مراکز آموزشی باید در امر اطلاع‌رسانی هوشیارتر عمل کنند، اظهار کرد: باید مشاوران و معلمان و مدیران مدرسه در کنار دروس مختلف در این امر هماهنگ باشند و در روزهای پنجشنبه که به فوق برنامه‌ها اختصاص دارد، باید اطلاع‌رسانی و

ارتقای مهارت‌های زندگی در دستور کار مدارس باشد لذا باید دانش‌آموزان از همان سنین پایین و ابتدایی به مهارت «نه» گفتن مجهز شوند.

وی با اشاره به کاهش سن شیوع اعتیاد گفت: ضرورت دارد که مدارس، اولیا و دانش‌آموزان در این خصوص آگاه و هوشیار باشند و مضرات استفاده از قرص‌ها و ریتالین در شب امتحان به آنها اطلاع‌رسانی شود.

مشاور دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در امور زنان و خانواده گفت: جلسات اولیا و مربیان یک ظرفیت خوبی برای تعامل مدرسه و خانواده در حوزه آسیب‌هاست و علی‌رغم اینکه در طول سال تحصیلی چندین جلسه برگزار می‌شود اما به نظر می‌رسد باید با یک برنامه ریزی دقیق برای این اقدام مهم بسترسازی صورت بگیرد.

وی گفت: آموزش در محیط‌های کاری از برنامه‌هایی است که در دستور کار ستاد مبارزه با مواد مخدر قرار دارد و باید برای تمام پرسنل و خانواده‌های آنها آموزش‌های لازم ارائه شود که در این زمینه ستاد بسته‌های آموزشی را آماده و مورد نظر گرفته است.

وی ادامه داد: زن‌ها در بسیاری از موارد قربانی مواد مخدر هستند چون زنی که نمی‌داند همسرش معتاد تزریقی و با او رابطه جنسی دارد، ناخواسته به HIV مبتلا می‌شود و باردار هم می‌شود و بسیاری از زنان با این شرایط نمی‌دانند اگر کودک خود را با روش سزارین به دنیا بیاورند و به او شیر ندهند به HIV مبتلا نمی‌شود که این مستلزم اطلاع‌رسانی دقیق به آنهاست.

بنیانیان با تاکید بر اینکه باید نگاه حمایتی به خانواده آسیب دیده ناشی از مواد مخدر واقع بینانه باشد، اظهار کرد: از بین معتادان کشور ۹۰,۷ درصد را مردان و ۹,۳ درصد را زنان تشکیل می‌دهد لذا باید ۹۰,۷ درصد مشخص شود که دارای همسر هستند یا خیر؟ شریک جنسی دارند یا خیر؟ آیا روابط جنسی برقرار می‌کنند یا نه؟ و باید آزمایش اعتیاد برای خانواده این معتادان در نظر گرفته شود.

مشاور دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر با تاکید بر اینکه باید سلامت اجتماعی ویژه خانواده‌ها تعریف شود، افزود: مردی که مبتلاست و برای گرفتن خدمات و مواد به DIC مراجعه می‌کند، باید خانواده آنها از این امر مطلع شده و راه‌های جلوگیری از اتفاقات بعدی به آنها آموزش داده شود.

وی با اشاره به اینکه باید حمایت از خانواده‌های آسیب‌دیده معتادان و معتادان پاک شده مانند سایر اقدامات نیکوکارانه جامعه اشاعه پیدا کند، گفت: زنانی که به دلایل متعدد کنار خیابان می‌ایستند تهدیدی برای همسران و پسران سایر زنان محسوب می‌شوند.

وی گفت: مشکل اشتغال همه اقشار جامعه را درگیر کرده و در این میان ایجاد اشتغال برای معتادان بهبودیافته می‌تواند به تثبیت درمان آنها کمک کرده و از بازگشت مجدد افراد به چرخه اعتیاد جلوگیری می‌کند لذا باید بتوان برای این افراد در ابتدا اشتغال ایجاد کرده و سایر حمایت‌های اجتماعی گسترش دهیم.

علل گرایش زنان به مواد مخدر

به تصور اکثر افراد جامعه سو مصرف مواد عمدتاً پدیده‌ای مردانه است اما علل زیادی وجود دارد که موجب افزایش تعداد زنان معتاد (طبق آمار اعتیاد زنان در ایران) در جامعه می‌گردد. این دلایل اکثراً در گرایش مردان و زنان به اعتیاد مشترک می‌باشد و در برخی موارد مختص به زنان و دختران است.

۱- نبود امکانات گذراندن اوقات فراغت

متأسفانه در جامعه ما برای زنان، زمان، مکان و فعالیت‌هایی برای گذران اوقات فراغت تعریف نشده است. در چنین حالتی فرد احساس سرخوردگی می‌کند و از برون‌گرایی به درون‌گرایی گرایش پیدا می‌کند. فرد دچار بی‌انگیزگی و اضطراب شده و برای تحریک مغزی خود، به سراغ استفاده از مواد مخدر می‌رود.

۲- عادی شدن کشیدن سیگار و قلیان زنان

در سال‌های اخیر و با گسترش اعتیاد در میان مردان و ناموفق بودن دولت و سازمان و دستگاه‌های مسوول در مقابله با این پدیده، قبح این مساله در جامعه شکسته شده است. همچنین کشیدن سیگار و قلیان زنان جوان و نوجوان نزد افکار عمومی عادی شده است و بسیاری از زنان در کنار افراد خانواده اقدام به استعمال این مواد می‌کنند. به اعتقاد بسیاری از کارشناسان مسایل اجتماعی، سیگار و قلیان دروازه‌ای برای ورود به دنیای اعتیاد است.

۳- مصرف مواد مخدر صنعتی برای لاغری

اعتیاد زنان به شیشه آن هم برای لاغر شدن، برخی از زنان معتاد در ابتدا برای داشتن اندامی زیباتر و لاغر شدن به توصیه دیگران اقدام به مصرف مواد مخدر صنعتی به ویژه شیشه کرده و فکر می‌کنند استفاده از این مواد اعتیادآور نمی‌باشد. استفاده از این مخدرها در مدت زمان کوتاهی، عوارض و اثر خود را نشان می‌دهد و البته آن زمان متاسفانه فرد وابسته شده و دیگر کاری از دست کسی بر نمی‌آید. زنان معتاد به شیشه از روز اول با هدف اعتیاد سراغ شیشه نرفته اند بلکه دلایلی مثل لاغری باعث اعتیاد زنان به شیشه شده است.

۴- گروه همسالان و دوستان ناباب

با گرایش جوانان به سمت زندگی مدرن، زنان برای همسو کردن خود با اینگونه زندگی و نشان دادن خود به عنوان یک فرد روشن‌فکر در جمع دوستان به پیشنهاد مصرف مواد مخدر نه نمی‌گویند. متاسفانه استفاده از مواد مخدر به ویژه صنعتی در میهمانی‌های شبانه جوانان به یک هنجار تبدیل شده است.

از عوامل موثر دیگر در گرایش زنان به مواد مخدر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

زندگی با یک مرد معتاد (پدر یا همسر)

نداشتن آگاهی و رشد نیافتن مهارت‌های زندگی برای مقابله با مشکلات

فقدان شایستگی فردی برای کسب پایگاه شغلی

توزیع ناعادلانه منابع درآمد در جامعه و همین‌طور بین زنان و مردان

تشدید احساس محرومیت نسبی (تحت تاثیر فرهنگ جهانی و اقتصاد جهانی)

استفاده از مواد مخدر برای بیدار ماندن در شب‌های امتحان و وابسته شدن به این مواد

قربانی خشونت بودن (تحقیقات نشان می‌دهد که زنان معتاد و الکلی نسبت به دیگر زنان

میزان خیلی بیشتری از خشونت را تجربه و تحمل می‌کنند)

احساس بازنده بودن در رقابت‌های شغلی و به دنبال آن، احساس ناتوانی در نیل به موفقیت،

احساس ناامنی، ناعادلانه دانستن نظام اجتماعی، احساس خشم و بی‌اعتمادی در خانه، محل

کار و مدرسه نیز در گرایش زنان به اعتیاد و مواد مخدر موثر است.

سیگار کشیدن زنان

سیگار کشیدن زنان

عوارض اعتیاد در زنان

دختران و زنانی که به اعتیاد دچار می‌شوند، خانواده و جامعه برخورد و برداشت سنگین‌تری با

آنها دارد. به این دلیل که زنانگی که با مادرانگی و محجوبیت در جامعه ما گره خورده، از

حرمتی خاص برخوردار است. این تصور در فرهنگ ما وجود دارد که اعتیاد در زنان ضربه‌های

اجتماعی و فرهنگی بیشتری در پی دارد و کم‌ترین عارضه اجتماعی اعتیاد در زنان متلاشی

شدن خانواده است.

بر اساس آمار جهانی، اعتیاد در زنان، عوارض خطرناک‌تری نسبت به مردان ایجاد

می‌کند که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

زنان ۶ سال زودتر از مردان به ورطه وابستگی شدید، که درمان آن طبعاً سخت‌تر و عوارض

جسمی، روانی و اجتماعی آن نیز به مراتب بیشتر است کشیده می‌شوند. برای مثال فاصله

زمانی اولین تجربه مصرف مواد مخدر، تا تزریق در زنان بطور متوسط ۲ سال طول می‌کشد در حالیکه این زمان در مردان حدود ۸ سال است.

مرگ در اثر مصرف مواد مخدر در زنان و دختران سریع‌تر رخ می‌دهد. بخصوص مصرف بیش از حد، خودکشی و تصادفات ناشی از آثار مصرف برخی مواد مخدر علت اصلی مرگ و میر در زنان معتاد است.

به دلیل اینکه اعتیاد در زنان زمینه‌ساز سایر انحرافات است، استفاده تزریقی از مواد مخدر و وجود سرنگ‌های مشترک، همچنین رابطه جنسی پرخطر در این زنان خطر ابتلا آنها به ایدز، هیپاتیت و سایر بیماری‌های مقاربتی را افزایش می‌دهد.

افزایش خانه‌های مجردی، روابط خارج از چارچوب خانواده، ازدواج‌های سفید، روابط نامشروع و ... را می‌توان از سایر تاثیرات اعتیاد زنان به شمار آورد زیرا زنان معتاد پس از مدتی درآمد خود را از دست داده و برای امرار معاش و تامین مواد مخدر مصرفی خود دست به هر کاری می‌زنند که فحشا و تکدی‌گری از جمله این موارد است.

زنان معتاد در مقایسه با دیگر زنان مسایل و مشکلات روانی بیشتری دارند به طوری که بر اساس بررسی‌های انجام شده اختلالات افسردگی یا اضطراب، شایع‌ترین بیماری در بین زنان معتاد به مواد مخدر است. همچنین اعتیاد موجب از بین رفتن قدرت تفکر و تصمیم‌گیری مناسب، بروز مشکلات فراوان در زمینه اشتغال و فعالیت اجتماعی فرد، فقر، فحشا و انحرافات جنسی و ... می‌شود.

زندانی شدن زنان به دلیل جرایم مرتبط با مواد مخدر نظیر دزدی‌های کوچک، شریک شدن در جرایم بزرگ‌تر، فروش مواد مخدر، پیوستن به زنان خیابانی و روسپیگری، ضرب و شتم و تهاجم نیز از عوارض اعتیاد در زنان است.

موانع درمان اعتیاد زنان

در درمان اعتیاد، پیش‌آگهی بهتری در زنان نسبت به مردان وجود دارد و این مساله امیدواری بیشتری در به نتیجه رسیدن اقدامات درمانی در زنان معتاد ایجاد می‌نماید. اما از سوی دیگر

یک سری موانع نیز در مقابل زنان جهت اقدام به درمان وجود دارد که بایستی به آنها توجه نمود.

شاید مهم‌ترین مانع در درمان اعتیاد زنان در این بین، باورها و نگرش‌های اجتماعی منفی موجود در جامعه در مورد زنان معتاد باشد. اگر چه افراد جامعه می‌توانند اعتیاد را در مردان یک نوع بیماری فرض کنند اما در مورد زنان شرایط متفاوت است. متأسفانه اغلب افراد اعتیاد را در زنان یک موضوع غیر اخلاقی می‌دانند تا یک بیماری.

زنان معتاد نیز با درونی نمودن نگرش موجود در جامعه مبتنی بر اینکه اعتیاد در واقع نوعی تزلزل اصول اخلاقی در آنهاست از درمان خود اجتناب می‌نمایند. آنان از معرفی خود به عنوان معتاد در انظار و مجامع عمومی شرمسار می‌شوند. حتی زنانی که خود می‌دانند از یک بیماری رنج می‌برند این نگرانی درد آور را که دیگران مشکل آنها را بپذیرند همراه خود دارند. آنها می‌ترسند که خانواده‌شان، همسرشان و یا حتی کارفرمایان با همان دید منفی و متفاوت جامعه به اعتیاد زنان، آنها را در درمان حمایت نکنند.

در ایران، در حال حاضر هیچ‌گونه خدمات اختصاصی برای زنان معتاد وجود ندارد و حتی برخی از خدمات و مراکز فقط به مردان اختصاص دارند. لیکن با توجه به اینکه مصرف مواد مخدر در زنان، ناهنجارتر از مردان تلقی می‌گردد، زنان معمولاً از مراجعه به مراکز درمانی معتادان که بیشترین مراجعه کنندگان آنها مردان هستند اکراه دارند.

گفته می‌شود در حوزه اعتیاد نباید مردان و زنان را جدا از هم دید چراکه اعتیاد اختصاص به یک جنسیت، گروه شغلی و یا گروه سنی و تحصیلات مشخصی نیست و باید در همه رده‌های سنی، جنسی و شغلی لحاظ شود. با این حال و با توجه به افزایش میزان زنان معتاد به نظر می‌رسد فعالیت‌های صورت گرفته در زمینه مقابله با این پدیده کافی نبوده است و دولت و دستگاه‌ها و ارگان‌های مسوول باید تمهیدات ویژه برای پیشگیری از تمایل زنان به مصرف مواد مخدر بیاندیشند و با آموزش‌های لازم خانواده‌ها، زنان و دختران را در این زمینه آگاه‌تر سازند.



روایت‌هایی تلخ از کارتن خوابی و اعتیاد زنان

جامعه < آسیب‌ها - در تهران حدود ۵۰۰ نفر از زنان معتاد کارتن خواب دروازه غار شناسایی شده و به کمپ شفق برده شدند. اما آیا این کارها پاک کردن صورت مسئله نیست؟! و آیا این کمپ‌ها مکانی مناسب هستند؟

در این روزها که کارتن خواب‌ها توسط پلیس و شهرداری از خیابان‌ها جمع می‌شوند و به کمپ‌های مثل کمپ شفق، لویزان و .. با اجبار برای ترک اعتیاد برده می‌شوند سوال‌های زیادی ایجاد می‌شود که آیا این کارها پاک کردن صورت مسئله نیست؟ اساساً کارتن خواب چه شخصیتی دارد، چگونه زندگی می‌کند، آیا ترس از آنها درست است، آیا اعتیاد عامل بی‌خانمانی زنان است یا برعکس، آیا شرایط اکنون او حاصل انتخاب است یا شرایط و از همه مهم‌تر برای بازگرداندن آنها به اجتماع چه باید کرد؟

کارتن خوابی و آمار متناقض

یکی از موضوعاتی که نشان از شناخت پایین ما نسبت به کارتن خواب‌ها می‌دهد آمارهای متناقض است. همانطور که مسعودی فرید معاون اجتماعی سازمان بهزیستی و تنها عضو اجرایی سمینار گفت "کارتن خوابی مشکل بسیاری از کشورها است" اما نحوه برخورد با آن مهم است. او با اشاره به اینکه آمریکا، استرالیا، لندن و ... گزارش‌هایی در رابطه با تعداد بی‌خانمان‌ها یا کارتن خواب‌ها دارد گفت: «متأسفانه چنین چیزی در ایران وجود ندارد.»

فروغ عزیزی دبیر گروه مطالعات زنان انجمن جامعه‌شناسی ایران در این رابطه گفت که آمار شهرداری در رابطه با تعداد کارتن خواب‌ها به علت مدل آمارگیری خودش پر از تکرار است و عدد بهزیستی هم به شکل دیگری برآورد شده است و هیچ کدام دقیق نیست. برای مثال بهزیستی می‌گوید در کل ایران ۱۵ هزار کارتن خواب وجود دارد و شهرداری در آمار دیگری می‌گوید تعداد کارتن خواب‌های تهران ۱۵ هزار نفر است.

شاید تنها چیزی که میان این آمارها مشترک هست این باشد که بین ۵ تا ۱۰ درصد این تعداد را زنان تشکیل می‌دهند.

اما پیام روشن فکر، دبیر گروه علمی تخصصی فقر، رفاه و سیاست انجمن جامعه‌شناسی ایران هم نظر متفاوتی در این مورد دارد. او در این رابطه گفت: در بعضی موارد داشتن آمار هیچ فایده‌ای ندارد، کم یا زیاد بودن کارتن خواب‌ها حق آن‌ها را کم یا زیاد نمی‌کند ما باید به آن‌ها حقشان را بدهیم.

بهتر است بگوییم پناهگاه، کمپ و یا زندان!؟

"در لويزان مدد کارها به جای یاری ما را تضعیف می‌کردند؛ شما آدم نمی‌شوید، شما به جایی نمی‌رسید و..." این جمله را خاطره گفت کسی که دو سال و ۱۱ ماه یا بهتر است بگوییم به سن دخترش، از اعتیاد رها شده است.

مامورها شناسنامه او را آتش زده بودند و حال که کودک او را به شیرخوارگاه برده بودند او حتی نمی‌توانست حش را بگیرد و حتی در کمپ لويزان دختر ۲۳ ساله‌ای را دید که به علت ناامیدی، خود را به دار آویخته بود.

حال با شنیدن این تجربیات از خاطره کسی که تجربه کارتن خوابی را دارد بهتر است بگوییم کمپ‌ها بهتر هستند یا خیابان‌ها!؟

حبیب‌الله مسعودی فرید، معاون اجتماعی سازمان بهزیستی نظر دیگری دارد او می‌گوید به تازگی از کمپ شفق بازدید کرده و وضعیت بهتر شده است، او می‌گوید "ممکن" است کمپ شفق مشکلی داشته باشد ولی در کمپ‌ها "حداقل غذا دارند!". البته خاطره در این مورد هم

حرفی زد: ما حتی متکا نداشتیم ولی وقتی بازپرس ها می آمدند تخت ها درست می شد و وضعیت فرق می کرد.

در این حین یکی از افرادی هم که در سمینار حضور داشت، از دیالوگ یک زن کارتن خواب با قالیباف گفت: صبح غذا می دهی، شب کتک می زنی، با ما چه کار می کنی؟

حتی فروغ عزیزی در قسمتی های از صحبت هایش گفت کمپ لویزان از زندان بدتر است.

داریوش محمدی که مقالات و کتاب های زیادی در رابطه با فقر نوشته است هم بر این باور است که موسسات از این موضوع کارتن خواب ها سود می برند.

کارتن خوابی و اجتماع

اما یکی از اساسی ترین موضوع ها در رابطه با کارتن خوابی دیدگاه اجتماع نسبت به آن و جامعه سرمایه داری است که با نابودنی کارتن خوابی آن هم احتمالاً نابود می شود.

داریوش محمدی در این رابطه آماری عجیب داد حدود ۶۰ درصد مردم می گویند که کمپ ها خارج از شهر درست شوند.

طبق گفته داریوش محمدی که مقاله ای به نام "بی خانمان ها به ما چه می گویند، ما چند می شنویم، چقدر بلدیم" را خواند حدود ۳۰۰ هزار خانه خالی در ایران وجود دارد.

او همچنین گفت: کارتن خواب ها انتظاراتی از ما ندارند ما بخاطر سیاست زدگی مداخله های بد و ناقصی در زندگی کارتن خواب ها می کنیم.

یک دانشجوی کارشناسی از شد حقوق کیفری و جرم شناسی که یکی از دوستان خاطره هم هست هم دیدگاه جالبی نسبت به کارتن خوابی داشت، او در پاسخ به سوالی که خودش مطرح کرد که آیا کارتن خواب مجرم نیست گفت: کارتن خوابی اختلال ثانویه است، نمی گویم جرم نیست ولی زمان اجازه ورود داریم که از زندگی قبل او خبر داشته باشیم.

زن بودن و کارتن خوابی

فروغ عزیزی در پایان سمینار از زن بودن و کارتن خوابی گفت، البته او بارها تاکید کرد که این حرف ها نتیجه تجربیات او بوده است نه پژوهش ها.

او در رابطه با زن ها و خانه ها گفت: خانه برای زن ها فراتر از سر پناه حتی فراتر از یک نظام مکانی اجتماعی است. خانه برای او مکانی است که کنترل عرصه ای است که در آن قدرت دارد، بی خانمانی برای زن ها از دست دادن خیلی از این ها است.

او همچنین طبق تجربیات خود گفت که تاکنون زنی را ندیده است که کارتن خواب باشد و قبل از کارتن خوابی یک بار تجربه خشونت جنسی را نداشته باشد.

پس باید چه کار کرد!؟

کارتن خوابی عوامل زیادی دارند و همانطور که دکتر حبیب الله مسعود فرید اعلام کرد اخلاقت روانی، کودکی بد و .. از عوامل این موضوع در ایران هستند.

عواملی مانند طلاق، بیکاری و نبود نظام حمایتی هم از عوامل تاثیر گذار هستند. ولی به نظر می رسد طبق تجربیات، گفته ها و خاطرات تلخ خاطره کمپ ها هیچ تاثیر مثبتی روی کاهش کارتن خوابی ندارد.

داستان بارداری دختر ۲۱ ساله کارتن خواب

ایلنا: آیا انکار واقعیت های زیر پوست جامعه که این روزها در سطح شهرها به طور علنی در حال رخ دادن است، دردی را از جامعه دوا می کند؟ در خیلی از موارد که مادران از عهده معاش خودشان بر نمی آیند، کودکانی که به این شکل متولد شده را به راحتی فروخته و یا اجاره می دهند.

داستان بارداری دختر ۲۱ ساله کارتن خواب

به گزارش ایلنا، روزنامه قانون نوشت: آیا انکار واقعیت های زیر پوست جامعه که این روزها در سطح شهرها به طور علنی در حال رخ دادن است، دردی را از جامعه دوا می کند؟ در خیلی از موارد که مادران از عهده معاش خودشان بر نمی آیند، کودکانی که به این شکل متولد شده را به راحتی فروخته و یا اجاره می دهند.

کمتر از یک هفته از تکذیب «وجود زنان باردار در کمپ ترک اعتیاد شفق» از سوی سخنگوی ستاد مبارزه با مواد مخدر، فرزند یکی از زنان باردار این کمپ به دنیا آمد تا قصه پر غصه زنان معتاد و کارتن خواب فصل دیگری به خود ببیند. یکی دو روز گذشته، در یکی از بیمارستان های پایتخت مادری ۲۱ ساله که کارتن خواب بود و جنین محصول کارتن خوابی در شکم داشت، فرزند پسری را به دنیا آورد که نه آینده اش معلوم است، نه سلامتش و نه وضع متولدانی چون او که از مادران کارتن خواب به دنیا می آیند.

تایید و تکذیب یک آسیب

فاطمه دانشور، عضو شورای اسلامی شهر تهران در جلسه علنی این شورا تذکری درباره مشکلات کمپ ترک اعتیاد شفق داد و با اشاره به حضور نگهبانان مرد در کمپ شفق اظهار کرد: معمولاً مردانی در محوطه نگهداری زنان تردد می کردند و این در حالی است که زنان روستری بر سر نداشتند و بهداشت عمومی نیز در این کمپ رعایت نمی شد.

دانشور با بیان اینکه شهرداری قرار بود مراکز بهاران را آماده کند، گفت: مددکاران و وزارت بهداشت دیر به میدان عمل آمدند و نتوانستند به خوبی عمل کنند. به عنوان مثال پزشک وزارتخانه نتوانست باردار بودن برخی زنان را تشخیص دهد و متأسفانه شاهد حضور زنان باردار در شفق هستیم و جالب است که پزشک نتوانسته بارداری زن ۶ ماهه را تشخیص دهد. پس از این اظهارات عضو شورای شهر تهران، «پرویز افشار» سخنگوی ستاد مبارزه با مواد مخدر که عهده دار یکی از معاونت های این ستاد نیز هست، به تکذیب مشکلات مطروحه کمپ ترک

اعتیاد شفق و وجود زنان باردار در این کمپ پرداخت و تصریح کرد که «هیچ زن بارداری در شفق نیست».

وی همچنین با تکذیب ادیت و آزار زنان مددجو در کمپ ترک اعتیاد شفق گفت: از ابتدای راهاندازی مجدد شفق ۵ نفر از مددجویان جان باخته‌اند که علت مرگ آنها در دست بررسی پزشکی قانونی است. وی در مورد وضعیت بارداری مددجویان نیز گفت: «ما هنگام ورود زنان از آنها تست حاملگی می‌گیریم و تنها مشخص شد که ۴ تا ۵ مورد باردار بوده‌اند که به شفق راه پیدا نکردند. اینکه ۴ یا ۵ مورد باردار باشند و پزشکان اطلاع نداشته باشند، درست نیست».



کودکی که از مادر معتاد به دنیا آمد.

اما با وجود آنکه باردیگر موضوع وجود زنان باردار در کمپ های ترک اعتیاد تکذیب شد، زنی ۲۱ ساله در یکی از بیمارستان های تهران فرزندی به دنیا آورد که محصول کارتن خوابی در خیابان های شهر بود. پیگیری های «قانون» نشان داد که این خانم فاصله ۵ تا ۸ ماهه دوران بارداری خود را در کمپ شفق سپری کرده و مسئولان کمپ در بدو ورودش متوجه بارداری اش نشده اند.

«فاطمه دانشور» عضو شورای شهر و مسئول مرکز حمایتی مهر آفرین تهران هم با تایید این اتفاق در اینستاگرام خود نوشت که «این دختر ۲۱ ساله اهل اراک ۱۰ بار سابقه فرار از خانه

دارد. پدر کودکش را نمی شناسند و آن طور که دختر ۲۱ ساله گفته، پدرش او را نمی خواهد.» دانشور می گوید که این کودک تازه متولد شده حاصل کارتن خوابی مادرش در خیابان های شهر است. وی به صحبت های ۲۰ دقیقه ای اش با دختر ۲۱ ساله اشاره کرده که این دختر گفته اعتیاد به مواد مخدر داشته و در کمپ شفق پاک شده است، اما مسئولان کمپ متوجه بارداری اش نشده اند و اکنون یک فرزند پسر به دنیا آمده ، می خواهد بدون کودک به اراک برگردد. بیمارستان هم کودک را به بهزیستی خواهد سپرد تا زندگی اش را در بهزیستی ادامه دهد.

انکار دردی را دوا نمی کند.

داستان تلخ اما واقعی زنان معتادی که در خیابان های شهر باردار شده اند و در نهایت فرزند به دنیا می آورند، داستانی است که شاید برایمان غریب باشد. غریبی که به نظر علت اصلی آن انکارها که از سوی مسئولان همچون آنچه در رابطه با زن باردار کمپ شفق رخ داد ، باشد. اکنون کودکی به جامعه ۸۰ میلیونی ایران اضافه شده که نه پدری دارد و نه مادری که مسئولیتش را بپذیرد. ابهام های زیادی درباره این کودک و کودکانی از جنس او وجود دارد که دامنه آسیب های اجتماعی را گسترده تر می کند. اکنون معلوم نیست این کودک سالم است یا بیمار و در دورانی که مادرش داروهای ترک اعتیاد مصرف می کرد، بر سلامت او تاثیر گذاشته است یا نه؟

اصلا هنگامی که نطفه ای گذاشته می شد، عامل سالم بود یا بیماری داشت؟ آینده و هویت این کودک و کودکانی از این دست چه می شود و آیا به جرگه بزهکاران سال های بعد می پیوندد؟ این سوال ها را بگذارید در کنار وضعیت آینده مبهم دختر ۲۱ ساله ای که تازه ترک اعتیاد کرده و مهر مادری بر پیشانی اش خورده اما توانایی نگهداری از فرزند را ندارد. آیا این دختر امکان ادامه زندگی را دارد؟ آیا دوباره به مصرف مخدرهایی که زمینه مصرف آنها را داشته رو خواهد آورد؟ اصلا همه این پرسش ها هم هیچ! این را پاسخ دهیم که آیا انکار واقعیت های زیر پوست جامعه که این روزها در سطح شهرها به طور علنی در حال رخ دادن است، دردی از جامعه دوا می کند؟

آیا نمایش زنده مصرف انواع مخدرها از تریاک و حشیش گرفته تا جوانان پایپ به دست در کنار کوچه و پارک‌ها قابل کتمان کردن است؟ واقعیت آن است با آنکه تلاش‌های زیادی برای مقابله با عرضه مواد مخدر و مصرف آن در شهرها از سوی دستگاه‌ها صورت می‌گیرد، اما سرعت رشد آسیب‌های ناشی از مصرف مواد و بی‌خانمانی در شهرها بسیار بیشتر از تلاش‌های دستگاه‌هاست که اتفاقاتی چون داستان دختر ۲۱ ساله را به دنبال دارد.

رشد آسیب‌های اجتماعی در سال‌های اخیر که ریشه‌های متعددی از جمله شکاف طبقاتی و فقر و تضادهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دارد، اکنون سبب شده تا لایه‌های مختلف جامعه درگیر آن شود. آسیب‌هایی که نیاز به رسیدگی و جدیت بیشتر دستگاه‌ها در عمل به وظایف خود و نگران شدن از آینده جامعه دارد و اینکه در وفاقی همگانی و با تعامل میان دستگاهی گامی برای توقف رشد آسیب‌ها بردارند. در این بین، بی‌شک نقش رسانه‌ها در روشننگری موضوعات و نیز حضور فعال‌تر تشکلهای اجتماعی و خیرین در کمک به آسیب‌دیدگان می‌تواند موثر و کارگر باشد.

کودکان، ارمغان کارتن خواب‌ها

کودکان خارج از نکاح از حقوق کافی برخوردار نیستند. این موضوعی بود که چندی قبل عضو اصلاح طلب شورای اسلامی شهر تهران در گفت‌وگو با «قانون» به آن اشاره کرد و با بیان اینکه این کودکان از حقوق اولیه هویتی که همانا داشتن شناسنامه است، محرومند، اظهارداشت: خیلی وقت‌ها، مادرها برای فرزندان‌شان که ناشی از ازدواج‌های موقت هستند، نمی‌توانند سندی ارائه بدهند، این موضوع سبب می‌شود که کودک، فاقد هویت باشد و متقابلاً کودک فاقد هویت از حقوق کشور و خدمات محروم می‌شود. در خیلی از موارد که مادران از عهده معاش خودشان بر نمی‌آیند، کودکانی که به این شکل متولد شده و ثبت نشده‌اند را به راحتی فروخته و یا اجاره می‌دهند. پس از آنکه بزرگ‌تر می‌شوند، در مشاغل کاذب به کار گماشته و سرانجام با مشکلات عدیده‌ای در ادامه زندگی مواجه می‌شوند.

وی با بیان اینکه حقوق کودکانی که خارج از نکاح متولد می‌شوند، هرگز به رسمیت شناخته نمی‌شود، گفته بود: یکی از پدیده‌هایی که کمتر در جامعه به آن پرداخته شده است، موضوع

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

افزایش کودکان خارج از نکاح است که حاصل افزایش کارتن خوابی در شهر و حضور افراد بی‌سرپناه است. روزگاری، کارتن خوابی صرفاً موضوعی مردانه بود که اکنون رنگ زنانه نیز به خود گرفته و حضور زنان کارتن‌خواب در شهر، آسیب‌هایی را به دنبال دارد.

یادمان نمی‌رود که حضور اولین کارتن‌خواب زن در تهران در سال ۸۶ گزارش داده شد اما در سال‌های بعد و به خصوص در سه، چهار سال اخیر، تعداد این زنان از حدود یکصد نفر به یکباره به یک‌هزار و ۵۰۰ تا ۲ هزار نفر رسیده و این بر اساس آمارهای غیر رسمی است و می‌تواند تعدادشان بیش از این نیز باشد. دانشور تاکید می‌کند: آنچه در مورد حضور زنان کارتن‌خواب در شهر اتفاق می‌افتد این است که اکثر این زنان در سن باروری قرار داشته و به خاطر اعتیادی که دارند و عموماً هم دوگانه مصرف می‌کنند، کنترلی در باروریشان ندارند.

عضو شورای اسلامی شهر تهران با بیان اینکه گروهی از این زنان از سلامت عقل و جسم کافی برخوردار نیستند، ادامه می‌دهد: این موضوع، سبب می‌شود تا عمده این زنان کارتن‌خواب، در ارتباط‌های خود باردار شده و منجر به تولد کودکان خارج از نکاح می‌شوند. این درشرایطی است که در سال‌های گذشته کمتر در قوانین کشور به این موضوع - کودکان خارج از نکاح - پرداخته شده است.



ایران در قعر جدول شکاف جنسیتی

گزارش سال ۲۰۱۶ مجمع جهانی اقتصاد نشان می‌دهد پرشدن شکاف کامل بین مردان و زنان خیلی به آهستگی پیش می‌رود. افزون بر آن ایران یکی از ضعیف‌ترین رتبه‌ها را در میان ۱۴۴

کشور مورد بررسی در جهان دارد. رتبه ایران ۱۳۹ است، یعنی تنها ۵ کشور در وضعیتی بدتر قرار دارند. برای مجمع جهانی اقتصاد چهار عامل بهداشت، آموزش، اقتصاد و سیاست، مولفه‌های بررسی شکاف جنسیتی در کشورهای مختلف است. در صدر این جدول ایسلند، فنلاند و سوئد به عنوان پیشرفته‌ترین کشورها قرار دارند.

محورهای شکاف جنسیتی چیست؟

برای اولین بار مجمع جهانی اقتصاد در سال ۲۰۰۶ شکاف جنسیتی را بعنوان یک شاخص مقایسه در میان دو جنس مطرح کرد. بر پایه داده‌های این نهاد، شاخص شکاف جنسیتی عددی است بین صفر و یک. یک، نماد کامل برابری و صفر نماد کامل نابرابری است. این نهاد تنها به قوانین و اسناد بسنده نمی‌کند بلکه آنچه در جامعه عملی می‌گردد نیز مورد نظر آنهاست. اما مولفه‌های اصلی این شاخص چیست؟

در اینجا ۴ عامل موثر است. اول آموزش: سطح تحصیلات ابتدایی، متوسطه و دانشگاهی و دوره‌های کارآموزی. دوم: مشارکت اقتصادی، فرصت‌ها و توانایی زنان و مردان جامعه، میزان مشارکت در نیروی کار، نوع شغل و درآمد. سوم: قدرت سیاسی، تعداد، جایگاه و توانمندی زنان و مردان در پست‌های سیاسی. و بالاخره بهداشت و سلامت: بیماری‌ها، دسترسی به درمان، طول عمر و کیفیت سلامتی زنان و مردان.

یک رتبه تنزل در جدول شکاف‌های جنسیتی برای ایران.

این تازه‌ترین خبر درباره وضع ایران درباره شکاف جنسیتی در سال ۲۰۱۷ است که به تازگی مجمع جهانی اقتصاد آن را منتشر کرده است؛ گزارشی که نشان می‌دهد از مجموع ۱۴۴ کشور جهان، ایران رتبه ۱۴۰ را کسب کرده است و این در مقایسه با سال ۲۰۱۶ که رتبه ایران در این جدول، ۱۳۹ بود، یعنی یک رتبه تنزل.

به گزارش شهروند؛ خبر را دیروز لیلا فلاحتی، مدیرکل بین‌الملل معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری اعلام کرد؛ با جزییات کامل و آنچه به صورت آماری درباره ایران در این گزارش آمده است.

او گفت که براساس این گزارش، ایران جزو چهار کشور انتهای جدول است و ما بالاتر از کشورهای چاد، سوریه، پاکستان و یمن قرار داریم: «این در حالی است که رتبه عربستان سعودی، مالایا و لبنان در شاخص یاد شده بالاتر از ایران است.»

به گفته فلاحی، مجمع جهانی اقتصاد رتبه کشورها را در ۴ شاخص اقتصاد، آموزش، سلامت و مشارکت سیاسی بررسی کرده و براساس این گزارش، رتبه ایران در شاخص اقتصاد برابر با ۱۴۰ بوده است: «همچنین رتبه ایران نسبت به مجموع کشورهای دنیا (۱۴۴ کشور) در زمینه آموزش را ۱۰۰، سلامت ۱۳۵ و مشارکت سیاسی زنان را ۱۳۶ اعلام کرد.»

آنطور که مدیرکل بین‌الملل معاونت امور زنان و خانواده ریاست‌جمهوری گفته، در مقایسه با سال گذشته رتبه ایران یک درجه کاهش یافته است: «در سال ۲۰۱۶ میلادی رتبه ایران بین سایر کشورها ۱۳۹ بود. رتبه کشور ما در سال گذشته در شاخص اقتصاد ۱۴۰، آموزش ۹۶، سلامت ۹۸ و مشارکت سیاسی ۱۳۶ بوده است. مقایسه رتبه ایران در سال ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ میلادی نشان می‌دهد که در ۲ شاخص آموزش و سلامت با کاهش رتبه شدید مواجه بودیم. در سال ۲۰۱۷ در حوزه آموزش ۶ رتبه و در شاخص سلامت ۳۷ رتبه کاهش داشته‌ایم.»

ضعف ایران در دو حوزه اقتصاد و سیاست

ایران در مقوله مشارکت اقتصادی و با تعریفی که به آن اشاره شد، شکاف جنسیتی ۳۵۷/۰ را کسب کرده است. از آن بدتر در مقوله مشارکت سیاسی است که با شاخص جنسیتی ۰۴۷/۰ در قعر جدول قرار دارد. این دو عامل نشان از آن دارد که سهم زنان در این دو زمینه بسیار ناچیز و فاصله بین زنان و مردان بسیار زیاد است. اما چرا؟ مهمترین منابع قدرت در دو حوزه اقتصاد و سیاست است و طبق ایدئولوژی جنسیتی نظام حاکم در جمهوری اسلامی ایران، این دو عامل در عرصه عمومی متعلق به مردان است. افزون بر آن قوانین حوزه اقتصادی مهمترین عامل عدم برابری در برخورداری زنان و مردان از فرصت‌های اقتصادی است. این قوانین، اشتغال و درآمدزایی را حقی مردانه می‌دانند و خدمات رایگان خانگی را وظیفه زنان.

نسرین افضلی پژوهشگر و کنشگر حقوق زنان معتقد است با اینکه هم قانون اساسی ایران و هم قوانین بین‌المللی که ایران به آن متعهد است اشتغال را حق برابر همه شهروندان می‌داند، اما

در عمل اولویت استخدام و فرصت‌های اقتصادی به مردان تعلق دارد. وی در گفتگو با یورونیوز می‌افزاید: «مشاغل پر درآمد و ترجیح جنسیتی در استخدام به ویژه از سوی دولت به عنوان بزرگترین کارفرما، به مردان واگذار می‌شود و البته بدون هیچ مخالفتی از سوی مجلس و دیگر نهادهای مسئول.» اختیار شوهر در منع اشتغال زنان نیز از دیگر محدودیت‌های زنان در حوزه اقتصادی است. میزان بیکاری زنان دو برابر مردان است. این بدان معناست که سهم مشارکت اقتصادی این گروه اجتماعی بسیار نازل است.

عمیق‌ترین شکاف جنسیتی در ایران در حوزه قدرت سیاسی است. حتی کشورهای عربستان، اردن و سوریه در سطوح بالاتری از ایران قرار دارند. مشاهده میزان مشارکت زنان در مجلس و یا به عنوان وزیر، فرماندار، شهردار و در دیگر حوزه‌های سیاسی، نمادی از واقعیت شکاف جنسیتی است. با اینکه زنان در بدنه جامعه نقش فعالی دارند ولی دو عامل قوانین و ایدئولوژی حاکم، مانع از توانمندی زنان در این زمینه است.

در جازدن در دو حوزه بهداشت و آموزش

شکاف جنسیتی در زمینه آموزش در ایران ۹۷۵/۰ است که نزدیک به یک و به معنی برابری کامل است. بیش از ۶۰ درصد فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها زنان هستند. با این وجود نابرابری جنسیتی در زمینه آموزش در مولفه‌هایی مثل ایجاد سهمیه‌بندی جنسیتی، منع و محدودسازی زنان برای شرکت در برخی از رشته‌های دانشگاهی خودنمایی می‌کند. افزون بر آن به گفته نسرين افضلی «ازدواج زودهنگام نیز از عوامل اصلی ترک تحصیل دختران است که همچنان قانونی است و مقابله‌ای با آن نمیشود.»

اما کاهش شکاف جنسیتی در این زمینه چه دلایلی دارد؟ شهلا عبقری استاد دانشگاه در آتلانتا و کنشگر حقوق زنان، علت این کاهش را تلاش مداوم و پی‌گیر آنان برای تحصیل با وجود مشکلاتی از قبیل سهمیه‌بندی جنسیتی می‌داند. وی در گفتگو با یورونیوز می‌افزاید: «فرهنگ اولویت تحصیل در خانواده‌های ایرانی برای دختر و پسر وجود دارد. آنان با وجود موانعی از قبیل فقر و هزینه بالای آموزش، اصرار به تحصیل عالیه فرزندان خود دارند و حتی حاضرند با قرض‌های سنگین فرزندان‌شان را به دانشگاه‌ها بفرستند.» بر مجموعه این عوامل باید مولفه

خواست دختران و زنان را برای برون رفت از محیط خانواده و ورود به جامعه از طریق رفتن به دانشگاه‌ها اضافه نمود. از آنجا که درهای اشتغال بر روی زنان کاملاً باز نیست، آموزش و دانشگاه‌ها نهادهایی هستند که به کمک آنها می‌توانند نقشی در جامعه داشته باشند و توانمندی‌های خود را بروز دهند.

در حوزه بهداشت، شکاف جنسیتی در ایران ۹۷۱/۰ ذکر شده است. آمار جدول جهانی شکاف جنسیتی نشان می‌دهد که ایران در هر دو حوزه آموزش و بهداشت در ۹ سال اخیر تغییر محسوسی نکرده است. نسرین افضلی فعال حقوق زنان معتقد است حملات شدید جریان تندرو، حقوق جنسی و باروری زنان را تحت حملات خود قرار داده است. زنان به طور وسیع از حق انتخاب برای باروری یعنی زمان، تعداد و نوع زایمان و همچنین سقط جنین محروم شده‌اند. وی در گفتگو با یورونیوز ادامه می‌دهد: «سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی برای افزایش جمعیت بدون در نظر گرفتن پیامدهای بارداری ناخواسته، به ویژه در سنین پایین، بر روی سلامت روحی و جسمی زنان تاثیرات منفی دارد.» افزون بر آن فرصت‌های ورزشی برای زنان تفاوت فاحشی با مردان دارد و حجاب اجباری تحرک زنان را محدود کرده است، به ویژه آنکه حجاب جلوی نور خورشید را که حامل ویتامین دی است می‌گیرد و بر سلامت آنان تاثیر می‌گذارد.

راهکارها چیست؟

کاهش شکاف جنسیتی به مولفه‌های متفاوتی وابسته است. توانمندی زنان در ابعاد مختلف، تغییر قوانین تبعیض آمیز، افزایش آگاهی جامعه، رشد سازمان‌های غیر انتفاعی زنان و فشارهای بین‌المللی از جمله این راهکارهاست. در حالیکه شهلا عبقری، استاد دانشگاه بر این باور است که زنان جامعه باید به دنبال قوانین شفاف در پیوند با توانمندی‌های خود و الزام سیستم حاکم برای به کارگیری این توانمندی‌ها باشند، نسرین افضلی فعال حقوق زنان بر روی فشارهای بین‌المللی تاکید دارد. وی در گفتگو با یورونیوز می‌گوید: «راه حلی درونی برای برطرف کردن شکاف جنسیتی در حوزه بهداشت و سلامت یا حوزه آموزش وجود ندارد و نیاز به فشارهای بین‌المللی برای لغو قوانین محدود کننده حقوق زنان است. البته نقش

رسانه‌ها و جامعه مدنی در اطلاع رسانی و آموزش همگانی و نیز نقد و بررسی سیاست‌های دولتی بسیار حائز اهمیت است.» به نظر می‌رسد که مجموعه این عوامل یعنی هم مولفه‌های داخلی و هم فشارهای بین‌المللی در رفع تبعیض جنسیتی الزام آور است.



زنان کارگر ، تبعیض مضاعف و فقر

دبیرکل خانه کارگر ایران، علیرضا محجوب، امسال به مناسبت روز جهانی کارگر اعلام کرده که بیکاری در زنان کارگر دوبرابر شده است. معاون رئیس جمهوری در امور زنان و خانواده هم گفته که با وجود تمهیدات پیش‌بینی شده برای حمایت از زنان در فصل سوم قانون کار، متأسفانه به دلیل اجرای ناقص قانون شاهد امتناع از به کارگیری زنان توسط کارفرمایان هستیم. سهیلا جلودارزاده گفته نداشتن امنیت شغلی یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های زنان کارگر است و بیش از دو میلیون و ۵۰۰ هزار زن به دنبال ایجاد شرایط کار هستند و چون نمی‌توانند کاری انجام دهند از فقر و بدبختی رنج می‌برند.

این روایت رسمی و حکومتی از وضعیت زنان کارگر در ایران است؛ روایتی که اگر تعارفات و معذوریت‌های رسمی آن کنار گذاشته شود، تصویر دردناک‌تری از وضعیت زنان کارگر ایرانی به دست می‌دهد.

آمارهای رسمی می‌گویند که پنج درصد از کل کارگران ایران زن هستند اما واقعیت این است که تعداد کارگران زن بسیار بیشتر از این است. آنها در آمارهای رسمی جایی ندارند چون اغلب

در بخش‌های غیر رسمی کار می‌کنند و شمرده نمی‌شوند. آنها بدون هیچگونه نظارت و حمایتی در مشاغل خانگی به تولید یا امور بسته‌بندی مشغول هستند.

بر اساس قانون کار، کارگاه‌های کوچک با کارگران کمتر از ده نفر، از مقررات قانون کار مستثنی هستند و چنان که گزارش‌های موجود نشان می‌دهند اغلب شاغلان این کارگاه‌ها زن هستند.

این زنان بدون هیچگونه حق بیمه درمانی، بیمه بازنشستگی، مرخصی سالانه، مرخصی زایمان، با کار طاقت فرسا و ساعات کار طولانی و دستمزد اندک و بدون هیچ نظارتی در رعایت ایمنی کار و بهداشت محیط، مشغول به کارند.

اما آن پنج درصدی که در آمارهای رسمی آمده‌اند هم از حقوق اولیه قانونی خود بهره‌مند نیستند. قانون کار به باور خود امتیازاتی برای آنها در نظر گرفته که در عمل کارفرماها را از استخدام آنها منصرف می‌کند.

قانون مرخصی زایمان، حق شیردهی، و قانون ایجاد شیرخوارگاه و مهدکودک در محیط‌های کاری، باعث شده که کارفرماها از اساس قید استخدام زنان را بزنند. ترجیح آنها این است که زن استخدام نشود تا مجبور به دادن مرخصی زایمان و تاسیس مهدکودک نشوند. اگر کارفرمایی استخدام زنان را بپذیرد، ممکن است از آنها بخواهد که قراردادی را امضا کنند که تا پایان آن زن حق باردار شدن نداشته باشد.

کاهش اجباری ساعات کار، بازنشستگی پیش از موعد و دورکاری هم از قوانین دیگری است که جلوی استخدام زنان را می‌گیرد و آنها را در شرایط نابرابری قرار می‌دهد که بر اساس آن، مردان امکان رشد و پیشرفت بیشتری در محل کار پیدا می‌کنند.

به همه اینها حقوق و دستمزد پایین‌تر را هم باید افزود؛ آنها نسبت به مردان حقوق و مزایای کمتری می‌گیرند.

بر این شرایط معاون رییس‌جمهور در امور زنان و خانواده هم صحنه می‌گذارد: «زنان کارگر علاوه بر مشکلاتی مانند دل‌نگرانی از حقوق کم و قراردادهای موقت، دغدغه‌های زنانه‌ای مانند

دستمزد کمتر از مردان در شرایط کار مساوی، مرخصی زایمان بدون امنیت شغلی، ساعات طولانی کار بدون شرایط دیدار با فرزند و... نیز دارند. قانون کار تمهیداتی برای کارگران در نظر گرفته است، اما در نتیجه اجرای نادرست و ناقص، این قانون کارکرد خود را از دست داده؛ به گونه‌ای که برخی از امتیازاتی که برای زنان کارگر در نظر گرفته شده است، موجب شده کارفرماها رغبتی به استخدام زنان نداشته باشند. ما در این زمینه دچار خلأهای حقوقی، فرهنگی و اجتماعی جدی هستیم و چنانچه تمهیداتی برای تضمین اجرای قوانین وجود نداشته باشد، زنان همچنان دچار مشکل خواهند بود.»

مولوردی به گزارشی از مسایل زنان ایران اشاره می‌کند که اخیراً در هیأت دولت مطرح شده است. به گفته او، بررسی‌ها در ۹ استان و با در هزار و ۹۰ نفر جامعه آماری، نشان می‌دهد که اولین مطالبات زنان به ترتیب رفع تبعیض و نابرابری، اشتغال و امنیت اجتماعی است.

سهیلا جلودارزاده رئیس اتحادیه سراسری زنان کارگر که یک تشکل غیرمستقل کارگری است می‌گوید: «زنان کارگر با بنگاه‌های اقتصادی و تولیدی برای شرایط کار برابری با مردان نیستند و با حداقل‌های حقوقی و حداقل‌های قانونی دستمزد کار می‌کنند. اکثر زنان کارگر و بنگاه‌های اقتصادی و تولیدی فاقد قرارداد کار هستند و اگر قرارداد در میان است یک تا سه ماهه است.» او مدتی پیش هم با اشاره به اینکه هنوز زنانی با مزدی کمتر از ۳۰۰ هزار تومان در ماه کار می‌کنند، گفته بود: «نمایندگان مجلس باید به جای آنکه درصدد کاستن از ساعت کاری زنان شاغل باشند، برای برخورداری زنان کارگر از حقوق قانونی آنها اقدام کنند.»

اما این سکه روی دیگری هم دارد.

خانواده‌های کارگری اغلب همه کارگرند و اگر مردی فعال کارگری باشد زندگی کارگری آنها به مراتب دشوارتر از زندگی کارگران دیگر است. همسران فعالان کارگری که زیر فشارهای امنیتی قرار دارند و در زندانند یا پس از زندان با حکم اخراج مواجه شده‌اند، شرایط بسیار دشواری را از نظر معیشتی تحمل می‌کنند و علاوه بر اینکه مسئولیت تامین مخارج زندگی به تنهایی بر دوش آنهاست، باید فشارهای ناشی از پیگیری پرونده‌های قضایی را هم تحمل کنند.

غیر از این گروه‌ها، کارگران زن دیگری هم هستند که حتی شرایط حداقلی کارگران کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر را هم ندارند. آنها زنانی هستند که در خانه‌های خود با کارهای خانگی مانند قالی‌بافی یا تهیه مواد غذایی و ... امرار معاش می‌کنند یا برای خدمات نظافتی و خدمتکاری در خانه‌های دیگران به کارگری مشغول‌اند. برای این زنان هیچ گونه امکان بیمه، مرخصی یا مزایا وجود ندارد و با کمترین دستمزد باید سنگین‌ترین کارها را انجام دهند.

تنها شرایط نابرابر کار و دستمزد نیست که کارگران زن را آزار می‌دهد. محیط‌های کار اغلب خشن است و زنان با انواع آزارهای جنسی از سوی همکاران یا کارفرمایان مواجه می‌شوند. اغلب آنها به دلیل شرایط نابرابر و غیر مطمئن، امکان گزارش این آزارها یا برخورد با آن را ندارند.

ظلم و ستم بر زنان کارگر

زنان کارگر در ایران از موقعیت به مراتب بدتر و پایین‌تری نسبت به مردان کارگر، برخوردارند. تحت قوانین نابرابر و ضد کارگری نوشته و نانوشته سرمایه، اشتغال زنان به ویژه زنان متأهل با مشکلات و موانع عدیده‌ای روبرو می‌باشد. به هنگام تعدیل نیرو، اول از همه به سراغ زنان می‌روند؛ در بسیاری از کارخانه‌ها دختران کارگر در صورت ازدواج اخراج می‌شوند! (تا مبادا باردار شده به مرخصی زایمان بروند و یا بچه‌شان مرخص شود و به مرخصی نیاز پیدا کنند) و در کارخانه‌هایی هم که مهد کودک دارند، مبلغی از حقوق مادر بابت مهد کودک کسر می‌گردد. همچنین مراجعه مادر به مهد کودک جهت شیر دادن بچه، از نگاه سرمایه‌دار، یک نقطه ضعف و اتلاف وقت تلقی می‌گردد. بگذریم که این مهد کودک‌ها علیرغم مواد و تبصره‌های آیین‌نامه فوق، فاقد امکانات بهداشتی و آموزشی لازم می‌باشند.

بیشترین ضرباتی که زنان کارگر در طول دوران حکومت جمهوری اسلامی متحمل شده‌اند، علاوه بر چماق سرکوب‌آباشان سرمایه‌بر سرشان، خانه‌نشینی کردن و بیکار نمودن آنها است که در طول این سالها در سطح بسیار وسیعی انجام گرفته است. امر واگذاری واحدهای تولیدی به بخشهای خصوصی به این بیکارسازیه‌ها وسعت بیشتری داده است، این خصوصی‌سازیها دقیقاً در برآورده کردن خواسته‌های سران سرمایه و ادغام شدن سرمایه ایران در بانک

جهانی نقش داشته، اما از طرف دیگر به قیمت خانه خرابی کارگران و بخصوص زنان کارگر تمام شده است. پراکنده شدن زنان کارگر از محیط کار پیامدهایی را به همراه داشت که منجر به پایین آمدن سطح معیشت خانواده های کارگری شده و باعث شده زنان کارگر به کارهای نیمه وقت سوق داده شوند، که از جمله این نوع کارها انجام دادن یکسری کارهای قطعه کاری در خانه و یا انجام کارهایی از قبیل سبزی خشک کردن و یا تهیه و بسته بندی برخی از فرآورده ها. این نوع مشاغل سودآوری بالایی برای سرمایه داشته و سرمایه داران ترجیح می دهند برای صرفه جویی بیشتر و پرداخت حداقل دستمزد به زنان کارگر و محروم کردن آنها از یکسری مزایا و خدمات اجتماعی در خانه انجام پذیرد. آنها با انجام این نوع کارها و دریافت حداقل دستمزد بشدت استثمار میشوند. در ضمن بیشترین سهم از قراردادهای سفید و موقت از آن زنان کارگر است. عمدتاً در کارگاههای کوچک خارج از پوشش های قانون کار مشغول به کار هستند و دستمزدشان در جرگه پائین ترین مزدهای زیر خط فقر است.

آنجا که به بخش صنعت مربوط می شود، زنان حدود ۸ درصد کارگران شاغل در کارگاه ها و کارخانه ها با بیشتر از ۱۰ کارگر را تشکیل می دهند (تعداد بسیار کمی از آنان کارگران فنی ماهرند) وغالباً در معرض جداسازی جنسی شدیدی در محیط کار قرار دارند. جمع کثیری از زنان کارگر شاغل در بخش های صنعتی در کارگاههای کمتر از ۱۰ کارگر مشغول کارند، و شاخه هایی چون قالی بافی و نساجی مراکز عمده تراکم آنان را تشکیل می دهد.

وجود شکاف های جنسیتی در جنبش کارگری معضلی است که مانع شرکت گسترده زنان کارگر در فعالیت های مختلف کارگری است. آنچه مسلم است زنان کارگر از لحاظ سطح دستمزدها و سطح معیشت و هم تحمل ستم جنسیتی که بر آنها روا میشود در موقعیت بدتری نسبت به مردان کارگر قرار دارند.

تبعیض و نابرابری جنسی علیه زنان واقعیت انکار ناپذیری است که در تار و پود جامعه ایران با اعمال قوانین قرون وسطایی و مذهبی حکومت اسلامی سرمایه ملموس و قابل رؤیت است. کارخانه ها و محیط های کاری هم مستثنا از این قاعده نیستند.

عاملان و مدافعان این تبعیض و نابرابری جنسی، طبقه سرمایه دار ایران است که با استثمار شدید زنان و مردان کارگر برای سود آوری هر چه بیشتر سرمایه به این تبعیضات و نابرابری جنسی دامن میزند. در این شکی نیست که کارگران علی رغم هر نوع اختلاف جنسی به عنوان یک طبقه، تولید ارزش اضافی می کنند، تحت عنوان یک طبقه استثمار می شوند و زنان و مردان کارگر به عنوان یک طبقه با یک منافع طبقاتی مشترک در برابر طبقه سرمایه دار ظاهر میشوند و به مبارزه می پردازند. اما این به معنای نفی وجود تبعیض و نابرابری جنسی ما بین طبقه کارگر نیست. از دیگر ستمهای جنسی بر زنان انجام کارهای خانگی است. کار غیر رسمی و بی مزد در خانه، که این نوع کارها را شامل میشود: مراقبت از کودکان، رسیدگی به درس و مشق آنها، تهیه مواد غذایی و پختن غذا، ظرف شویی، رخت شویی و اطو، بخشاً کارهای دوخت و دوز، کارهای نظافتی خانه، مدیریت خانه مانند پرداختن صورت حسابهای برق، آب و تلفن. خانه داری یک شغل دائمی است و فاقد دستمزد. خانه داری در طول زمان مشخصی انجام نمی گیرد، بلکه در تمام طول شبانه روز ادامه دارد. زنان به عنوان کارگران غیر رسمی عمدتاً این کار خانه داری را انجام میدهند. از طریق آن و با انجام خدمات خانگی، نیروی کار مورد نیاز سرمایه داری را باز تولید می کنند و برای سرمایه سود می آفرینند.

کارگر زن به علت زن بودن و امکان باردار شدن در برخی از کارخانه ها اگر ازدواجی بین کارگر زن و مرد صورتبگیرد، یکی از آنها امکان دارد کارش را از دست بدهد قطعاً کارگر زن خواهد بود.

جدا سازی و تفرقه بین زنان و مردان کارگر با تمام قوا و در سطح تمام قسمتهای کارخانه ها انجام گرفته و بشدت تعقیب میشود. در برخی قسمتها حتا زنان و مردان کارگر بوسیله یک دیوار یا پرده از هم جدا شده اند. کارگران زن در همه حال حتا زمانی که کار همسان با کارگران مرد انجام میدهند دستمزد پایین تری می گیرند. علاوه بر این در طول این سالهای اخیر انتقال کارهای سنگین به زنان که قبلاً توسط مردان انجام می گرفت، رواج زیادی یافته است.

دستمزدهائی که امروزه در برخی از واحدهای تولیدی به کارگران زن پرداخت می شود، گاه حتا از یک سوم دستمزدهای ناچیز رسمی و تعیین شده نیز پائین تر است. کارگر زن بودن، معنایش محرومیت، ستمکشی و فرودستی بیشتر است. کارگر زن بودن معنایش بی حقوقی، محرومیت بیشتر و استثمار خشن تر است. کارگر زن که در محیط کار تبعیض و نابرابری را با گوشت و پوست خود لمس می کند، بیرون از کارخانه نیز با آن درگیر و مواجه است. سرمایه داری با تمام ابزار و امکاناتش از این تبعیضات و نابرابریها در جامعه دفاع نموده و آن را تقویت می نماید. جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام ارتجاعی زن ستیز این تبعیضات و نابرابری ها را در ابعاد وسیعی تشدید نموده و به آن پوشش قانونی داده است.

مجموعه این محدودیت ها و تبعیضاتی که زنان به طور کلی بالاخص کارگران زن با آن روبرو هستند، سبب شده است تا فعالیت زنان کارگر، آن تحرک و گسترش لازم را نداشته باشد.

وابستگی خانواده و به ویژه فرزندان به مادر و به عبارت دیگر پایبند بودن زنان کارگر به خانه مسئولیتهایی که در این رابطه به عهده آنهاست از تحرک آنها کاسته و در صورت نارضایتی از شغل به راحتی قادر به تغییر شغل و تغییر مکان نمیباشند چرا که موقعیت جغرافیایی محل کار و نزدیک بودن آن به محل زندگی برای زنان کارگر به مراتب مهمتر از مردان میباشد و این مسئله ترس از دست دادن کار را برای زنان بیشتر میکند.

زنان کارگر عملاً از حقوق مساوی با مردان برخوردار نیستند. به طور مشخص با آنکه از دستمزد زنان کارگر نظیر کارگران مرد مبلغی به عنوان بیمه کسر میگردد (۷٪ سهم کارگر) که بابت خدمات درمانی و حقوق بازنشستگی و... ذخیره میشود اما در صورت فوت حقوق زن کارگر به فرزندانش تعلق نمیگیرد و در واقع پس اندازی که طی سالها از محل حق بیمه او صورت گرفته مصادره میگردد. همچنین قوانین به ظاهر حمایتی نظیر بازنشستگی پیش از موعد زنان کارگر (۲۰ سال سابقه ۴۲ سال سن که ۲۰ روز حقوق به آنها تعلق میگیرد) نیز در واقع نه کمکی به آنها، بلکه روشی برای پایین نگه داشتن دستمزدها میباشد.

کارگران شاغل در کارگاههای کوچک، کارگاه های خانگی، مهد کودکها، آرایشگاهها، مطبها، مغازهها، قالیبافیها و ... عمدتاً زن هستند. این کارگران با دستمزدی بسیار پایین تر از حداقل

حقوق مصوب (گاه یک پنجم حد اقل حقوق و میتوان گفت تقریباً «رایگان») بدون بیمه، بدون ساعات کار معین، بدون وسیله ایاب و ذهاب، بدون داشتن مرخصی قانونی و بدون هیچ نوع قرارداد کاری (حتی همان قرارداد موقت کذایی) در مکانهایی غیر بهداشتی مشغول به کار بوده و به شدیدترین شکل ممکن استثمار می شوند. از قبل وجود چنین مشاغلی هست که سرمایه داری از یکطرف به مبالغ خیره کننده ای بابت صرفه جویی در هزینه ها دست می یابد و از طرف دیگر سطح دستمزدها را پایین نگه میدارد.

زنان به دلیل پراکندگی و نداشتن تشکل حتی قادر نیستند نسبت به وضعیت فلاکت بار خود کوچکترین اعتراضی را سازمان دهند. راه مبارزه با بیکاری، برای اشتغال و نیز بهبود شرایط کار و مزد نیز از ایجاد تشکل می گذرد. ایجاد تشکل های توده ای کارگران، متکی به نیروی کارگران و در جهت برآورده کردن منافع کارگران. همچنین مشارکت فعال زنان کارگر، به عنوان تحت ستم ترین گروه اجتماعی در میان کارگران و در میان زنان در جهت تغییر عینی شرایط اجتماعی شان و همچنین برای تقویت هویت طبقاتی شان، در جنبش کارگری ضروری است. یکی از ابزارهای عملی کردن چنین مشارکتی می تواند تشکل های زنان در محل کار و محلات زیستی باشد که به عنوان یک وسیله گردهمائی آنان را در جهت پاسخ دادن به نیازهای مشترک شان ممکن سازد و به این ترتیب زمینه شرکت فعال شان در عرصه اجتماعی و کارگری را فراهم کند، فضائی ایجاد کند که در آن بتوانند راه حل ها و ابتکارات خود را برای حل مسائل و پیشبرد مبارزه شان به میدان آورند و اعتماد به کار جمعی خود را در این زمینه تقویت کنند. در یک کلام زنان کارگر به چنین تشکل هائی نیاز دارند تا بتوانند در جنبش کارگری هم به شکل موثرتری مشارکت نمایند و نقش بازی کنند.



خانواده های زن سرپرست در ایران و چالش آنها با فقر

در ایران زنان سرپرست خانوار هر سال تعدادشان بیشتر می شود و در حال حاضر بیش از ۶ میلیون نفر تحت تکفل زنان تک سرپرست قرار دارند. این افراد شرایط سختی را برای گذران زندگی تجربه می کنند. بر اساس سرشماری سال ۹۰ بیش از ۸۰ درصد این زنان بیکارند. اما "زنان سرپرست خانواده چه کسانی هستند؟" و "آیا فقر خصلتی زنانه گرفته است؟" پرسش های محوری این نوشته است.

آمارها چه می گویند؟

خبرگزاری مهر در تیرماه امسال خبر از دو میلیون و ۵۰۰ هزار زن سرپرست خانوار داده است. بر اساس واحد آمار دفتر امور مشارکت زنان حدود ۱۲ درصد خانواده ها توسط زنان اداره می شود. در حالیکه این آمار برای خانواده های مرد سرپرست بیش از ۱۵ میلیون و ۷۱۱ هزار خانوار است. مقایسه آمار سالهای ۷۵ تا ۸۵ شمسی رشد خانواده های زن سرپرست را حدود ۵۸٪ نشان می دهد. سرشماری سال ۸۵ نشان میدهد که سالانه ۶۰ هزار نفر در کشور بی سرپرست می شوند.

ساختار سنی این گروه حاکی از آن است که ۳۸ درصد آنها بین ۲۵ تا ۵۵ سال و ۳۲ درصد آنان بین ۶۵ و بالاتر سن دارند. هر چه سن زنان افزایش می یابد، احتمال قرار گرفتن آنها در گروه زنان سرپرست خانوار بیشتر می شود.

زنان سرپرست خانوار چه کسانی هستند؟

زنان سرپرست خانوار به زنانی اطلاق می شود که بدون حضور منظم یا حمایت مالی یک مرد، سرپرستی خانواده را به عهده دارند و مسئولیت اقتصادی خانواده را خود به دوش می کشند. در این تعریف زنان طلاق گرفته، بیوه، زنانی که همسرشان معتاد، از کار افتاده یا بیکار هستند و مجبورند هزینه زندگی را خود تامین کنند و یا زنانی که همسرشان مهاجرت کرده اند، قرار می گیرند.

علل پیدایش زنان سرپرست خانوار

فوت همسر و طلاق دو عامل عمده رشد زنان سرپرست خانوار است. در ایران ۷۰ درصد زنان بر اثر فوت همسر به صف سرپرست خانوار می پیوندند. عامل دیگر رشد این پدیده ۵ درصد طلاق در شهرها و ۲ درصد در روستاها است. علاوه بر آن باید مهاجرت مردان، بیکاری آنان، اعتیاد شوهران یا بزهکاری را از عوامل گسترش این پدیده دانست.

زنانه شدن فقر

زنان سرپرست خانوار از مشکلاتی مانند شرایط نامناسب تحصیل و در نتیجه اشتغال در بخش های کارمزدی یا دست مزد کم رنج می برند. آنها شبکه های اجتماعی محدود دارند و مهارت های آموزشی کسب نمی کنند و در نتیجه از فرصت های برابر نمی توانند استفاده کنند. در ایران نرخ مشارکت اقتصادی زنان ۱۳ درصد است که خود بیانگر نرخ بسیار پایین نسبت به مردان است. نرخ بیکاری زنان دوبرابر مردان است.

از سوی دیگر فقر در دنیا روند زنانه به خود گرفته است. خانواده های زن سرپرست بیش از خانواده های تک سرپرست مردان از فقر رنج می برند. هر چه سن زنان افزایش می یابد، سهم سرپرستی آنان نیز افزایش پیدا می کند. در ایران سن سرپرست خانوار در زنان از ۲۵ سالگی شروع و تا بالای ۶۵ سالگی به بیشترین حد خود می رسد. اساس روابط اقتصادی حول محور مرد می گردد. زمانی فقر این زنان به نقطه بحرانی می رسد که دو عامل جایگاه فرودست زنان و پایگاه پایین طبقاتی آنان باهم همراه می شود.

علاوه بر آن، فقر زنان احتمال حاملگی های ناخواسته و بدون آمادگی را افزایش می دهد. پیامدهای آن سقط جنین های غیر بهداشتی و مرگ آور یا بیماری زا ست. تولد کودکانی که بی گناه به این ترتیب وارد چرخه فقر می شوند، روند فقر را تصاعدی می کند.

سلامت روانی

بهزیستی استان تهران با همکاری معاونت پژوهشی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، تحقیقی را بر روی ۱۴۰ زن سرپرست خانوار تحت پوشش بهزیستی انجام داده و سلامت روانی

آنها را با ۴۰ زن سرپرست خانوار پشت نوبت مقایسه کرده است. نتیجه تحقیقات نشان می دهد که این زنان در تمام ابعاد سلامت روانی در وضعیت بدتری نسبت به زنان تحت پوشش برخوردار بوده و افسردگی در آنان بیشتر به چشم می خورد. زنان سرپرست خانوار از نظر سلامت روانی در وضعیت به مراتب بدتری قرار دارند و علائم بیماری های روانی مانند افسردگی، اضطراب، وسواس و پرخاشگری در آنها به وضوح دیده می شود. افزون بر آن این زنان دائما با نگرش های فرهنگی منفی نسبت به خود و کودکانشان روبرو هستند، نگرش هایی که موجب احساس حقارت، درماندگی، ترس و خجالت در آنها می شود.

راه کارهای برون رفت از مشکلات

زنان سرپرست خانواده نه تنها از عدم اشتغال مناسب رنج می برند، بلکه یکی از مشکلات اصلی آنان عدم حمایت های اجتماعی است. در ایران این حمایت ها از قدرت پایین برخوردارند.

سازمان های رفاهی و خدمات اجتماعی در ایران عبارتند از سازمان بهزیستی، جمعیت هلال احمر، یونیسف و کمیته امداد

در حال حاضر بر اساس گزارش خبرگزاری مهر یک میلیون و ۷۰۰ هزار نفر زنان سرپرست خانوار تحت پوشش کمیته امداد هستند و کمتر از ۲۰۰ هزار نفر آنان نیز از سازمان بهزیستی خدمات دریافت می کنند. در حالیکه به دلیل کمبود اعتبار هنوز تعداد بسیاری نتوانسته اند از امکانات حمایتی این سازمان برخوردار شوند. سوق دادن نظام حمایتی به فعالیت های توسعه اجتماعی و شناساندن استعداد و قابلیت های فردی آنان می تواند قدم مثبتی در راه مشکلات خانواده های زن سرپرست باشد. اشتغال زایی از مهمترین اهداف برون رفت از مشکلات زنان تک سرپرست خانوارهاست.

آنچه می تواند به این زنان کمک کند، مشاوره خانوادگی و تحصیلی، آموزش مهارت های زندگی، آموزش مهارت های بهداشتی، دادن وام هایی برای کارآفرینی، آموزش حرفه ای، تسهیلاتی در زمینه های مسکن و کمک هزینه های تحصیلی و برنامه ریزی فراغت مثل ورزش، کتابخانه و غیره است.

آخرین آمار زنان خود سرپرست خانوار ایرانی

رئیس سازمان بهزیستی کشور گفت: عدم نگاه سیستمی به خانواده باعث شده ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار زن سرپرست خانوار داشته باشیم که ۷۱ درصد آن‌ها با فوت شوهر، ۱۳,۷ درصد به دلیل زندانی یا ترک شوهر، ۱۰ درصد به دلیل طلاق و ۵ درصد به دلیل تجرد، خود سرپرست باشند.

باشگاه خبرنگاران جوان: انوشیروان محسنی بندپی رئیس سازمان بهزیستی کشور در همایش ملی سیاستگذاری اجتماعی در حوزه خانواده که برگزار شد، اظهار داشت: اهمیت خانواده بر کسی پوشیده نیست، در قوانین و احکام اسلامی در رابطه با اهمیت دادن به خانواده، مباحث بسیاری وجود دارد.

وی ادامه داد: ۲۳,۴ درصد افراد بین ۱۵ تا ۶۰ سال در کشور به نوعی دچار اختلالات روحی هستند و یکی از حوزه‌هایی که بیشترین فشار روحی را به فرد تحمیل می‌کند خانواده است.

رئیس سازمان بهزیستی کشور گفت: عواملی مانند جدایی، طلاق، مرگ، عدم سازش، عدم وفاداری و غیره جزء ۶ و ۷ عاملی هستند که در افزایش فشار روحی افراد مؤثرند.

محسنی بندپی با اشاره به تغییر در ساختار فرهنگی، سبک زندگی و استفاده غیرفنی و تخصصی از فضاهای مجازی، گفت: تمام این موارد جدید را داشته‌ایم، اما نگاه سیستمی و فرایندمحور به این تغییرات نداشته‌ایم.

وی ادامه داد: عدم نگاه سیستمی باعث شده تا ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار زن سرپرست خانوار داشته باشیم که حدود ۷۰ درصد آن‌ها که یک میلیون و ۸۰ هزار نفر می‌شود، به دلیل فوت شوهر سرپرست خانوار شده‌اند.

رئیس سازمان بهزیستی کشور افزود: ۳۵۰ هزار نفر از زنان سرپرست خانوار به دلیل از کارافتادگی، زندانی شدن یا ترک شوهر از خانواده در این گروه جای دارند، ۲۵۰ هزار نفر به دلیل طلاق و جدایی و ۱۳۵ هزار نفر به دلیل عدم ازدواج، خودسرپرست‌اند.

محسنی بندپی گفت: ۸۰ درصد طلاق‌ها در ۵ سال اول زندگی رخ داده است که باید افزایش مهارت‌های زندگی، تحمل یکدیگر و اخلاق را محور قرار دهیم، در حالی که از آن داریم فاصله می‌گیریم.

وی ادامه داد: دولت در برنامه‌های خود برای اولین بار به بحث سلامت اجتماعی و سیاستگذاری در آن پرداخته و در حوزه آسیب‌ها، اگر نتوانیم مسائلی مثل اعتیاد و طلاق را کم کنیم، اما باید در مهار و کنترل آن کاری کنیم.

رئیس سازمان بهزیستی کشور با اشاره به اینکه سازمان بهزیستی بزرگترین سازمان اجتماعی و خانواده محور است، گفت: اورژانس اجتماعی اکنون در بسیاری از شهرها دایر است و دولت موافقت کرده در سال آینده در ۱۵۰ شهر بالای ۵۰ هزار نفری نیز مستقر شود.

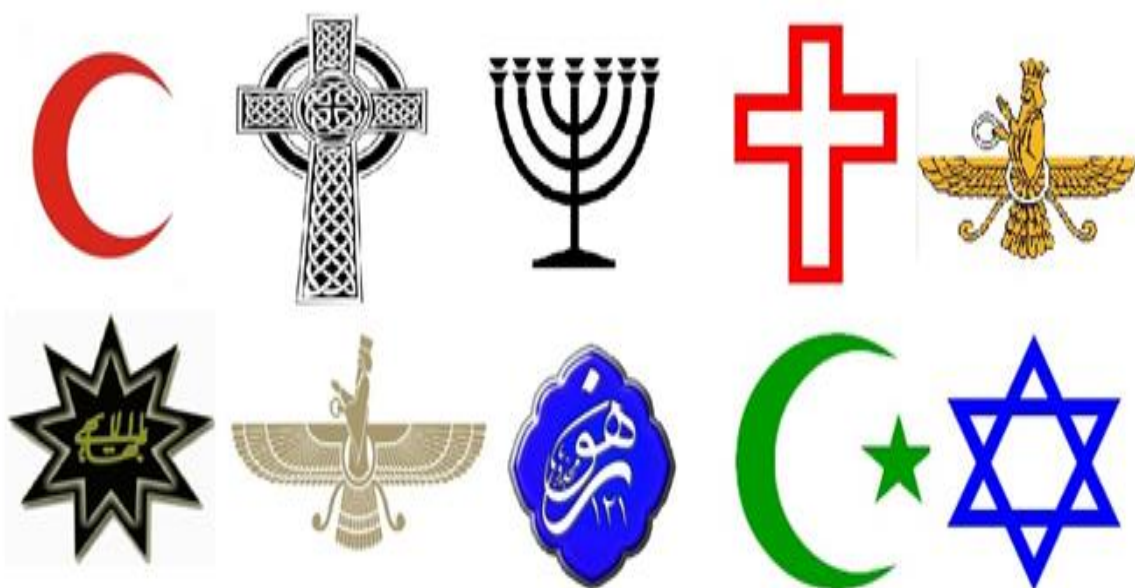
محسنی بندپی ادامه داد: اولویت ما برنامه‌های پیشگیری است، برنامه ترویج مشاوره ازدواج در خانواده، آموزش‌های دوران عقد، آموزش زندگی خانوادگی، آموزش جنسی همسران و فرزندپروری از جمله این برنامه‌هاست.

وی گفت: ۳ پژوهش در کشور در زمینه پیشگیری در حوزه خانواده در حال انجام است که بهزیستی در آن مشارکت مستقیم دارد، با آموزش و پرورش شهر تهران برای ارتقای مهارت کودکان، طرح نماد (نظام مراقبت اجتماعی دانش‌آموزان) در ۳۱ استان کشور و در هر استان ۱۰ مدرسه اجرا می‌شود، چرا که در نظام آموزشی، در بحث اجتماع‌پذیری خیلی عقب هستیم.

رئیس سازمان بهزیستی کشور گفت: از فرهنگ غنی هنوز به درستی استفاده نکرده‌ایم و اخلاق، حلقه مفقوده‌ای است که روزبه‌روز از آن دور می‌شویم. باید به دنبال این باشیم که از دولتی کردن همه امور مربوط به خانواده بپرهیزیم.

بخش سوم

گزارشات نقض حقوق پیروان ادیان در ایران



فشار بر پیروان سایر ادیان همچنان ادامه دارد .

دولت جمهوری اسلامی ایران و سران آن اعتقاد دارند که برخی از گروه‌های مذهبی دشمنان کشور هستند، زیرا باورهای مذهبی آن‌ها ممکن است وفاداری به نظام را دچار چالش کند و به بهانه حفظ امنیت سیاسی، سرکوب فعالیت‌های مذهبی را سرلوحه عناد با ادیان دیگر را قرار داده‌اند.

بازداشت‌ها و خشونت‌های هدفمند ارگان‌های امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی همچنان متوجه پیروان سایر ادیان در ایران است. در ایران دسته از شهروندان به دو قسم رسمی و غیررسمی تقسیم می‌شوند، پیروان آئین بهایی از ادیان غیررسمی هستند که تحت فشارهای بیشتری قرار دارند، آن‌ها از انجام مناسک دینی و تبلیغ آئین آزادانه، تدریس و تحصیل در مقاطع عالی محروم هستند، هم‌اکنون تنی چند از رهبران این آئین که امور بهاییان را در این کشور اداره می‌کردند، در زندان‌های اوین و رجایی شهر به سر می‌برند و ده‌ها تن از پیروان آن نیز در زندان‌های کشور از جمله سمنان، مشهد، تهران، کرج و غیره متحمل حبس‌های طولانی شده‌اند. ادیان و مذاهب رسمی هم چون مسیحیان نیز با محدودیت‌هایی زیادی مواجه هستند، جمهوری اسلامی تنها عبادت مسیحیان عاشوری، ارمنی و کلدانی را که مسیحی هستند، به رسمیت می‌شناسد، تبلیغ آئین برای ایرانیان از سوی ایشان جرم تلقی می‌شود. کسانی که فارس زبان هستند از ورود به کلیساها منع میشوند و کلیساها وظیفه دارند اسامی اعضای خود به همراه کپی کارت ملی آنها را به وزارت اطلاعات ارائه دهند، توزیع کتب مقدس در کتابفروشی‌ها ممنوع می‌باشد. ماده ۱۳ و ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی، مسیحیت را به رسمیت می‌شناسد و به مسیحیان حق عبادت و ایجاد انجمن را داده است اما برخورد با مسیحیان پروتستان که معتقد به بشارت دین خود هستند کماکان وجود دارد و کلیساهای خانگی با سرکوب گسترده مواجه هستند. تبعیض مذهبی در مورد مسلمانان سنی نیز اعمال می‌شود، آن‌ها که اکثراً در مناطق حاشیه‌ای کشور زندگی می‌کنند، از حق ساخت مسجد و برگزاری آئین مذهبی از جمله نماز عید فطر و قربان در مناطق مرکزی هم چون تهران محروم

هستند. حتی در مواردی گزارش تخریب نمازخانه اهل سنت هم گزارش شده است و این گروه از افراد با اعدام و بازداشت و آزار و اذیت هایی مواجه هستند حتی آنها از استخدام در ادارات دولتی و تصدی سمت هم منع هستند که نمونه بارز آن انتخاب بیژن ذوالفقار نصب به سمت وزیر ورزش در دولت حسن روحانی بوده که به خاطر اهل تسنن بودن وی از مجلس رای اعتماد نگرفت.

مروری بر گزارشات دوره ای گزارشگران ویژه سازمان ملل : عاصمه جهانگیر گزارشگر حال حاضر و احمد شهید گزارشگر پیشین ویژه سازمان ملل در امور ایران در دوره های قبل و عاصمه جهانگیر گزارش خود را در سی و سومین جلسه شورای حقوق بشر با انتقاد از نقض گسترده حقوق پیروان ادیان موارد ذیل بیان نمود:

اهل تسنن:

مسلمانان اهل سنت ایران که بزرگترین پیروان مذهبی کشور را تشکیل می دهند، همچنان ادعا می کنند که مقامات ایران اعضا و هم کیش آنها را در پست های عالی رتبه دولتی، از جمله وزارت در کابینه منصوب یا استخدام نمی کنند. آنها همچنین نگرانی خود را در مورد محدودیت های ساخت مساجد سنی در مناطق عمدتاً شیعه نشین شامل تهران و اعدام یا اعدام قریب الوقوع فعالان سنی که دولت ادعا می کند در فعالیت های تروریستی دست داشته اند، ابراز کرده اند. در تاریخ ۵ ژوئیه ۲۰۱۶، ۱۸ نفر از اعضای اصلاح طلب مجلس شورای اسلامی ایران نامه ای به وزارت کشور ارسال کردند و در آن نسبت به بسته شدن یک نمازخانه سنی در اسلامشهر و جلوگیری مقامات از تجمع نمازگزاران سنی در چندین مسجد و نمازخانه دیگر، برای اقامه نماز عید فطر شکایت کردند. ۹۷ دولت مدعی است: بیش از ۱۰ هزار مسجد اهل سنت در کشور وجود دارد و تعداد اهل سنت در تهران ساخت مسجد را توجیح نمی کند. دولت همچنین معتقد است که در خولست ساخت مساجد برای سنی ها در پایتخت منعکس کننده تلاش ها برای به حاشیه راندن سنی ها و ایجاد تفرقه در میان مسلمانان که باعث انزوا و افراط گرایی سنی ها است. در تاریخ ۲ اوت ۲۰۱۶، گروه های حقوق بشری گزارش دادند که مقامات زندان رجایی شهر حداقل

۹ نفر و احتمالاً تا ۲۰ زندانی متهم به اقدامات تروریستی که دادگاه انقلاب به اعدام محکوم کرده است را اعدام کرده اند. گفته می شود اکثر افراد اعدام شده کردهای سنی بودند که خود را به عنوان یک گروه از فعالان مسالمت آمیز سنی معرفی می کردند و اتهامات علیه خود را رد می کردند. در همان روز وزارت اطلاعات ایران اعدام گروهی از زندانیان را که ادعا می شد به گروههای "سنی" و "تکفیری" مسئول فعالیت های تروریستی مسلحانه علیه حکومت تعلق داشتند را تایید کرد. در میان کسانی که بنا به گزارش ها به دار آویخته شدند شهرام احمدی یک زندانی اهل سنت کردستان بود که در ابتدا به اتهامات محاربه، اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام زندانی و محکوم شده بود. آقای احمدی موکداً اتهامات علیه خویش را رد کرده و اعلام کرده بود که او یک فعال صلح جو و اهل سنت است. گروههای حقوق بشری معایب جدی فرایند محاکمه آقای احمدی و همچنین محاکمه ده ها زندانی مسلمان سنی در انتظار اعدام دیگر، از جمله برخی کسانی که بنابر گزارش ها در تاریخ ۲ اوت ۲۰۱۶ اعدام شده اند را مستند کرده اند. برادر آقای احمدی "بهرام احمدی" همراه با پنج فعال دیگر متهم به دست داشتن در فعالیت های تروریستی در سال ۲۰۱۲ اعدام شد. آقای احمدی و مادرش هر دو در نامه های سر گشاده ای که به گزارشگر ویژه نوشتند موارد نقض جدی حقوق بشر در پرونده آقای احمدی را مستند کردند و از مقامات خواستند تا در حکم اعدام وی تجدید نظر کنند، گزارشگر ویژه نیز قبلاً نگرانی های جدی خود، در مورد احکام اعدام آنها را به دولت ابراز کرده بود. در پاسخ خود به این گزارش، دولت کلیه ادعاها مبنی بر اینکه افراد نامبرده فعالان حقوق بشر بوده اند را رد می کند و تصریح می کند که آنها بخشی از یک گروه تروریستی تکفیری بوده اند که ۲۱ نفر را کشته و ۴۰ نفر دیگر را زخمی کرده اند. دولت ایران همچنین انکار می کند که متهمان از حق خود نسبت به فرایند عادلانه دادرسی محروم بوده اند.

مسیحیان:



گزارش‌ها نشان می‌داد که پیروان سایر ادیان همچنان با محدودیت‌های شدید رو به رو هستند. پیروان ادیان با رسمیت شناخته شده مانند مسیحیان (به ویژه کسانی که سابقاً مسلمان بوده‌اند) و آنهایی که به رسمیت شناخته نشده، مانند مسیحیان بشارتی همچنان با محدودیت‌های شدید و تبعیض رو به رو هستند و طبق گزارش‌ها برای انجام مسالمت‌آمیز اعتقادات مذهبی خود تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند. در پاسخ خود با این گزارش، دولت اتهامات در زمینه ایجاد محدودیت برای پیروان سایر ادیان را رد کرده است و مدعی است که کلیسا‌های خانگی به فعالیت غیر قانونی مشغول هستند، چون مجوزهای لازم را از مقامات دولتی دریافت نکرده‌اند. دولت همچنین ادعا می‌کند که نیاز مسیحیان ایران برآورده شده و هیچ نیازی به تاسیس یا ایجاد کلیسا‌های جدید از جمله کلیسای خانگی وجود ندارد.

بهایان:



گزارش های دریافتی گزارشگر ویژه نشان می دهد شهروندان بهائی در ارتباط با انجام مسالمت آمیز آیین خود در بازداشت به سر می برند. علاوه بر بازداشت های خود سرانه، بازداشت و تعقیب قضایی، گزارشگر ویژه همچنان در مورد اینکه مقامات ایران به دنبال اقداماتی هستند که بهاییان را از لحاظ اقتصادی محروم کنند، که بنا به گزارشها در راستای یک بخشنامه شواری انقلاب فرهنگی صادر شده در سال ۱۹۹۱ است، گزارش های نگران کننده ای دریافت می کند. این سیاست ها انواع کسب و کار و شغل هایی که شهروندان بهایی می توانند داشته باشند را محدود می کند، از بسته شدن کسب و کار متعلق به بهاییان حمایت می کند، بر صاحبان کسب و کار فشار می آورد تا کارکنان بهایی خود را اخراج کرده و اموال آنها را توقیف کنند. در پاسخ به این گزارش دولت اشاره می کند که با وجود همکاری های گسترده آنها با رژیم گذشته و نقش آنها در سرکوب مردم و مدیریت سازمان مخفی ساواک، شرایط زندگی برای اکثر بهاییان در ایران عادی است. دولت ایران همچنین مدعی شده است که بهاییان هرگز تنها برای اعتقادات خود تحت تعقیب قانونی قرار نگر فته اند.

در پی صدور بیانات و نشر مطالبی در حمله به ایین و جامعه بهایی در تاریخ ۸ ژوئن ۲۰۱۶، گزارشگر ویژه یک بیانیه مشترک با گزارشگر ویژه آزادی مذهب و عقیده صادر کرد که در آن به شدت موج تهییج و نفرتی که به دستور دولت صادر شده بود را محکوم کرد. این بیانات شامل بیانات سخنگوی قوه قضاییه بود که در آن ، فایزه هاشمی را برای دیدار با یکی از رهبران

جامعه بهایی، فریبا کمال آبادی مورد حمله شدید قرار داده بود. خانم هاشمی پس از آزادی موقت خانم کمال آبادی، یکی از هفت رهبر سابق بهاییان که در سال ۲۰۰۸ به دلیل انجام مناسک مذهبی خود زندانی شد، در تاریخ ۱۳ ماه مه به دیدار او رفته بود. در تاریخ ۱۸ ماه مه سخنگوی قوه قضاییه اعلام کرد که این قوه اتهامات علیه خانم هاشمی، که در دوران حبس کوتاه خود در زندان اوین در سال ۲۰۱۲ با خانم کمال آبادی آشنا شد را مورد بررسی قانونی قرار خواهد داد چرا که تصمیم او برای دیدار با این زندانی سیاسی یک کار بسیار زشت و قبیح بوده است.

ادعا شده که از اواسط ماه مه ۲۰۱۶، ۱۶۹ تن از رهبران مذهبی، قضایی و سیاسی ایران آشکارا علیه جامعه بهایی سخن گفته اند. طبق گزارش ها ۱۸ ماه مه و ۴ ماه ژوئن در خطبه های نماز جمعه روحانیون به باورهای اعضای جامعه بهایی حمله کرده اند، آنه را محکوم کرده، یا آنها را مورد انتقاد قرار داده اند و ابراز کردند که آیین بهایی در اصل یک حزب سیاسی ساختگی است که تظاهر به مذهب بودن می کند. تعدادی از روزنامه ها، مقالات و یادداشت های منتشر کرده اند که اعضای جامعه بهایی را به دشمنان ایران متصل می کنند و به آنها برچسب صهیونیست می زنند که خشونت را تشویق می کردند. گزارشگر ویژه آزادی مذهب و عقیده هشدار داده که ترکیب تحریک علیه بهاییان و فقدان حمایت از آنها این جامعه را در لبه پرتگاه بسیار خطرناک قرار داده، جایی که ممکنست قسط حیات آن مورد تهدید قرار گیرد. در پاسخ به این گزارش دولت ایران اشاره می کند مسئولیت نظرات بیان شده توسط شخصیت ها و غیر دولتی با خود آنهاست.

سایر ادیان:



بنا به گزارش‌ها، سایر مسلمانان پیرو فرقه‌های مختلف از جمله دراویش نعمت‌الهی گنابادی و آیین یارسان، یا پیروان عرفان حلقه (شاگردان محمد علی طاهری) همچنان با طیف وسیعی از موارد نقض حقوق بشر، از جمله حمله به نمازخانه‌ها، تخریب گورستان‌های جامعه و دستگیری و شکنجه رهبران آن جامعه روبرو هستند. در ماه ژوئن ۲۰۱۶، رهبری آیین یارسان در نامه‌ای از رهبر ایران درخواست کرد که از یک مورد اصلاح قانون اساسی که تبعیض علیه پیروان آیین را منع می‌کند و باورهای دینی آنها را به رسمیت می‌شناسد حمایت کند. در پاسخ به این گزارش دولت ایران مدعی است که "موضع رسمی و عملی... در مورد پیروان این دو فرقه احترام به اعتقادات و حقوق شهروندی آنها است."

اهل سنت :



اهل سنت خواستار امنیت و اخوت هستند، انتظار دارند که آزادی مذهبی مراعات شود و این خواسته تک تک جامعه اهل سنت است. انتظار آن است که جامعه اهل سنت در شهرهای بزرگ کشور مثل اصفهان و دیگر شهرها آزادانه بتوانند نماز بخوانند و به تعلیم فرزندان خود مشغول باشند. این انتظار کاملاً معقول و قانونی است. اینکه اهل سنت بتواند در هر شهری که نیاز دارد مسجد بسازد و نماز جمعه و نماز عید بخواند و از آزادی کامل برخوردار باشد، انتظاری کاملاً قانونی بوده و خواسته‌ای زیاده‌خواهان نیست. اهل سنت معتقد است که حق مردم باید رعایت شود و کسی به خاطر مذهب از حقوقش محروم نشود، زیرا رعایت حقوق ملت باعث اتحاد و نزدیکی می‌شود.

مراعات حقوق قانونی اهل سنت، خواسته همه اهل سنت است. شیعه و سنی ایرانی هستند. ایران نه فقط متعلق به شیعه است و نه تنها متعلق به سنی است، لذا نباید حقوق این دو گروه در کشور متفاوت باشد.

رژیم ایران طبق برنامه‌ای که جدیداً آن را طراحی کرده می‌خواهد آمار زندانیان اهل سنت در زندان رجایی شهر را کاهش دهد، بدون اینکه آن‌ها را آزاد کند، تعداد زیادی از زندانیان اهل سنت را به زندان‌های مختلف انتقال داده که غالباً به شهرهای خودشان فرستاده نشدند.

آگاهان به مسائل اهل سنت در ایران معتقدند که اهل سنت بدترین دوران پس از انقلاب ۱۳۵۷ را پشت سر می‌گذارند. آن‌ها همچنین هشدار می‌دهند که ادامه روند کنونی وحدت شیعه و سنی «در کشور را به مخاطره خواهد انداخت».

زندانیان اهل سنت که به خاطر تبلیغ دینی با اتهاماتی مانند اقدام علیه امنیت ملی مواجه هستند حکم محاربه در دست دارند در زندان و در فضای نامناسبی دوران زندان خود را می‌گذرانند و به صورت مدام از سوی مأموران زندان به دلیل عقیده‌شان مورد بی‌احترامی قرار می‌گیرند.

ماده ۲۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برابری تمام شهروندان ایرانی را بر اساس موازین اسلام مورد تأکید قرار می‌دهد. باین‌حال در کنار سایر پیروان ادیان در ایران که این ماده اساسی نتوانسته برابری آنان را در بیش از سه دهه گذشته در برخورداری از حقوق شهروندی تضمین کند، پیروان اهل سنت در ایران نیز علی‌رغم این‌که مسلمان هستند شرایط مشابهی دارند، آنان نیز از تصاحب مسئولیت‌های کلان مدیریتی کشوری و لشگری و نیز بهره‌مندی برابر از فرصت‌ها و امکانات محروم هستند، همین‌طور با موانع و محدودیت‌های جدی برای تبلیغ باورهای خود و به‌جا آوردن مناسک مذهبی خود از سوی حکومت ایران روبه‌رو هستند.

اهل سنت با مجموعه‌ای از این فشارها از قبیل ایجاد شورای برنادییزی مدارس علوم دینی اهل سنت، ممنوع‌التدریس کردن اساتید علوم دینی اهل سنت، محرومیت دانشجویان اهل سنت از تحصیل و ممنوع‌الخروج کردن بسیاری از دانشجویان اهل سنت که در مدارس دینی خارج کشور تحصیل می‌کنند و ممانعت از برگزاری نماز جماعت در اعیاد اسلامی برای اهل سنت ایران، مواجه هستند، به‌خصوص در شهر تهران گفته می‌شود بیش از یک‌میلیون سنی در آن زندگی می‌کنند اما از حق ساختن مسجد و برگزاری مراسم و اعیاد خود محروم هستند.

به نقل از خبرگزاری هرانا، مولوی عبدالرحمان سربازی، امام جمعه اهل سنت چابهار طی سخنانی اظهار داشت: (اهل سنت) هرگونه سخنی را نسبت به نفس خودمان تحمل می‌کنیم، اما اهانت به صحابه پیامبر خدا و مقدسات برای ما غیرقابل تحمل بوده و هیچ‌گاه در مقابل آن کوتاه نمی‌آییم". این محقق برجسته اهل سنت در واکنش به "اهانت" در یکی از کتاب‌های

درسی آموزش و پرورش به “حضرت ابوهریره” (از شخصیت های مورد احترام مسلمانان اهل سنت)، خاطرنشان کرد: “طبق عقیده اهل سنت و جماعت؛ نصف دین مسلمانان از روایت‌هایی سرچشمه می‌گیرد که حضرت ابوهریره از رسول اکرم روایت کرده است، لذا توهین به این صحابی بزرگ در نزد ما به شدت محکوم است.”

به گزارش هرانا به نقل از فعالان حقوق بشر ترکمن صحرا، دو تن از شهروندان اهل سنت ترکمن به نام های حاج محمد رحیمی و سعید محمدی طی دوم اه گذشته توسط اداره اطلاعات استان گلستان بازداشت شده اند. حاج محمد رحیمی فرزند مولام ساکن کلاله بیش از ۵۵ روز است توسط اداره اطلاعات استان گلستان دستگیر و به بازداشتگاه اطلاعات گرگان منتقل شده است. وی از زمان بازداشت حداقل ۴۰ روز را در انفرادی اداره اطلاعات مرکز استان در شهرستان گرگان سپری کرده است. یک منبع مطلع نزدیک به خانواده رحیمی که نخواست هویتش فاش شود گفت: “محمد رحیمی فرد آرامی است و در یک رنگ فروشی در کلاله شاگردی میکرد ۵۵ روز قبل توسط اداره اطلاعات استان گلستان بازداشت و به اطلاعات گرگان منتقل شد.”

به گزارش هرانا به نقل از کمپین فعالین بلوچ، ۱۰ نفر از بازداشت شدگان نصیرآباد باوجود قول های متعدد مسئولان در مورد آزادی با قرار وثیقه، و برگزاری دادگاه، آزادی روزهنگام اما همچنان در بلاتکلیفی بسر می‌برند. جوانان نصیرآباد بامداد ۱۴ دی ماه ۹۳ با یورش مامورا سپاه در خانه های خود در حالی که “خواب بودند” بازداشت شدند، با گذشت ۳۵ ماه اما دادگاهی “غیر علنی و بدون اجازه حضور خانواده زندانیان”؛ تنها سه نفر از آنها به نام های نجیب رئیسی، عبدالستار بهرامزهی و امین رئیسی به طور مجزا به ترتیب در روزهای ۱۹، ۲۲ و ۲۳ اسفند سال گذشته در زاهدان برگزار شد.

به گزارش هرانا به نقل از مرکز دموکراسی و حقوق بشر کردستان، ماموستا عمری روحانی اهل سنت کرد که پیشتر در روز شنبه ۲۰ خردادماه سال جاری از سوی نیروهای امنیتی منطقه به دلایل نامعلوم در منزل شخصی اش بازداشت شده بود، دوم آذرماه با تودیع وثیقه تا زمان دادگاهی آزاد شد. آزادی این فعال مذهبی از اعضای جماعت دعوت و اصلاح پیرانشهر، تا زمان

برگزاری جلسه‌ی دادگاه به صورت موقت صورت گرفته است. روز شنبه ۲۰ خردادماه محمد عمری در منزل شخصی خود در پیرانشهر توسط نیروهای امنیتی به دلایل نامعلومی بازداشت شد.

محدودیت‌های شهروندی پیروان سایر ادیان در ایران

کشور ایران با وسعتی بالغ بر ۶۳۶۴۰۰ مایل و در مقیاس کیلومتر ۱۰۶۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارای جمعیتی علاوه بر اقوام گوناگون از شهروندانی با عقاید گوناگون تشکیل شده است. در ایران از پیروان سایر ادیان میتوان به: مسیحیان که همان آرامنه و آشوری، اهل تسنن، زرتشتیان، اهل حق ((یارسان)) درویش گنابادی نعمت الهی، یهودیان ((کلیمیان)) هستند که در قانون اساسی هم حقوقی برای آنها در نظر گرفته شده است.

البته دسته دیگری از پیروان سایر ادیان هستند که هیچ حق و حقوقی برای آنها در نظر گرفته نشده است که میتوان به شهروندان بهائی، مسیحیان تبشیری و یا مندائیان و شهروندان پیرو عرفانهای نو ظهور مثل عرفان حلقه میتوان اشاره کرد که در اصول قانون اساسی هیچ حقی برای آنها به عنوان حقوق شهروندی در نظر گرفته نشده است و این دسته از شهروندان از منظر حکومت جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته نشدند، که این مورد نقض صریح مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر میباشد در واقعیت آنچه در کارنامه‌ی ۳۹ ساله‌ی حقوق بشری ایران با محوریت حکومت جمهوری اسلامی به وفور یافت می‌شود موارد حمله، بازجویی، حبس و حتی اعدام شهروندانی است که عقایدی غیر از آنچه در اصل ۱۲ قانون اساسی تعیین شده است دارند. حکومت جمهوری اسلامی در همه موارد اقدام به نقض حقوق پیروان سایر ادیان میکند و با ایجاد محدودیت‌های اجتماعی پیروان سایر ادیان را به حاشیه جامعه ایران میکشاند ایران نه تنها اعضای پیروان سایر ادیان اعم از آنان که برسمیت می‌شناسد و آنان که عقایدشان برسمیت شناخته نمی‌شود را با حبس و یا حتی آنها را در برخی موارد به کام مرگ فرستاده است بلکه هزاران تن از مسلمانی که عقایدشان با مذهب جعفری اثنی عشری مغایرت دارد.

نیز با مجازات‌های سنگینی مثل حبسهای طولانی مدت و در مواردی هم با مرگ مواجه شده‌اند. شهادت بازماندگان بازجویی‌ها در زندانیان جمهوری اسلامی حاکی از این واقعیت است که در

موارد بی‌شماری افراد به منظور برخورداری از حقوق شهروندی‌شان از جمله حق زندگی، حق آموزش یا کار، ناگزیر به انکار عقایدشان شده‌اند و یا به زور به اعتراف اجباری یا شهادت دروغ علیه خود تن در داده‌اند. اقداماتی اینچنین از سوی حاکمیت همزمان ناقض حقوق آزادی بیان و عقیده‌ی شهروندان محسوب می‌گردد. به عبارت دیگر پیوند بنیادینی که میان حق آزادی بیان و عقیده برقرار است از سوی حاکمیت به عنوان سازوکاری واحد در جهت منکوب کردن گفتار و کردار افراد و جوامع، و نقض حقوق سلب‌ناشدنی مختلف آنها به کار گرفته می‌شود. آنچه گفته شد ناظر بر نقش محوری دسترسی به اطلاعات و حق آزادی بیان در توانمندسازی شهروندان در جهت بهره‌مندی از حق آزادی عقیده و سایر حقوق بود. یکی از شیوه‌های فراهم آوردن شرایط دسترسی به اطلاعات و آزادی بیان پیگیری اطلاعات از طریق جراید و رسانه‌ها است. با این وجود، در خصوص مورد ایران اصول ۲۴ و ۱۷۵ قانون اساسی آزادی بیان و اطلاعات در نشریات را در چارچوب شریعت اسلامی مقید می‌سازد. علاوه بر آن قانون مطبوعات ایران نیز شاخص‌های آزادی بیان و اطلاعات را بر اساس فرامین صاحب‌منصبان و سیاست‌هایی تعیین می‌کند که منحصراً و مطلقاً مذهب رسمی دولت را مد نظر قرار داده و در ملحوظ داشتن تنوع عقاید ناکام مانده‌اند. از همین روی، آزادی فرد در واریسی، فهم، پذیرش و یا تغییر عقیده‌ی خود و یا اجرای مناسک مربوط به آن محدود می‌گردد. از جمله مظاهر تجلی حق آزادی عقیده می‌توان به آزادی اظهار علنی عقیده و اجرای مناسک آن چه به صورت فردی، چه به صورت جمعی یا به اتفاق دیگران به طور خصوصی یا به طور عمومی اشاره کرد. این امر شامل برگزاری مراسم ویژه و تاسیس سازمان‌های خیریه، و در موارد مربوط به جهان‌بینی‌های مذهبی، برگزاری مناسک آیینی از جمله زیارت یا اجرای مراسم عبادی می‌شود. این موارد از جمله حقوقی به شمار می‌روند که هر فرد می‌بایستی امکان بیابد تا بر اساس اصول اعتقادی خود و نه اصول دولت متبوعش از آنها بهره‌مند گردد. در واقع، برسمیت شناختن نظام‌های اعتقادی در حاکمیت بالاخص در کشورهایی که هویت خود را بر مبنای یک مذهب واحد تعیین می‌کنند (همچون ایران) بدون ترویج و محافظت از امکان دسترسی کامل و آزاد به هر آنچه حق آزادی عقیده متضمن آن است، ممکن است به اعمال محدودیت یا ممنوعیت‌هایی از سوی دولت بیانجامد. بنا بر قانون بین‌المللی حقوق بشر دولت‌ها حق استفاده از مذهب به

عنوان توجیه اعمال محدودیت بر حقوق بنیادین شهروندان را ندارند. در حقیقت دولت‌ها موظفاند تا در راستای حمایت از تنوع عقاید و جهان‌بینی‌ها کوشا باشند. اغلب بر این نکته تاکید شده است که عدم برسمیت شناختن برخی پیروان سایر ادیان از سوی دولت و برخورد با افرادی که از مذهب رسمی پیروی نمی‌کنند اجحاف در حق اقلیت‌ها تلقی می‌شود. اما بررسی دقیق‌تر سیاست‌های دولتی مربوط به قوانین و دستورالعمل‌های ناظر بر حق آزادی بیان و عقیده حاکی از این واقعیت است که جمهوری اسلامی حقوق اکثریت شهروندان را نقض می‌کند. هنگامی که یک دولت حق آزادی بیان را محدود می‌سازد، هنگامی که سانسور گسترده و تبلیغات سیاسی که از آن با عنوان (پروپاگاندا) را بر جای دسترسی به اطلاعات می‌نشانند در حقیقت چنین دولتی قابلیت شهروندان را در واریسی اختیار گزیدن و اتخاذ جهان‌بینی خود محدود می‌سازد. در زمانی که تعداد قابل ملاحظه‌ای از مسلمانان یا به دین زرتشت، مسیحیت، خداناباوری و یا سایر جهان‌بینی‌ها گرایش پیدا می‌کنند و یا هویت خویش را بر مبنای هر یک از این جهان‌بینی‌ها تعریف می‌کنند اتخاذ سیاست‌هایی که از لحاظ کردن این دگرگونی‌ها باز می‌ماند به منزله‌ی نقض حقوق اکثریت جامعه از سوی یک دولت برآمده از اقلیت تلقی می‌شود. بر این اساس نمی‌توان جمهوری اسلامی را نمونه‌ای از یک حاکمیت دینی محض دانست بلکه می‌توان آن را به عنوان گونه‌ای از نظام‌های آپارتاید دید به شاخه‌ای خاص از یک مذهب جنبه‌ی سیاسی بخشیده و از آن به عنوان ابزاری برای سرکوب کسانی استفاده می‌کند که کورکورانه از دولت پیروی نمی‌کنند. بر اساس اصل ۱۱۵ قانون اساسی ایران کاندیداها باید به مذهب رسمی کشور یعنی شیعه اثنی عشری معتقد باشد و اصل دوازدهم قانون اساسی تاکید دارد که ((این اصل الی الابد غیر قابل تغییر)) است. محدودیت قانونی دیگر برای پیروان سایر ادیان در ایران این است که رئیس جمهور طبق اصل ۱۲۱ قانون اساسی کشور باید با حضور در مجلس شورای اسلامی در جلسه‌ای که با حضور رئیس قوه قضائیه و اعضای شورای نگهبان تشکیل می‌شود سوگندنامه‌ای را در تعهد نسبت به پاسداری از مذهب رسمی کشور امضا کند. اعتقاد به مذهب شیعه اثنی عشری و پاسداری از این مذهب برای زرتشتی‌ها، مسیحی‌ها، کلیمی‌ها و همچنین سنی‌های ایران که بعد از شیعیان، به عنوان بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی کشور به حساب می‌آیند، مشکلاتی شرعی و قانونی ایجاد می‌کند.

طوری که در ۱۲ دوره از انتخابات در چهار دهه پس از انقلاب حتی یک سنی به صورت رسمی کاندیداتوری خود را اعلام نکرده است. نقض حقوق پیروان سایر ادیان در ایران از جمله مواردی است که گزارشگران ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد بارها و بارها بر آن تاکید کرده اند و حکومت جمهوری اسلامی را محکوم کرده اند.

باری این وظیفه هر انسانی است به عنوان یک شهروند در ایران از حقوق انسانی خود آگاهی داشته باشد و این حقوق باید منطبق با ماده اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای آن باشد.

ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر

هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و ایمان می‌باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هر کس می‌تواند از این حقوق یا مجتمعاً به‌طور خصوصی یا به‌طور عمومی برخوردار باشد.

ماده ۱۹ اعلامیه حقوق بشر

هر انسانی محق به آزادی عقیده و بیان است؛ و این حق شامل آزادی داشتن باور و عقیده ای بدون [نگرانی] از مداخله [و مزاحمت]، و حق جستجو، دریافت و انتشار اطلاعات و افکار از طریق هر رسانه ای بدون ملاحظات مرزی است.

بخش چهارم

گزارشات نقض حقوق جوانان و دانشجویان



تبعیض جنسیتی در ورود زنان به دانشگاهها

هم زمان با روز دانشجو در ایران، سازمان عدالت برای ایران در سندی که برای کارگروه سازمان ملل در مورد تبعیض علیه زنان ارسال کرد، گزارش داد که در ایران، تعداد قابل توجهی از رشته‌های دانشگاهی یا کاملاً مردانه شده‌اند و یا زنان در ورود به آن با تبعیض جنسیتی بسیار آشکار و نگران کننده‌ای مواجه هستند. عدالت برای ایران در این گزارش از نهادهای بین‌المللی مذکور خواسته کلیه اقدامات لازم برای وادار کردن دولت جمهوری اسلامی به اجرای تعهدات بین‌المللی خود و لغو تمامی سهمیه بندی‌های جنسیتی که تبعیض علیه زنان در ایران را تعمیق می‌کنند، انجام دهند.

یافته‌های تحقیق سازمان عدالت برای ایران که از میان داده‌های مربوط به بیش از ۲۲۸۰۰ رشته دانشگاهی دولتی روزانه (رایگان) استخراج شده، درباره ظرفیت رشته‌های دانشگاهی در سال تحصیلی ۱۳۹۱-۹۲ نشان می‌دهد سهمیه زنان در رشته‌های مهندسی نفت (اکتشاف نفت)، مهندسی نفت (استخراج نفت)، مهندسی راه آهن، مدیریت اطلاعات و ارتباطات، کاردانی فوریت‌های پزشکی، کاردانی تکنولوژی تولیدات دامی، کاردان فنی مکانیک (تأسیسات آبرسانی و گازرسانی)، کاردانی فنی برق (قدرت)، کاردانی تربیت بدنی و علوم ورزشی (مربیگری)، علوم قضایی، علوم سیاسی (مطالعات امنیتی)، علوم انتظامی، علوم اجتماعی (مطالعات امنیتی) و ادیان و مذاهب صفر شده است.

این ممنوعیت‌ها، باعث تبعیض جدی علیه زنان در دسترسی به بسیاری از صندلی‌های دانشگاهی شده است. به عنوان مثال، در رشته کاردانی فوریت‌های پزشکی، ۱۳۶۰ صندلی دانشگاهی به مردان و صفر صندلی به زنان اختصاص یافته است.

این مطالعه که بر روی ظرفیت دانشگاهی دولتی و رایگان در سال تحصیلی جاری صورت گرفته همچنین نشان می‌دهد دانشگاه‌هایی که به نهادهای دولتی وابسته‌اند و دانشجویان آن،

پس از پایان تحصیل، به شکلی تضمین شده به استخدام دولت در می آیند، در بیشتر رشته ها، پذیرش زنان را متوقف کرده اند یا بسیار کاهش داده اند و به این ترتیب، فرصتهای استخدام دولتی زنان در سازمان های دولتی به طرز چشمگیری کاهش یافته است. به عنوان مثال، دانشگاه صنعت نفت که وابسته به وزارت نفت ایران است، امسال در هیچیک از رشته های خود (مهندسی ایمنی بازرسی فنی، مهندسی برق کنترل، مهندسی شیمی، مهندسی شیمی، مهندسی مکانیک، مهندسی نفت استخراج نفت، مهندسی نفت اکتشاف نفت، مهندسی نفت بهره برداری از منابع نفت، مهندسی نفت مخازن نفت، حسابداری، مدیریت بازرگانی، مدیریت صنعتی) دانشجوی دختر قبول نکرد.

به این ترتیب، دسترسی آزادانه و برابر زنان به اشتغال که از جمله حقوق بنیادین انسان است، در بازار کار دولتی در ایران، به شکلی موثر، کاهش یافته است. اما این فقط بازار کار دولتی نیست که با اعمال سهمیه ها، فرصتهای شغلی زنان در آن محدود شده بلکه در بازار کار خصوصی نیز سهمیه هایی که به خصوص در رشته های تجربی و ریاضی وضع شده، باعث مردانه تر شدن بسیاری از رشته ها و کمبود نیروی متخصص زن در آنها خواهد شد. به بیان دیگر، علاوه بر رشته هایی که ورود زنان به آن کاملاً ممنوع شده، در بسیاری از رشته ها، با وضع سهمیه بندی های جنسیتی، حق زنان برای برخورداری آزادانه و برابر از تحصیلات عالی و پس از آن، اشتغال و ورود به بازار کار، به شکلی نگران کننده، نقض شده است.

به عنوان مثال، در ۱۰۰ رشته از رشته های گروه علوم تجربی نیز سهمیه بندی جنسیتی، تبعیض های نگران کننده ای علیه زنان اعمال شده است. مثلاً در رشته دامپزشکی، از کل ۴۹۴ نفر ظرفیت، ۲۶۳ صندلی برای مردان حفظ شده و زنان می توانند تنها برای قبولی در ۲۳۱ صندلی باقیمانده با مردان رقابت کنند. این در حالی است که نزدیک به ۶۸ درصد تعداد شرکت کنندگان گروه علوم تجربی را زنان تشکیل می داده اند و در صورت عدم اعمال سهمیه تبعیض آمیز از کل ۴۹۴ نفر ظرفیت رشته دامپزشکی، ۳۵۶ نفر زن امکان ورود به این رشته را داشته اند.

در رشته های گروه ریاضی و فیزیک نیز، در ۶۰ رشته، از جمله رشته های مهندسی عمران، مهندسی مکانیک، مهندسی کشاورزی و مهندسی مواد، سهمیه بندی جنسیتی به شکل آشکار، فرصت زنان برای تحصیل در این رشته ها را کاهش می دهد. تنها در رشته مهندسی معدن، از کل ظرفیت ۵۹۰ دانشجو در کل ایران، ۴۸۸ صندلی (۸۲ درصد) به مردان اختصاص یافته و زنان می توانند تنها در ۱۰۲ صندلی باقیمانده با مردان داوطلب، رقابت کنند.

یافته های تحقیق عدالت برای ایران نشان می دهد در رشته علوم انسانی، جهت سهمیه بندی ها به شکلی بوده که در ۵۸ رشته از رشته های علوم انسانی، از ورود بیش از ۵۰ درصد زنان (به طور میانگین) به این رشته ها جلوگیری می شود. این در حالی است که نزدیک به ۶۳ درصد شرکت کنندگان در کنکور علوم انسانی، زن بوده اند.

در رشته های گروه هنر، تحصیل زنان در رشته های تلویزیون و هنرهای دیجیتال، کارشناسی فرش، مرمت و احیای بناهای تاریخی با محدودیت نگران کننده ای مواجه شده است. به عنوان مثال، در رشته تلویزیون و هنرهای دیجیتال تنها ۲۰ درصد از سهمیه موجود به زنان اختصاص داده شده است.

در رشته های گروه زبانهای خارجی نیز اعمال سهمیه بندی، سقف های تبعیض آمیز برای زنان ایجاد کرده است. به عنوان مثال، در رشته زبان آلمانی، تنها ۳۵ درصد به زنان سهمیه داده شده است. این در حالی است که بیش از ۷۷ درصد از داوطلبان در گروه زبانهای خارجی، زن هستند.

در عین حال، یافته های تحقیق ما نشان می دهد که به موازات سیاست سهمیه بندی جنسیتی که ورود زنان به برخی رشته ها را ممنوع و به برخی دیگر را محدود کرده است، و باعث مردانه شدن فضای برخی از رشته های دانشگاهی و به تبع آن محیط های کاری آینده خواهد شد، سیاست دیگری نیز در سال تحصیلی جاری به کار گرفته شده که می تواند از آن، به تفکیک جنسیتی یا زنانه- مردانه کردن دانشگاهها نام برد. در اجرای این سیاست، بسیاری از دانشگاهها، ظرفیت سالانه خود را تقسیم کرده و در نیم ترم اول سال، فقط از یک جنس و در نیم ترم دوم سال، فقط از جنس دیگر دانشجو برداشته اند. به این ترتیب، دختران و پسران در

آن رشته‌ها به دلیل تفاوت زمان ورود به دانشگاهها، در کلاسهای یکسان و مختلط حضور نخواهند داشت و کلاسها و به تبع آن رشته‌ها، از نظر جنسیتی زنانه و مردانه خواهد شد.

به عنوان مثال، دانشگاه لرستان - خرم‌آباد، در رشته روانشناسی عمومی، در یک نیم‌ترم فقط دانشجوی مرد و در نیم‌ترم بعدی فقط دانشجوی زن پذیرش کرده است. دانشگاه زابل نیز در نیم‌ترم اول، در رشته زبان و ادبیات فارسی فقط دانشجوی زن و در نیم‌ترم دوم فقط دانشجوی مرد پذیرش کرده است. در عین حال، در اجرای همین سیاست تفکیک جنسیتی، برخی از رشته‌ها در برخی از دانشگاهها، فقط زنانه و یا فقط مردانه شده‌اند. به این ترتیب، اگرچه تعداد کل پذیرفته شدگان زن و مرد، تفاوت جدی در این رشته‌ها نکرده اما فضاهای درسی در این رشته‌ها، از نظر جنسیتی، تفکیک شده‌اند. به عنوان مثال، در حالی که تا سال گذشته، هر دو دانشگاه اصفهان و شهید چمران اهواز، در رشته علوم سیاسی زنان و مردان را پذیرش می‌کردند، امسال، دانشگاه اصفهان فقط مردان و دانشگاه شهید چمران اهواز، فقط زنان را در این رشته می‌پذیرد. این سیاست، نه تنها فضاهای دانشگاهی را به لحاظ جنسیتی تفکیک خواهد کرد بلکه با در نظر گرفتن شرایط فرهنگی جامعه ایران، دسترسی زنان به دانشگاهها را باز هم بیشتر کاهش خواهد داد. به عنوان مثال، یک دختر اصفهانی که تا سال گذشته، در صورت علاقه مند بودن به تحصیل در رشته علوم سیاسی می‌توانسته در شهر خودش به دانشگاه برود، امسال، با مردانه شدن رشته علوم سیاسی در دانشگاه اصفهان، در صورت قبول شدن در دانشگاه اهواز که کیلومترها تا محل سکونت خانواده وی فاصله دارد، ممکن است با مخالفت خانواده برای رفتن به یک شهر دور، از تحصیل در این رشته باز بماند. در حالی که چنین مخالفتی در مورد اقامت دانشجوی پسر در شهری دور از محل زندگی خانواده، کمتر پیش می‌آید.

اگرچه هنوز برای ارائه ارزیابی جامعی از تمامی تاثیرات منفی بلند مدت اجرای سیاستهای سهمیه بندی و تفکیک جنسیتی آموزش عالی بر زندگی زنان ایرانی زود است، اما تحقیق اولیه عدالت برای ایران نشان می‌دهد جراحی‌ای جدی از سوی مقامات و دولت ایران در حال انجام است که به غیبت زنان از تعداد قابل توجهی از فضاهای آموزش عالی و اشتغال و در نتیجه

زنانه- مردانه کردن مشاغل و محیط‌های کاری خواهد انجامید. این در حالی است که هم‌اینک نیز شکاف جنسیتی عمیقی در بازار کار ایران وجود دارد و تنها ۱۳ درصد زنان شاغل هستند.

اعمال سیاست‌های سهمیه بندی و تفکیک جنسیتی در آموزش عالی، برخلاف تعهدات بین المللی جمهوری اسلامی به خصوص ماده ۱۳ میثاق بین المللی حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است که دولتهای امضا کننده را مکلف به فراهم کردن شرایط دسترسی برابر به آموزش عالی برای همگان می کند و نیز ماده ششم همین میثاق که اصل حق اشتغال برابر و بدون تبعیض را به رسمیت شناخته است. این سیاستها حتی اصل ۲۸ و ۳۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی را که درباره حق اشتغال و حق دسترسی به امکانات آموزش عالی است را نقض می کند.

”واقعیت این است که سیاستهای کلان مدیریتی- آموزشی جمهوری اسلامی، مانند سایر عرصه های اجتماعی، بر پایه های اولاً: اقتصاد نفتی- رانتی و فساد همزاد آن، و دوماً: سیستم ارزشی واپسگرا و خرافی قرار دارد که با مشکلات جدی برای اجرا در قرن بیست و یکم روبرو شده است. مبنای فکری- اعتقادی جمهوری اسلامی در ارتباط با زنان نیز بر تبعیض جنسیتی و مرد سالاری استوار است و تلاش و تبلیغ پر هزینه آنها برای جا انداختن و همگانی کردن الگو و تصور خود از زن به عنوان ” زن خانه دار” در مقابل واقعیت‌های دنیای مدرن نتیجه ای به بار نیاورده است. در این زمینه باید از مبارزات و تلاشهای پیگیر زنان ایران در ۳۹ سال گذشته برای پاسداری از دستاوردهای تاریخی- فرهنگی خود یاد کرد و آنرا ارج گذاشت.

نسبت ۶۰ درصدی زنان در دانشگاهها و موفقیت آنها در رشته های ”مردانه” و ورودشان به بازار کار، برای حکومت درد سر ساز شده است و به نظر میرسد چاره کار را در روانه کردن دختران از دانشگاه به خانه دیده اند تا هم به الگوی ”زن خانه دار” خود نزدیک شوند و هم ”راه حلی” برای پایین آوردن نرخ بالای بیکاری در اقتصاد بحران زده خود پیدا کنند. آنها این مهم را نادیده گرفته اند که مشکل عدم توازن در بازار کار و ناهماهنگی بین برونداد نظام دانشگاهی و نیازهای بخشهای تولیدی، خدماتی و پژوهشی جامعه به بی توجهی در برنامه ریزی و سیاست گذاری در امر آموزش برمیگردد و ارتباطی با افزونی جمعیت دانشجویان دختر ندارد.”

شیرین عبادی فعال حقوق بشر و برنده جایزه صلح نوبل نیز به موضوع تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌های ایران می‌پردازد. او می‌گوید: مدتهاست که برخورد با دانشجویان به صورتهای گوناگونی صورت می‌گیرد. او برای نمونه به دانشجویان ستاره دار و همچنین به محرومیت از تحصیل پیروان دین بهائیت اشاره کرد و گفت: ”گویا دستهای پنهانی در کار است که مانع تعالی جوانان این مرزوبوم شود. به صورتهای مختلف دانشجویان را از تحصیل باز میدارند. به کوچکترین چیزی یک دانشجو را ستاره دار میکنند که این به معنای آن است که امکان ادامه تحصیل را از او می‌گیرند.“

او در مورد وضعیت جوانان پیرو آیین بهایی اشاره کرد و اینکه جوانان بهایی از ابتدای انقلاب تا کنون نتوانستند به دانشگاه

بروند. این فعال حقوق بشر و برنده جایزه نوبل سپس به دخالت وزارت اطلاعات در روند گزینش دانشجویان در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا اشاره کرد و ادامه داد. ”طبق آیین نامه ای که شورای انقلاب فرهنگی مدتهاست تصویب کرده است تحصیلات مقطع کارشناسی ارشد و دوره دکترا مستلزم اخذ مجوز از وزارت اطلاعات است. یعنی بعد از اینکه دانشجویی در کنکور ورودی در این مقطع قبول میشود از وزارت اطلاعات استعلام میکنند که آیا ادامه تحصیل این دانشجو بلامانع است یا خیر و وزارت اطلاعات طبق آییننامه یک ماه فرصت دارد که پاسخ بدهد.“

شیرین عبادی اعمال تفکیک جنسیتی در دانشگاهها را محدودیتی دانست که علاوه بر سایر محدودیتها بر دانشجویان ایرانی بار کرده اند. او می‌گوید: ”بسیاری از رشته ها را مخصوص پسرها کرده اند. در سال جاری ۳۶ دانشگاه، تحصیل در ۷۷ رشته دانشگاهی را مخصوص پسران اعلام کردند که این محدودیتی است برای دختران. من طی نامه ای این مسئله را به سازمان ملل متحد و گزارشگرهای ویژه اطلاع دادم که امیدوارم ترتیب اثر داده شود.“

عبادی تفکیک جنسیتی در دانشگاهها را تهدیدی برای دختران و در جهت محدود ساختن آنها دانست و پرسید این محدودیتها برای دختران از چه رو است. او در پاسخ به گسترش یافتن جنبش فمینیستی در ایران اشاره کرد و گفت: ”باید بگویم جنبش فمینیستی به تدریج در ایران قویتر و قویتر میشود و حتا زنان منسوب به بنیادگرایان و خانواده های سنتی را هم در بر

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

میگیرد. همگان بر این اتفاق هستند که قوانین تبعیض آمیزی که جمهوری اسلامی تصویب کرده باید تغییر کند و جمهوری اسلامی در ردیف اول مخالفین خودش زنان را میبیند و به آنها مختلف سعی میکند که این جنبش را تضعیف کند. خصوصاً زمانی که جنبش زنان با جنبش دانشجویی و جنبش دموکراسی خواهی یا جنبش سبز و همچنین جنبش کارگری گره میخورد. یکی از محدودیتهایی که برای زنان ایجاد می کنند آن است که کمتر تحصیل کنند برای آنکه کمتر زبان درازی کنند و به حکومت اعتراض کنند.



روایت دانشجویان ستاره دار

فعالیت دانشجویی در ایران همیشه با هزینه‌ی زیادی همراه بوده است. محرومیت از تحصیل یا همان ستاره دار شدن، آینده‌دهها دانشجوی منتقد و فعال را دگرگون کرده است. برخی از

دانشجویانی که در بیش از ۱۰ سال گذشته در ایران به خاطر فعالیت‌های سیاسی از تحصیل محروم شده‌اند، هنوز نتوانسته‌اند به کلاس‌های درس خود برگردند.

بحث درباره دانشجویانی که از آن‌ها به عنوان "دانشجویان ستاره‌دار" یاد می‌شود در کارزارهای انتخابات ریاست جمهوری گذشته نیز مورد توجه قرار گرفت.

به تازگی نیز حسن روحانی در اولین اجلاس ملی گزارش پیشرفت‌ها و راهکارهای رفع موانع تحقق حقوق شهروندی خطاب به وزیر علوم گفت: «بگذاریم فضای دانشگاه آزاد باشد. همین‌جا به آقای دکتر غلامی می‌گوییم دانشجوی ستاره‌دار نباید داشته باشیم.»

منصور غلامی، وزیر علوم ایران پیش از این مدعی شده بود که دانشجوی ستاره‌دار "به آن معنایی که وجود دارد" نداریم. این سخنان اعتراض برخی دانشجویان ستاره‌دار را در پی داشت. مجید دری و مهدیه گلرو از جمله کسانی بودند که در اعتراض مقابل وزارت علوم تحصن کردند و پس از سه روز موفق به دیدار با غلامی شدند.

وبسایت خبرآنلاین روز چهارشنبه ۶ دی (۲۸ سپتامبر ۲۰۱۷) گفت‌وگوی فاطیما فردوس، با ۵ دانشجوی محروم از تحصیل را منتشر کرده است. در ادامه بخش‌هایی از مصاحبه با مجید دری و مهدیه گلرو را بخوانید.

مجید دری؛ پنج سال حبس، ۱۰ سال محرومیت از تحصیل

مجید دری، دانشجوی ورودی ۱۳۸۴ دانشگاه علامه تهران و عضو انجمن اسلامی این دانشگاه، در سال ۱۳۸۶ از تحصیل محروم شد. محرومیت او تا سال ۱۳۸۸ ادامه داشت و همزمان با اعتراضات به نتایج جدل‌انگیز انتخابات ریاست جمهوری در ایران روانه زندان شد. او که از حامیان مهدی کروبی در انتخابات بود، پس از تحمل ۵ سال حبس و تبعید در سال ۱۳۹۳ آزاد شد. دانشگاه علامه او را به خاطر "غیبت غیرموجه" اخراج کرده بود.

او می‌گوید در سال ۱۳۸۶ و همزمان با دولت محمود احمدی‌نژاد بیش از ۵۰ دانشجو همزمان حکم تعلیق دریافت کردند. دری هم به ۴ ترم محرومیت از تحصیل محکوم شده بود.

پس از آزادی از زندان و با وجود تغییر دولت و وزیر علوم امکان بازگشت او به دانشگاه مهیا نشد: «دانشگاه پیام نور هم نتوانستم بروم چون ریز نمرات می خواستند و من هیچ مدرکی نداشتم. در دانشگاه آزاد هم چون پرونده‌ام در دانشگاه علامه باز بود نمی توانستم شرکت کنم.» او می افزاید: «تنها چیزی که برای من از علامه ماند وامی بود که از آنها گرفته بودم و به پدرم پیام می دادند که اگر باقیمانده‌اش را پرداخت نکند حقوق بازنشستگی را قطع خواهیم کرد. هزینه‌ای که در کل ۲۰۰ هزار تومان بود.»

مهدیه گلرو؛ قبولی در علامه، فارغ التحصیلی از پیام نور

یکی از ۵۰ نفری که سال ۱۳۸۶ در دانشگاه علامه تعلیق شد، مهدیه گلرو بود. رئیس وقت دانشگاه تهدید کرده بود همه دانشجویانی که در انتخابات انجمن اسلامی کاندیدا شوند را تعلیق خواهد کرد.

مهدیه گلرو هم یکی از دانشجویانی بود که در این روند ستاره‌دار شد: «من ترم ۸ بودم و ۱۱ واحد بیشتر نمانده بود و زمان امتحانات نتوانستم شرکت کنم و اصرار داشتند که من ممنوع‌الورود باشم؛ چون آن ترم درسم تمام می شد و دیگر نمی توانستند من را اذیت کنند و باید همان ترم مانع حضور من در امتحان‌ها می شدند. دو ترم هم به خاطر تجمع و سخنرانی مراسم ۱۶ آذر تعلیق شدم تا به سال ۸۸ رسید.»

گلرو نیز پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ بازداشت شد و حدود سه سال را در زندان سپری کرد. در این زمان از دانشگاه اخراج شد: «دلیل اخراج هم غیبت غیرموجه بود که من زندان بودم و نمی توانستم پیگیری کنم. متأسفانه پیگیری‌ها هم جواب نداد و هیچ سرپرست و وزیری نبوده که در این ۴ سال با او پیگیری نکرده باشم.»

او با اشاره به مخالفت رییس دانشگاه علامه با بازگشت او به دانشگاه برای گذراندن ۱۱ واحد درسی افزود: «من با سختی بسیار توانستم ریز نمراتم را بگیرم و در دانشگاه پیام نور خارج از تهران تطبیق واحد دادم و یک ترم درس خواندم و مدرک لیسانسم را توانستم از دانشگاه پیام نور بگیرم.»

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

گلو پس از پایان کسب مدرک کارشناسی در امتحان کارشناسی ارشد شرکت کرد و علی‌رغم قبولی به دلیل ستاره‌دار شدن ثبت‌نام نشد: «در کارنامه‌ام نقص پرونده درج شده بود و اصلاً فکر نمی‌کردم این روند ادامه پیدا کند... گفتند نامه‌ای روی پرونده من هست که تو را مردود علمی اعلام کنیم ولی چون رتبه خوبی داشتی ما نقص پرونده زدیم تا شاید بتوانی پیگیری کنی.»

دانشگاه الزهرا در شهریورماه امسال از مهدیه گلو برای ثبت‌نام دعوت کرد اما بعداً به او اعلام شد به علت ستاره‌دار بودن نمی‌توانند ثبت‌نام را تکمیل کنند.

این دانشجوی ستاره‌دار گفت که پس از شنیدن سخنان منصور غلامی، وزیر علوم دولت دوم حسن روحانی، مبنی بر نبودن دانشجوی ستاره‌دار، سه روز مقابل وزارت علوم دست به تحصن زده است.

مهدیه گلو افزود: «خانم سعیدی نماینده مجلس من را به مجلس دعوت کردند و در کمیسیون حقوق شهروندی شرکت کردم. بسیاری از نماینده‌ها همراهی کردند و از ما خواستند دو هفته تحصن را توقف کنیم تا مشکل ما را حل کنند و آقای غلامی هم این قول را به آقای دری دادند و امیدوارم این مسئله حل شود و هیچ‌کس دیگر از حق تحصیل محروم نشود.»



وقتی سهم دانشجویان از تحصیل تنها یک مدرک می‌شود.

چشم نیوز: : در گذشته برخی رشته‌ها مانند کشاورزی و ادبیات وضعیت خوبی نداشتند و بیشتر فارغ التحصیلان بیکار به این رشته‌ها اختصاص داشت اما اکنون حتی در بهترین رشته

ها نظیر پزشکی و حقوق هم بیکاری رخنه پیدا کرده است به طوری که موجب شده تعدادی از این فارغ التحصیلان در مشاغل غیرمرتبط با رشته شان مشغول به کار شوند.

به گزارش چشم نیوز، معضل بیکاری اکنون به یکی از اصلی ترین مشکلات جوانان و خانواده های آنان بدل شده است به طوری که شاید بتوان گفت دغدغه اصلی جوانان و خصوصا فارغ التحصیلان دانشگاهی داشتن شغلی ثابت و مرتبط و حتی غیرمرتبط با رشته تخصصی شان است.

متأسفانه عدم اشتغال نیروی انسانی متخصص در جامعه، خود به معضلی اساسی برای کشور تبدیل شده است و بیکاری در بین این قشر طی سالهای اخیر شاید به نامطلوب ترین وضعیت خود رسیده باشد.

اشتغال یکی از اساسی ترین نیازهای جوانان است به طوری که با وجود معضل اشتغال شاهد به وجود آمدن مشکلات دیگری در جامعه خواهیم بود که نمونه آن عدم ازدواج و تشکیل خانواده در جوانان، مشکلات اخلاقی و رفتاری، طلاق، افسردگی و ... است بنابراین اشتغال نقشی اساسی در زندگی یک فرد ایفا می کند و این معضل زمانی بیشتر آزار دهنده می شود که افراد تحصیل کرده و متخصص را درگیر می کند، چیزی که اکنون شاهد آن هستیم.

بر همین اساس گفتگویی را با چند تن از فارغ التحصیلان دانشگاهی انجام دادیم که در پی می آید:

رضا ۳۵ ساله فارغ التحصیل کارشناسی ارشد عمران در این باره می گوید: زمانی که من دانشگاه قبول شدم آن هم رشته عمرن فکر می کردم حتما بلافاصله پس از فارغ التحصیلی جذب کار می شوم اما اکنون با وجود اینکه ارشدم را هم گرفته ام بیکارم و به ناچار به شغل آزاد روی آورده ام.

وی می افزاید: به نظر من دلایل زیادی وجود دارد که موجب می شود یک فرد دانشگاهی بعد از اتمام تحصیلات بیکار باشد و یکی از آنها که البته طی سالهای اخیر شاهدش هم بوده ایم

رشد بی رویه تعداد دانشگاه ها و به تبع افزایش دانشجویان و فارغ التحصیلان است یعنی به نوعی بازار کار از رشته ها اشباع می شود و طبیعتاً افراد زیادی که شاید واقعا تخصص کافی هم داشته باشند به دلایلی بیکار می مانند.

صادق ۳۰ ساله کارشناس کامپیوتر هم می گوید: من نتوانستم در اداره ای دولتی استخدام شوم اما بنا به تخصصم توانستم به تازگی یک مغازه خدمات اینترنت و کامپیوتر اجاره کنم و از این راه کسب درآمد می کنم.

وی می افزاید: البته من با وجود اینکه از دانشگاه صنعتی و با معدلی خوب هم فارغ التحصیل شدم انتظار داشتم که در اداره و یا شرکتی معتبر استخدام میشدم اما هر آزمون استخدامی شرکت کردم قبول نشدم چون ظرفیت پذیرش خیلی کم بود .

این جوان ادامه می دهد: بیکاری بعد از فارغ التحصیلی آن هم برای یک پسر واقعا سخت است چرا که هزینه اداره زندگی با مرد است، من خودم نتوانسته ام هنوز ازدواج کنم چون وضعیت مالی خوبی ندارم و در واقع جرات نمی کنم که به خواستگاری بروم و تازه از مشکلات بعدش واهمه دارم که نکند به دلیل کمبود درآمد به مشکل برخورم. واقعا دولت باید به فکر ما جوانان باشد که بیکاری دیگر برایمان طاقت فرسا شده است؛ ما جوانان نیروهای انسانی تازه نفس یک کشور هستیم و می توانیم سهمی عظیم در جامعه داشته باشیم باید برایمان فکری شود که انرژی و سرمایه و تخصصمان هدر نرود و بتوانیم سهمی در پیشرفت و تعالی کشور عزیز و اسلامی مان داشته باشیم.

مریم ۲۸ ساله و کارشناس ادبیات هم می گوید: به نظر من اکنون دیگر مدرک داشتن یک ارزش جهت جذب به کار به شمار نمی رود چرا که تعداد فارغ التحصیلان دانشگاهی اینقدر زیاد است که در هر رشته ای هزاران جوان بیکار داریم و تنها کسانی جذب بازار کار می شوند که خیلی خوش شانس باشند وگرنه یا باید بیکار باشند یا دنبال شغل آزاد که آن هم سرمایه می خواهد، اگرچه من خیلی از فارغ التحصیلان را می شناسم که چاره ای جز مسافركشی ندارند و این واقعا دردآور است که نتوان در رشته تخصصی مشغول به کار شد یعنی این همه تلاش و درس خواندن هیچ...

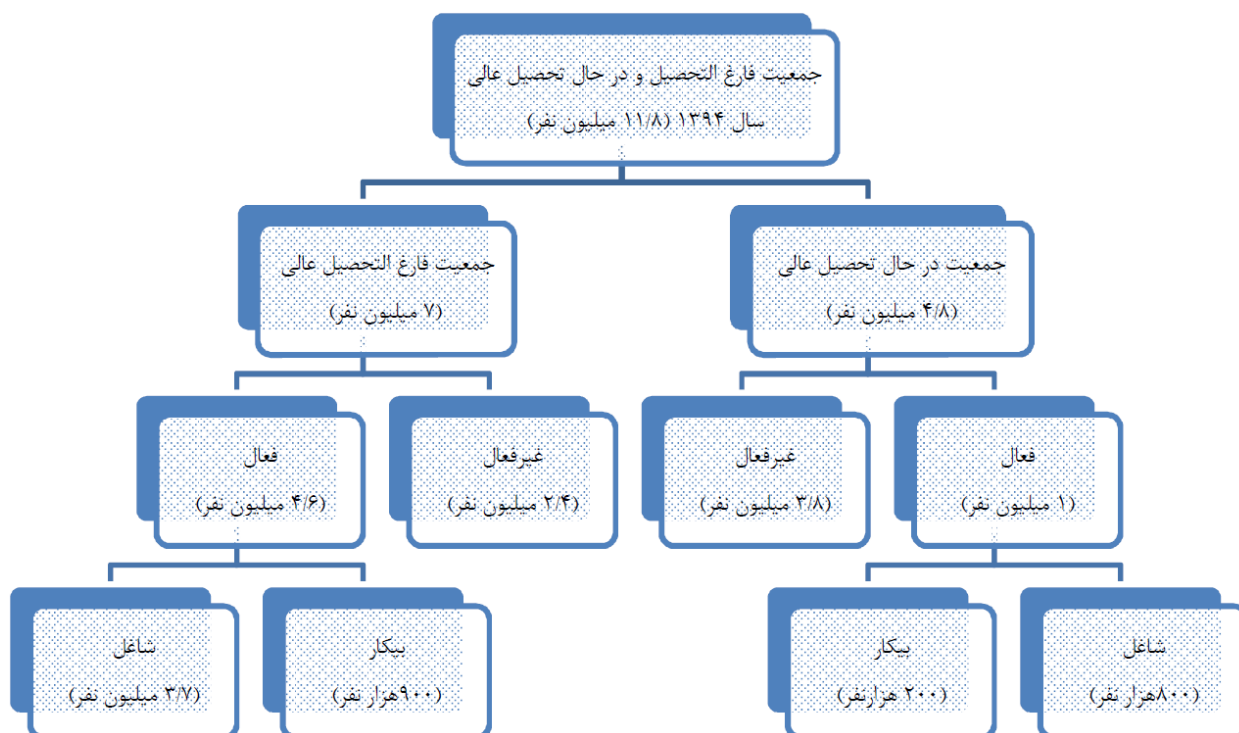
شیما شکری مدرس دانشگاه هم بر این باور است که وضعیت بیکاری در بین فارغ التحصیلان بسیار بد است و روز به روز هم بر این آمار اضافه می شود و مهمترین مساله این است که دولت بایستی فکری برای اشتغال جوانان این نیروهای آماده به کار بکند .

وی می افزاید: به نظر من بایستی یک سیاست درست در این باره در پیش گرفته شود؛ مثلاً شاید حذف رشته های دارای تقاضای کم بازار و پذیرش محدود دانشجوی یکی از این موارد باشد.

این مدرس دانشگاه می گوید: در گذشته برخی رشته ها مانند کشاورزی و ادبیات وضعیت خوبی نداشتند و بیشتر فارغ التحصیلان بیکار به این رشته ها اختصاص داشت اما اکنون حتی در بهترین رشته ها نظیر پزشکی و حقوق هم بیکاری رخنه پیدا کرده است به طوری که موجب شده تعدادی از این فارغ التحصیلان در مشاغل غیرمرتبط با رشته شان مشغول به کار شوند.

شکری با اشاره به آموزش های دانشگاهی خاطرنشان می کند: باید دانشگاه ها به آموزش های صحیح و علمی دانشجویان توجه کافی داشته باشند و با تقویت مهارت کارآفرینی در جوانان موجب شوند که یک دانشجوی پس از اتمام تحصیلات نه فقط به دنبال آگهی استخدام که خودش بتواند یک کارآفرین باشد تا هم معضل بیکاری کم شود و رونق اقتصادی در کشور صورت گیرد که اگر بتوانیم به این سمت پیش برویم بسیار مطلوب است.

وی در پایان می گوید: به نظر من یکی دیگر از عوامل بیکاری فارغ التحصیلان به عدم تخصص آنان برمی گردد ضمن اینکه تعداد زیاد فارغ التحصیلان را هم نباید نادیده گرفت؛ در واقع مدرک گرایی یکی از این دلایل است و متأسفانه با افزایش زیاده از حد دانشگاه ها و رشته ها افراد تنها به دلیل کسب مدرک علمی و به قولی کلاس اجتماعی وارد دانشگاه می شوند و از درس و دانشگاه تنها یک مدرک عایدشان می شود(حالا هر رشته ای و از هر دانشگاهی که باشد، باشد!!) نه تخصص و نه توانایی حرفه ای که خود موجب خیلی عظیم بیکاران دانشگاهی می شود که بایستی این رویه تصحیح گردد و رشته های غیر ضروری حذف شده و به کیفیت آموزش توسط اساتید و دانشگاه ها توجه بیشتری شود.



جدیدترین آمار اشتغال و بیکاری دانشجویان و فارغ التحصیلان

در جمعیت در حال تحصیل آموزش عالی کشور، ۸۰۰ هزار نفر شاغل و ۲۰۰ هزار نفر بیکار هستند؛ همچنین در بین ۷ میلیون فارغ التحصیلان سال ۹۴ نیز، ۳،۷ میلیون شاغل و ۹۰۰ هزار نفر بیکار هستند.

به گزارش خبرنگار مهر، بیکاری فارغ التحصیلان در سال‌های اخیر از اهمیت خاصی برخوردار شده است. این موضوع زمانی به یک چالش اساسی تبدیل شد که کشور با رشد روز افزون جمعیت دارای تحصیلات عالی که به نوبه خود نتیجه افزایش بیش از حد ظرفیت دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی بود، مواجه شد.

در عین حال افزایش ظرفیت دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، منجر به عدم تعادل بین فرصت‌های شغلی موجود و نیاز واقعی بازار کار و جمعیت فارغ التحصیل دانشگاهی شده است.

وزارت کار نیز در تازه ترین مطالعه و گزارش از وضعیت بازار کار جمعیت فارغ التحصیل دانشگاهی اعلام کرد: اغلب سیاسیون و بعضاً کارشناسان در خصوص آمار تعداد دانش آموختگان دانشگاهی که تمایل به حضور در بازار کار دارند همواره دچار خطا هستند و می‌پندارند که تمام دانش آموختگان دانشگاهی وارد بازار کار خواهند شد در حالیکه تعداد زیادی از آنان به ویژه زنان تمایلی برای فعالیت اقتصادی ندارند و تعداد زیادی هم همزمان با تحصیل به کار اشتغال دارند.

آیا همه فارغ التحصیلان دانشگاهی بیکار و جویای کار هستند؟

بر اساس تازه ترین اطلاعات از وضعیت «بیکاری فارغ التحصیلان»، جمعیت فارغ التحصیل و در حال تحصیل دانشگاهی سال ۹۴ معادل ۱۱ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر برآورد شده است که از این میزان ۴,۸ میلیون نفر در حال تحصیلی و ۷ میلیون نفر نیز جمعیت فارغ التحصیل هستند.

از ۴ میلیون و هشتصد هزار نفر که در حال تحصیل هستند حدود ۸۰۰ هزار نفر (۱۷ درصد) ضمن تحصیل دارای فعالیت اقتصادی بوده و شاغل هستند. همچنین بخشی از جمعیت در حال تحصیل و فارغ التحصیل دانشگاهی از نظر اقتصادی غیرفعال هستند و در جستجوی شغل نیستند.

بر اساس همین آمار در بین جمعیت ۷ میلیونی فارغ التحصیل، ۳,۷ میلیون نفر شاغل و ۹۰۰ هزار نفر بیکار هستند. ضمن اینکه ۲,۴ میلیون نفر از فارغ التحصیلان در جمعیت غیرفعال اقتصادی قرار دارند که جزو جمعیت بیکار جویای کار محسوب نمی شوند.

۸۵۰ هزار فارغ التحصیل دانشگاهی

بنابه آمار آموزش عالی در سال تحصیلی ۹۴-۹۳ تعداد فارغ التحصیلان دانشگاهی حدود ۸۵۰ هزار نفر است و این باور اشتباه وجود دارد که همه این افراد به خیل افراد بیکار اضافه می

شوند در حالیکه بخشی از این افراد تمایلی برای ورود به بازار کار ندارند و از نظر اقتصادی غیر فعال هستند یعنی بیکار جویای کار نیستند.

۳۴ درصد فارغ التحصیلان «بیکار جویای کار» نیستند

بر اساس بررسی انجام شده توسط پژوهشکده آمار ایران، حدود ۳۴ درصد از افراد فارغ التحصیل عالی از نظر اقتصادی غیرفعال هستند. ۷۱ درصد از افراد فارغ التحصیل عالی غیر فعال را زنان و ۲۹ درصد را مردان تشکیل می دهند. ۳۲ درصد از این افراد دارای مدرک کاردانی، ۶۲ درصد دارای مدرک کارشناسی و ۶ درصد دارای مدرک کارشناسی ارشد و بالاتر هستند.

با استفاده از این نتایج می توان گفت از ۷ میلیون نفر فارغ التحصیل عالی که از آمارگیری نیروی کار سال ۱۳۹۴ برآورد شده است حدود ۲,۴ میلیون نفر از نظر اقتصادی غیر فعال هستند که از این تعداد ۱,۷ میلیون نفر به زنان و ۷۰۰ هزار نفر به مردان اختصاص دارد. همچنین برآورد فارغ التحصیلان غیر فعال در مقاطع کاردانی، کارشناسی و کارشناسی ارشد و بالاتر بترتیب ۷۵۰ هزار، ۱,۵ میلیون نفر و ۱۵۰ هزار نفر است.

همچنین بر همین اساس می توان گفت از ۸۵۰ هزار نفر فارغ التحصیل دانشگاهی سال تحصیلی ۹۴-۹۳ حدود ۲۹۰ هزار نفر (۳۴ درصد) از نظر اقتصادی غیر فعال هستند.

از طرفی در گروه زنان ۵۲ درصد از زنان، فارغ التحصیل دانشگاهی و در گروه مردان ۱۹ درصد از مردان، فارغ التحصیل دانشگاهی غیر فعال هستند که نشان می دهد تمایل زنان فارغ التحصیل برای ورود به بازار کار کمتر از مردان فارغ التحصیل است.

همچنین سهم افراد غیرفعال اقتصادی که دارای مدرک کاردانی هستند از کل فارغ التحصیلان مدرک کاردانی ۴۲ درصد، سهم افراد غیرفعال اقتصادی که دارای مدرک کارشناسی هستند از کل فارغ التحصیلان مدرک کارشناسی ۳۴ درصد و سهم افراد غیرفعال اقتصادی که دارای

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

مدرک کارشناسی ارشد و بالاتر هستند از کل فارغ التحصیلان مدرک کارشناسی ارشد و بالاتر ۱۹ درصد است.

این آمار نشان می دهد نسبت فارغ التحصیلان غیر فعال کاردانی از کل فارغ التحصیلان دانشگاهی دارای مدرک کاردانی بیشترین سهم را دارد و علت آن تمایل افراد دارای مدرک تحصیلی پایین تر برای ادامه تحصیل است.

۱۷ درصد دانشجویان شاغل هستند.

بخشی از افراد فارغ التحصیل دانشگاهی خصوصا کسانی که دارای مدرک کارشناسی ارشد و دکتری هستند قبل از فارغ التحصیل شدن، ضمن تحصیل شاغل هستند. بر اساس بررسی انجام شده توسط پژوهشکده آمار ایران، نسبت اشتغال یعنی سهم دانشجویان شاغل از کل دانشجویان حدود ۱۷ درصد است.

۷۹ درصد از دانشجویان شاغل به مردان و ۲۱ درصد به زنان اختصاص دارد. همچنین سهم دانشجویان شاغل در دوره های تحصیلی کاردانی، کارشناسی و کارشناسی ارشد و بالاتر از کل دانشجویان به ترتیب ۲۰، ۴۵ و ۲۶ درصد است.

با احتساب سهم های مزبور برای دانشجویان سال تحصیلی ۹۳-۹۴ مشاهده می شود از کل ۴,۸ میلیون نفر دانشجو حدود ۸۰۰ هزار نفر شاغل هستند که از این تعداد حدود ۶۳۰ هزار نفر به مردان و ۱۷۰ هزار نفر به زنان اختصاص دارد.

همچنین برآورد دانشجویان شاغل در مقاطع کاردانی، کارشناسی و کارشناسی ارشد و بالاتر بترتیب ۱۶۰، ۴۳۰ و ۲۱۰ هزار نفر است.

از طرفی اگر سهم دانشجویان شاغل را برای گروه مردان و زنان محاسبه کنیم مشاهده می شود در گروه مردان ۲۲ درصد از مردان دانشجو و در گروه زنان ۷ درصد از زنان دانشجو شاغل هستند.

با محاسبه سهم دانشجویان شاغل در هر مقطع تحصیلی خواهیم دید سهم افراد شاغل که در مقطع کاردانی تحصیل می کنند از کل دانشجویان مقطع کاردانی ۱۵ درصد، سهم افراد شاغل که در مقطع کارشناسی تحصیل می کنند از کل دانشجویان مقطع کارشناسی ۱۲ درصد و سهم افراد شاغل که در مقطع کارشناسی ارشد و بالاتر تحصیل می کنند از کل دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد و بالاتر ۲۸ درصد است.

سهم های مزبور نشان می دهند نسبت دانشجویان شاغل مقطع کارشناسی از کل دانشجویان مقطع کارشناسی کمترین سهم و نسبت دانشجویان شاغل مقطع کارشناسی ارشد و دکتری از کل دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد و دکتری بیشترین سهم را دارد.

نتیجه گیری

- بخشی از جمعیت فارغ التحصیل دانشگاهی قبل از فارغ التحصیل شدن، ضمن تحصیل شاغل هستند. از ۴,۸ میلیون نفر دانشجو حدود ۸۰۰ هزار نفر (۱۷ درصد) شاغل هستند.

- بخشی از جمعیت فارغ التحصیل دانشگاهی از نظر اقتصادی غیر فعال هستند این موضوع بویژه در مورد زنان صدق می کند.

- حدود ۳۴ درصد از کل فارغ التحصیلان و ۵۲ درصد از زنان فارغ التحصیل دانشگاهی غیر فعال هستند.

- از آنجا که تعداد کل فارغ التحصیلان دانشگاهی در سال تحصیلی ۹۴ - ۹۳، ۸۵۰ هزار نفر است (۵۰۰ هزار نفر مردم و ۳۵۰ هزار زن)، می توان گفت حدود ۲۹۰ هزار نفر (۳۴ درصد) از کل فارغ التحصیلان دانشگاهی و ۱۸۰ هزار نفر (۵۲ درصد) از زنان فارغ التحصیل دانشگاهی از نظر اقتصادی غیرفعال هستند و تمایلی برای ورود به بازار کار ندارند.

- از کل جمعیت فارغ التحصیل و در حال تحصیل دانشگاهی (۱۱,۸ میلیون نفر) حدود ۴,۵ میلیون نفر شاغل و ۱,۱ میلیون نفر بیکار هستند یعنی در مجموع ۵,۶ میلیون نفر جزء جمعیت فعال اقتصادی و ما بقی (۶,۲ میلیون نفر معادل ۵۲ درصد) غیر فعال هستند.

بر اساس این گزارش، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در جمع بندی مطالعه انجام شده از وضعیت اشتغال دانش آموختگان دانشگاهی به این نتیجه رسید که با در نظر گرفتن غیر فعال بودن ۳۴ درصد از فارغ التحصیلان و شاغل بودن حدود ۱۷ درصد از افراد در حال تحصیل، در مجموع ۵۱ درصد از این جمعیت در زمره افراد بیکار و در جستجوی کار قرار نمی گیرد و می بایست برای نیمی از آنها فرصت شغلی ایجاد کرد و اظهاراتی همچون ایجاد فرصت شغلی معادل همه فارغ التحصیلان دانشگاهی، خطای بزرگی است و موجب انحراف در تصمیم گیریها و برنامه ریزیهای کلان می شود.

بررسی مشکلات دانشجویان دکترا در فراکسیون جوانان

سید فرید موسوی - رئیس فراکسیون جوانان مجلس شورای اسلامی از بررسی مشکلات دانشجویان دکترا در فراکسیون جوانان خبر داد و از وزارت علوم و سازمان برنامه خواست اهتمام جدی به حل این مشکل داشته باشند.

سید فرید موسوی در گفت و گو با ایسنا، اظهار کرد: رسیدگی به وضعیت دانشجویان و مسائل و مشکلات آنها خصوصا دانشجویان دکترای روزانه دانشگاهها که با مشکلات متعددی روبرو هستند در دستور کار فراکسیون جوانان خواهد بود.

وی افزود: ما ظرفیتها را بدون مطالعه در بسیاری از حوزهها افزایش دادیم بدون اینکه امکانات لازم را در اختیار آنها قرار دهیم. امروز پروفیسور میرزاخانیهایی از پیش ما رفته اند که بشریت از خدمتشان محروم شده. ما باید میرزاخانیهای امروز را دریابیم.

نماینده مردم تهران در مجلس اضافه کرد: ما دانشجویان کارشناسی را ترغیب کردیم که ازدواج کنند و تشکیل خانواده بدهند. آنها اکنون وارد دوره دکترا شده اند. از سویی می گوییم اجازه کار ندارند و باید تعهد بدهند در دانشگاه حضور داشته باشند و از سویی حداقلهای زندگی را برایشان فراهم نمی کنیم.

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

موسوی خاطر نشان کرد: از وزارت علوم می‌خواهیم به جد این موضوع را مورد رسیدگی قرار دهند البته این مسئله فقط محدود به وزارت علوم نیست بلکه سازمان برنامه و بودجه و دولت هم باید ورود جدی در این زمینه داشته باشند.

رئیس فراکسیون جوانان مجلس با تاکید بر ضرورت بازنگری ظرفیت تحصیلات تکمیلی متناسب با نیازهای کشور اضافه کرد: ما بهترین دانشجویان را به دوره‌های تحصیلات تکمیلی هدایت می‌کنیم و بعد هیچ برنامه‌ای برای آنها نداریم و همین باعث بروز مشکلات جدی برای جوانان می‌شود.



محرومیت از تحصیل به دلیل اعتقادات مذهبی

یکی از شش دانشجو بهایی که طی هفته‌های اخیر به دلیل بهایی بودن از دانشگاه آزاد رودهن اخراج شده است به کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران گفت: «حدود سه هفته پیش من به همراه سه پسر و دو دختر بهایی که در مقطع کاردانی و کارشناسی رشته‌های معماری و

عمران تحصیل می‌کردند توسط حراست دانشگاه اخراج شدیم. اخراج همگی ماه طی روند مشابهی با کمی تفاوت در جزئیات اتفاق افتاد.»

این شهروند بهایی که به دلیل تبعات امنیتی، خواست نامش فاش نشود در توضیح چگونگی روند اخراجش از دانشگاه آزاد رودهن به کمپین گفت: «پنج هفته پیش طی تماسی به من گفته شد که پرونده تحصیلم ناقص است و باید به بایگانی مراجعه کنم. اما در دفتر بایگانی به من گفته شد باید به حراست بروم، حراست هم مرا به رییس آموزش دانشگاه ارجاع داد و در آنجا شخصی که مسئول بود گفت شما مسلمان هستید؟ گفتم من برای کنکور امتحان معارف اسلامی دادم اما بهایی هستم. گفت پس بیا روی فرمت بنویس که بهایی هستی. من هم نوشتم. اما الان فکر می‌کنم در واقع با نوشتنم مدرک برای اخراجم به آنها دادم. چند روز بعد وقتی وارد سایت دانشگاه شدم، دیدم درس‌هایی که برای ترم جدید انتخاب کرده‌بودم، حذف شده‌است. این اتفاق برای بقیه دوستان بهاییم نیز افتاد. در مراجعه به بخش آموزشی دانشگاه به ما گفته شد شما انصراف از دانشگاه داده‌اید. در واقع خودشان ما را حذف کردند و گزینه انصراف را انتخاب کرده بودند تا گفته نشود که اخراج شدیم. در واقع این دردناک‌ترین و عجیب‌ترین و غیرقانونی‌ترین حرکت مسئولان دانشگاه است.»

این دانشجوی بهایی اخراج شده در ادامه به ملاقات با رئیس حراست دانشگاه نیز اشاره کرد و گفت: «رئیس حراست از همه ما خواست تا قبل از رفتن به اتاقش گوشی‌های تلفن‌مان را خاموش کنیم. در اتاق هم به قدری آرام حرف می‌زد که صدایش قابل شنیدن نبود. به نظرم فکر می‌کرد داریم صدایش را ضبط می‌کنیم. ما مرتب دلیل اخراج مان را می‌پرسیدیم اما جواب صریحی نمی‌داد و می‌گفت خودتان دلیلش را می‌دانید، از روز اول نباید ثبت نام می‌کردید. گفت از ورود مجددتان به دانشگاه جلوگیری می‌کنم و پیگیری به مراجع هم برایتان فایده ای ندارد. گفت خیلی لطف کردیم که وسط ترم و پس از اخذ شهریه اخراج‌تان نکردیم. وقتی پرسیدیم منظورتان این است که چون بهایی هستیم؟ سرش را تکان داد و گفت خودتان می‌دانید. حتی وقتی خواستیم تا مدرک دیپلم‌مان را که به دانشگاه سپرده بودیم بگیریم، گفت مدرک دیپلم هم به ما تحویل داده نشود.»

این دانشجوی بهایی که در آستانه ورود به ترم چهارم از دانشگاه اخراج شده درباره اینکه چطور مسئولان دانشگاه متوجه بهایی بودن او و بقیه دانشجویان دیگر شده اند، به کمپین گفت: «در فرم دانشگاه گزینه مذهب وجود ندارد. فقط گزینه‌ای است که از متقاضی می پرسد مایل است سؤال‌های دینی مربوط به کدام مذهب را پاسخ دهد. بهاییانی که در کنکور شرکت می‌کنند همگی می‌نویسند معارف اسلامی چون درسی است که در مدرسه خوانده‌اند. من و بقیه گزینه معارف اسلامی را زدیم تا از این طریق وارد دانشگاه شویم. من نمی‌دانم چطور متوجه شدند اما تشخیص آن هم سخت نیست.»

این دانشجو با اظهار اینکه شکایتش نسبت به اخراج از دانشگاه به جایی ختم نمی‌شود، گفت: «هر ساله سازمان سنجش وقتی متوجه شود دانشجویی بهایی است با گزینه‌هایی شبیه نقص پرونده او را از دانشگاه اخراج می‌کند. دانشجویان اخراجی بهایی به جاهای مختلفی مانند مجلس، بیت رهبری، دفتر ریاست جمهوری، وزارت علوم و سازمان سنجش و هر نهاد دیگری که فکر کردند می‌تواند پاسخگوی این بی‌عدالتی باشد مراجعه کرده‌اند اما فایده‌ای نداشته‌است. این روندی است که در طی سی و هفت ساله گذشته ادامه داشته‌است. من هم به نوبه خود شکایت خواهم کرد تا به خودم حداقل بدهکار نباشم اما می‌دانم از همین حالا که شکایت‌م راه به جایی نخواهد برد.»

مرتضی اسماعیل پور، سردبیر سایت بهایی نیوز در گفتگو با کمپین نیز گفت که به غیر از اخراج شش دانشجو بهایی از دانشگاه آزاد رودهن، ۹ نفر از دانشجویان بهایی دیگر نیز طی هفته‌های اخیر از دانشگاه‌های صنعتی اصفهان، دانشگاه غیرانتفاعی ارم شیراز، دانشگاه فنی و حرفه ای بیرجند و دانشگاه علم و صنعت تهران نیز اخراج شده اند.

مدیر سایت بهایی نیوز به کمپین گفت که ۲۱۹ شهروند بهایی پس از کنکور سال ۱۳۹۵ با گزینه «نقص پرونده» از ورود به دانشگاه محروم شدند. همچنین ۴۰ نفر در طی سال جاری (۹۵) پس از ورود به دانشگاه در ترم‌های مختلف به دلیل اعتقاد به دیانت بهایی اخراج شده‌اند.

به گفته آقای اسماعیل پور از جمله این دانشجویان نیما ایقانیان است که با رتبه ۱۵۵ کنکور سراسری، در روزهای آغازین ترم آخر دانشگاه اخراج شد. همچنین مائده سادات حسینی‌راد از

رشته آمار دانشگاه صنعتی اصفهان و درنا اسماعیلی از رشته گرافیک در ترم هفت مقطع کارشناسی از دانشگاه غیرانتفاعی ارم شیراز، و فریناز مختاری از دانشگاه دخترانه فنی و حرفه ای بیرجند اخراج شدند. ثنا هوربخت و جهانگیر هدایتی دو نفر از دانشجویان اخراج شده دانشگاه آزاد رودهن هستند. این تعداد کسانی هستند که طی هفته های اخیر از دانشگاه های مختلف در ایران اخراج شده و مایل به رسانه ای شدن نام خود بوده اند، اما بسیاری از دانشجویان اخراج شده مایل به رسانه ای شدن نام خود نیستند.

به گفته مدیر سایت بهایی نیوز جهانگیر هدایتی، یکی از دانشجویان بهایی اخراج شده در رشته مهندسی کامپیوتر نرم افزار از دانشگاه رودهن، پیش از اخراج در تاریخ هفتم دی ماه امسال (۹۵) از سوی مدیر گروه کامپیوتر و رییس بخش فنی مهندسی دانشگاه و در حضور نماینده ولی فقیه و نماینده ولی فقیه در دانشگاه به عنوان دانشجوی نمونه مورد تقدیر قرار گرفته بود.

بر اساس بند سوم مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب شده در اسفند ماه ۱۳۶۹ که به تایید علی خامنه ای، رهبر ایران رسیده، آمده است: «در دانشگاه ها چه در ورود و چه در حین تحصیل چنانچه احراز شد بهایی اند از دانشگاه محروم شوند.» ممانعت از تحصیل پس از کنکور و یا اخراج پس از ورود به دانشگاه که از سوی حراست دانشگاه ها و سازمان سنجش اتفاق می افتد به پشتوانه این مصوبه که به امضای رهبری رسیده است اتفاق می افتد.

در سوم اسفند ماه ۱۳۹۱ کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران به همراه تعداد دیگری از سازمان های حقوق بشری بیانیه ای مشترک در مورد حق تحصیل و آزادی علمی در ایران منتشر کردند و با انتقاد از مصوبه شورای عالی فرهنگی برای محرومیت از تحصیل بهاییان فقط به دلیل اعتقاد مذهبی اظهار کردند حتی در سال ۲۰۱۱، مقامات ایرانی به موسسه آموزش عالی بهاییان (BIHE)، که به عنوان یک دانشگاه مکاتبه ای آنلاین در سال ۱۹۸۷ تاسیس شده، یورش بردند و سی مدرس آن را بازداشت و زندانی کردند. در این بیانیه آمده است که حداقل نه تن از این مدرسین با اتهاماتی مرتبط با استفاده مسالمت آمیز از آزادی بیان، تشکل و گردهم آیی، محکوم شدند.

وضعیت تحصیل بهائیان در دولت روحانی: ۲۸ اخراجی، هزاران محروم

«مونا» استاد دانشگاه است. او در «موسسه آموزش عالی آزاد بهایی» (BIHE) درس می دهد؛ موسسه ای که در سال ۱۳۶۶ در ایران تاسیس شد تا مشکل تحصیل بهائیان را حل کند: «از آن جایی که امکانات مان کم بود، همه نمی توانستند در این دانشگاه تحصیل کنند. برای همین به فکر تدوین کنکور افتادیم. از سوی دیگر، تنها رشته‌هایی را می توانستیم ارائه دهیم که استادها می توانستند تدریس کنند. اولین رشته فنی، عمران بود و نخستین رشته‌های تجربی هم دارویی، دندان‌پزشکی و شیمی. ولی چون مدرک این دانشگاه در ایران پذیرفته نیست، فارغ‌التحصیل رشته دندان‌پزشکی نمی توانست دندان‌پزشکی کند. در آن زمان، دانشجویان به شکل مکاتبه‌ای تحصیل را شروع کردند و بعدتر توانستیم رشته‌های دیگر را هم ارائه کنیم؛ هرچند باز هم محدود است. جزوه‌ها و مواد درسی برای دانشجویان ارسال می شد و آن‌ها موظف بودند در مدت زمان تعیین شده، تکالیف خود را انجام داده و برگردانند.»

بهائیان را می توان بزرگ‌ترین گروه اقلیت‌های مذهبی در ایران دانست که از بدو حکومت جمهوری اسلامی تحصیل برای آن‌ها ممنوع شده است. هرچند بعدها تاسیس دانشگاه مجازی توانست راهی برای تحصیل بهائیان باشد اما همین دانشگاه غیرحضوری نیز از حمله‌ها و تخریب ماموران جمهوری اسلامی در امان نیست و با محدودیت‌هایی مواجه است.

از زمان روی کار آمدن جمهوری اسلامی تا «انقلاب فرهنگی» در سال ۱۳۵۹، تمامی اساتید و دانشجویان بهایی در دانشگاه‌ها به مرور با حکم اخراج و همه دانشگاه‌ها نیز به مدت سه سال تعطیل شدند. تیرماه ۱۳۶۲ بود که دانشجویان با بازگشایی دانشگاه‌ها، برای ثبت‌نام مجدد

مراجعه کردند اما روی تابلوی اعلانات نام دانشجویان بهایی به عنوان محرومان از تحصیل خودنمایی می‌کرد.

در دهه ۶۰ که برخی از دانشجویان اخراجی با اتهام‌های سیاسی توانستند به دانشگاه‌ها برگردند، هیچ دانشجوی بهایی موفق به ورود به دانشگاه نشد زیرا یکی از شروط پذیرش این بازگشت، اعلام عدم اعتقاد به دین بهایی بود.

در پی همین ممنوعیت‌ها، جمع کوچکی از اساتید بهایی و اخراجی از دانشگاه‌ها تصمیم گرفتند دانشگاهی غیرحضوری تاسیس کنند. محدودیت‌های این موسسه علمی مجازی اما صرفاً به امکانات، دروس و اساتید بر نمی‌گردد؛ دانشجویان و اساتید این دانشگاه همواره با تهدید و بازداشت و حبس روبه‌رو بوده‌اند. یکی از بزرگ‌ترین موج برخورد جمهوری اسلامی با فعالیت این دانشگاه، به سال ۱۳۷۷ برمی‌گردد که طی آن، ۱۱ نفر از اساتید و کارکنان این موسسه دستگیر شدند. تجهیزات و مدارکی نیز که در بیش از ۵۰۰ خانه به عنوان محل برگزاری کلاس‌ها جای داشتند، توسط ماموران ضبط شدند.

خرداد ماه ۱۳۹۰ نیز موج دیگری از برخورد گریبان جامعه بهاییان را گرفت و ماموران امنیتی با حمله به خانه‌های آن‌ها، ۱۶ نفر را در تهران، کرج، اصفهان و شیراز بازداشت کردند. این افراد به ۳ تا ۵ سال حبس محکوم شدند. در میان دستگیر شده‌ها، برخی از استادان، همکاران یا کارکنان دانشگاه حضور داشتند.

با وجود تمام این تهدیدها اما دانشگاه مجازی بهاییان همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهد. هرچند که مورد پذیرش نبودن مدرک این دانشگاه در ایران، مشکلات دیگری برای تحصیل کرده‌های این دانشگاه به همراه داشته است.

«پدرام» یکی از دانشجویان این دانشگاه بوده است. او به «ایران‌وایر» می‌گوید: «چون مدرک این دانشگاه را قبول ندارند، هنگام اشتغال با تبعیض مواجه می‌شویم؛ مثلاً پایه حقوق مان کم‌تر از دیگران است. در سربازی هم با آن‌که تحصیل کرده‌ایم اما دیپلم محسوب می‌شویم. البته شرایط معافیت برای دیپلمه‌ها بهتر است. جالب است که ما را برای سربازی می‌خواهند اما برای

تحصیل نه. پدرم همیشه می گفت همان طور که اجازه ندادند تو به دانشگاه بروی، من هم اجازه نمی دهم به سربازی بروی.»

در سال ۱۳۸۳ سازمان سنجش آموزش کشور سوال مذهب را از فرم ثبت نام کنکور سراسری حذف کرد. این اقدام، امیدی ناگهانی برای دانشجویان به وجود آورد که می توانند بالاخره به دانشگاه بروند. اما آن ها فقط از حق ثبت نام در کنکور برخوردار شدند و چند نفر انگشت شمار توانستند به دانشگاه راه یابند که بعدتر باز هم مورد تهدید و اخراج قرار گرفتند. پدرم در آن سال در این کنکور شرکت کرده بود.

او از هیجانی تعریف کرد که دیرتر سرخوردگی به همراه داشت: «آن سال همه چیز به هم ریخت. از صبح به دنبال کلاس های تست زنی بودیم و تب و تاب مشارکت در دانشگاه را داشتیم. رقابت برای ما تبدیل به رقابت کنکور سراسری شده بود. از برادرم که سه سال از من بزرگ تر است تا هم دوره ای های خودم، در آن کنکور ثبت نام کردیم. اما وقتی به همراه بچه هایی که از شهرستان ها به تهران آمده بودند برای دریافت کارنامه ها به سازمان سنجش مراجعه کردیم، به ما گفتند پرونده تان ناقص است.»

کشف یک سند محرمانه در سال ۱۹۹۱ در سفر «رینالدو گالین دوپل»، گزارش گر ویژه حقوق بشر به ایران اما توانست به تردیدها و سوال ها پیرامون چرایی ممنوعیت قاطعانه تحصیلی برای بهاییان پاسخ دهد. البته این سند در خرداد ماه ۱۳۹۴ در رسانه های فارسی زبان منتشر شد. در این سند که در جلسه های «شورای عالی انقلاب فرهنگی» در بهمن ماه ۱۳۶۹ به تصویب رسیده بود، آمده است: «[بهاییان] در مدارس چنان چه اظهار نکردند بهایی اند، ثبت نام شوند... حتی المقدور در مدارسی که کادر قوی و مسلط به مسایل عقیدتی دارند، ثبت نام شوند... در دانشگاه ها، چه در ورود و چه در حین تحصیل، چنان چه احراز شد بهایی اند، از دانشگاه محروم شوند.»

این در حالی است که تحصیل در میان بهاییان یکی از اصول دین شان شناخته می شود. آن ها همان طور که در این سند هم آمده است، در طول دوران تحصیل در مدرسه نیز با تبعیض و حتی محرومیت مواجه اند. در مدارس، مدیر می تواند تصمیم بگیرد که یک دانش آموز بهایی

اخراج شود یا ادامه تحصیل دهد. آن‌ها هم‌چنین ناچارند که در دوران مدرسه، دروسی مثل «تعلیمات اسلامی» را بگذرانند.

پدرام از تجربه خودش در مدرسه چنین روایت می‌کند: «مدرسه ما کلاس‌های اقلیت دینی داشت اما من نمی‌توانستم در آن شرکت کنم. باید در کلاس تعلیمات اسلامی می‌ماندم. معلم قرآن هم که می‌دانست من بهایی هستم، نمره‌هایم را کم می‌کرد. حتی میانجی‌گری دیگر معلم‌ها هم در نظرش تغییری ایجاد نمی‌کرد. در دوران راهنمایی به یاد دارم با معلم‌های پرورشی مشکل داشتم. همه سعی می‌کردند من را به راه راست هدایت کنند.»

با وجود تغییر دولت‌های مختلف در ایران، ممنوعیت تحصیلی مقابل بهاییان طی نزدیک به چهار دهه حکومت جمهوری اسلامی هم چنان ادامه دارد. جامعه جهانی بهاییان در گزارشی که آبان ماه سال جاری منتشر کرد، تصریح کرده است هر دولتی که در این حکومت روی کار می‌آید، برای پایان بخشیدن به دهه‌های طولانی اذیت و آزار سیستماتیک بهاییان با مانع روبه‌رو می‌شود.

طبق این گزارش، از زمان آغاز دولت روحانی تاکنون، هزاران بهایی از ورود به دانشگاه منع شده و ۲۸ دانشجوی بهایی نیز اخراج شده‌اند: «دولت ایران به جای آن که سعی کند به وعده خود برای پایان دادن به تبعیض دینی عمل کند، استراتژی تبعیض و ستم بر بهاییان را از دستگیری و زندان به سمت راه‌هایی برده که هزینه کم تری دارد؛ مثل محرومیت‌های اقتصادی و تحصیلی.»

بخش پنجم

گزارشات نقض حقوق هنر و هنرمندان



اگر موسیقی حرام است، چرا فقط برای زنان؟

مصطفی تاجزاده در نامه‌ای به آیت‌الله یزدی نوشته است که اگر موسیقی حرام است، پس چرا برای مرد حرام نیست. او هم‌چنین پرسیده است که چرا حرام‌خواری‌های گسترده را رها کرده‌اید و می‌گویید موسیقی حرام است؟

سایت کلمه، نزدیک به اصلاح‌طلبان، نامه‌ای از مصطفی تاجزاده، زندانی سیاسی عضو جبهه مشارکت به محمد یزدی، دبیر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم را منتشر کرد. مصطفی تاجزاده در این نامه سوالات متعددی از آیت‌الله یزدی پرسیده است. از جمله این که چرا او و برخی چهره‌های اصولگرای دیگر بر حرام بودن صدای زن تاکید می‌کنند، در حالی که نه آقای خمینی و نه رهبر فعلی ایران این را حرام ندانسته‌اند.

آیت‌الله یزدی اخیراً از وزیر ارشاد خواسته است که «به معاونت موسیقی‌تان تذکر بدهید موسیقی حرام است. تک خوانی زن بدون تردید حرام است. همه مراجع مخالف هستند حتی هم خوانی‌هایی که در بین آن تک خوانی زن باشد هم حرام است. ترویج موسیقی اصولاً حرام است... اگر به وظیفه‌تان عمل نکردید منتظر مخالفت باشید.

تاجزاده در این نامه «تکفیری‌های شیعه» را با طالبان و القاعده و داعش و بوکوحرام مقایسه کرده و گفته است که این جریان‌ها «چهره‌ای زشت، قرون وسطایی، خشن و عقب مانده از اسلام ارائه می‌کنند».

او از آیت‌الله یزدی پرسیده است که «اگر موسیقی حرام است چرا میان خوانندگان زن و مرد تفاوت قائل می‌شوید و اولی را عملاً مجاز و دومی را حرام می‌خوانید؟» و در جای دیگر تأکید کرده است که «تهدید شما موجب تحریک بیشتر جریان خوارج مسلک و ضد فرهنگ و هنر می‌شود که یکی از وظایف مهم خود را پس از استقرار دولت جدید، مقابله با موسیقی تعریف کرده‌اند و می‌کوشند به ویژه زنان را چه به عنوان خواننده و چه به منزله نوازندگان انواع سازها از این عرصه حذف کنند».

محدودیت‌های بیشتر در دولت روحانی

در این نامه از جریان‌های محافظه‌کار انتقاد شده است که یکی از وظایف مهم خود را پس از استقرار دولت جدید، مقابله با موسیقی تعریف کرده‌اند. تاجزاده از این جریان‌ها پرسیده است که چرا «باوجود حرام‌خواری گسترده از یکسو و مشکلات و کمبودهای عدیده از سوی دیگر، به موسیقی چسبیده‌اید و حرمت آن را به رخ می‌کشید؟»

مدتی است که به بهانه‌های مختلف و با استفاده از روش‌های ناخوشایند از خواندن زنان چه تک‌خوانی و چه هم‌خوانی جلوگیری می‌شود. همسر سالار عقیلی، خواننده موسیقی سنتی ایران، یکی از قربانیان این محدودیت‌ها بود که در کنسرتی در دی‌ماه امسال به همراه عقیلی در مشهد مجوز حضور روی سن را نیافت.

سالار عقیلی به دنبال حذف همسرش که در اجرای کنسرت شهر مشهد او را همراهی می‌کرد، در مصاحبه با دویچه‌وله گفت: «چندی پیش نامه‌ای از سوی اداره اماکن منتشر شد که در آن ۳۰ تن از خواننده‌های موسیقی سنتی و پاپ، از جمله خود من ممنوع‌الکار اعلام شده بودند، اما وزارت ارشاد به آن اعتراض کرد و مسئله حل شد. در مورد زنان هنرمندان اما این روند گویا همچنان ادامه دارد و باعث تاسف است».

مخالفت با کنسرت‌ها چه زنانه، چه مردانه

آنچه در هفته‌ها و ماه‌های اخیر مکرر در رسانه‌ها جلب توجه کرد، نه تنها ممانعت از تک‌خوانی زنان، که لغو چند کنسرت در شهرهای مختلف ایران بود؛ از جمله کنسرت علیرضا قربانی که قرار بود در دانشگاه آزاد شهر گلپه‌هار در برگزار شود. این کنسرت به بهانه «اعتراض امت حزب‌الله و دغدغه‌ها و مخالفت‌های امام جمعه شهر گلپه‌هار» لغو شد.

در دی ماه ۱۳۹۳ نیز از برگزاری کنسرت گروه "لیان" جلوگیری شد. سیروان خسروی، خواننده‌پاپ، در زمستان سال جاری در شهر بوشهر از رفتن روی صحنه باز ماند. کنسرت‌ها و کارگاه‌های جشنواره موسیقی "شهناز" هم در اصفهان برگزار نشدند.

به دولت روحانی انتقاد می‌شود که برخورد جدی با این مخالفت‌ها و موانع نکرده است. حمیدرضا نوربخش، مدیرعامل خانه موسیقی در نشست ماهانه اعضای خانه موسیقی اعلام کرد: «لازم می‌دانم چند نکته را به اهالی خانه موسیقی و به مسئولین بگویم. با وجود ارادتی که به دولت محترم، ریاست جمهور و وزیر فرهنگ و ارشاد دارم، متأسفانه باید بگویم به وعده‌هایشان در حوزه موسیقی عمل نشده است.

او گفت: «تا امروز چالش با صدای بانوان بود که می‌گفتند خانم‌ها حق ندارند بخوانند. الان می‌گویند خانم‌ها حق ندارند ساز بزنند. نیمی از جمعیت جامعه هنرمندان، زنان با صلاحیتی هستند که در برخی از رشته‌ها جایگزین آن‌ها را نداریم. چطور می‌توانیم این بخش مهم و عظیم موسیقی را حذف کنیم؟ با چه دیدگاهی این ضوابط اعمال می‌شود و این نظرات داده می‌شود؟ ما مستقیماً دستگاه فرهنگی کشور را مسئول می‌دانیم.

ممنوعیت آزادی صدای زن در ایران



در چهاردهمین سال بنیاد خانه موسیقی ایران، داریوش پیرنیاکان، تارنواز، عضو هیأت مدیره و هیأت مؤسس خانه موسیقی در حضور معاون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، آزادی صدای زن را نخستین خواسته جامعه موسیقی ایران خواند و گفت: «فقهها باید پاسخگو باشند که چرا می‌گویند موسیقی حرام است؟»

برخی مراجع تقلید در ایران صدای زن را اگر غنایی باشد، حرام خوانده‌اند و برخی دیگر از مراجع تقلید تشخیص آن را به عهده خود شنونده گذاشته‌اند. با این حال وزارت ارشاد استدلال می‌کند که آلبوم موسیقی با صدای زن ممکن است برای بعضی‌ها تحریک‌آمیز باشد، لذا بهتر است چنین آلبوم‌هایی اصولاً مجوز نگیرند.

در چنین شرایطی آیا درخواست داریوش پیرنیاکان مبنی بر آزاد شدن صدای زنان، نویدبخش روزهای روشنی در عرصه موسیقی ملی ایران است؟ نظر زیبا شیرازی خواننده، آهنگ‌ساز و ترانه‌سرا، رویا کاشفی، سرپرست کمیته حقوق بشر انجمن پژوهشگران ایران، شروین پاشایی، طراح و برنامه‌ریز اجراهای موسیقی کلاسیک و هانی نیرو، موسیقیدان و خواننده، سارا نائینی، خواننده ایرانی و همچنین یکی از اعضای خانه موسیقی را پیرامون این موضوع جويا شدم.

زن‌ها خواندند با روسری خواندند، زیبا خواندند.

زیبا شیرازی خواننده، آهنگ‌ساز و ترانه‌سرای ایرانی مقیم لوس‌آنجلس، آمریکا در مورد سخنان اخیر داریوش پیرنیاکان به رادیو زمانه می‌گوید: «من امیدوارم که آزاد شدن صدای زنان در ایران امکان‌پذیر باشد. البته در حقیقت نمی‌دانم داریوش پیرنیاکان در بین مقامات و دستگاه‌های دولتی چه جایگاهی دارد و تا چه اندازه گفته‌های او را جدی تلقی می‌کنند، یا اینکه نظرات او فقط در حد حرفی است که تنها برای من و شما می‌تواند جالب باشد. چون در ایران زندگی نمی‌کنم، نمی‌دانم برآورده شدن این خواسته تا چه اندازه محتمل است. هر روز که صفحه فیسبوکم را باز می‌کنم آثار دوستان زیادی از ایران را می‌بینم که نشان‌دهنده توجه نسل جوان به عرصه موسیقی است.»

زیبا شیرازی: «دختران و زنان جوانی هستند که در ایران می‌خوانند و صدای آن‌ها به گوش ما می‌رسد. نمی‌دانم تا چه اندازه سخنان اخیر داریوش پیرنیاکان می‌تواند مفید و راهگشا باشد.»

این هنرمند که از او به‌عنوان یکی از هنرمندان پیشرو در عرصه ترانه‌سرایی فمینیستی در موسیقی پاپ ایران یاد می‌شود، می‌افزاید: «در طول این سال‌ها بر روی همه چیز سرپوش گذاشتند، اما نتوانستند بر روی صدای زنان سرپوش بگذارند. هرچند حجاب را بر سر زن کردند ولی باز هم زن ایرانی در حجابش خوش درخشید. دختران و زنان جوان ایرانی اکنون به دنبال موسیقی هستند، در حالی که در زمان خود من، تا این اندازه شاهد تشویق برای یادگیری موسیقی در بین خانواده‌ها نبودم. ولی من به‌عنوان یک زن ایرانی بسیار مفتخرم که به هیچ‌وجه نتوانستند صدای زن ایرانی را در هیچ‌جا قطع کنند. زن‌ها خواندند با روسری خواندند، زیبا خواندند. بدون موسیقی فقط از تارهای صوتیشان استفاده کردند. در اینترنت می‌بینیم همه این‌ها دختران و زنان جوانی هستند که در ایران می‌خوانند و صدای آن‌ها به گوش ما می‌رسد. نمی‌دانم تا چه اندازه سخنان اخیر داریوش پیرنیاکان می‌تواند مفید و راهگشا باشد.»

رویا کاشفی، سرپرست کمیته حقوق بشر انجمن پژوهشگران ایران، ساکن لندن در زمینه ممنوعیت تک‌خوانی زنان به رادیو زمانه می‌گوید: «مسئله ممنوعیت تک‌خوانی زنان و محدودیت پخش آواز زنان جدا نیست از دیگر تبعیض‌های قانونی که علیه زنان در ایران اعمال می‌شود و باید با درک هویت دینی و ماهیت ایدئولوژیک حکومت اسلامی ارزیابی شود. بر اساس ماده چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی تمامی قوانین و مقررات در ایران باید بر اساس موازین اسلامی باشد و تشخیص آن بر عهده شش فقیه شورای نگهبان است. باید همچنین در نظر داشت که اسلامی که قوانین ایران بر آن استوار است، اسلام شیعه جعفری عثنی عشری معتقد به ولایت فقیه است که با دیگر تفاسیر و تعبیر شاخه‌های دیگر اسلام متفاوت است.»

رویا کاشفی: «مسئله ممنوعیت تک‌خوانی زنان و محدودیت پخش آواز زنان جدا نیست از دیگر تبعیض‌های قانونی که علیه زنان در ایران اعمال می‌شود و باید با درک هویت دینی و ماهیت ایدئولوژیک حکومت اسلامی ارزیابی شود.»

در سال ۱۳۹۰ هنگامی که لالایی یک زن میانسال در عنوان‌بندی پایانی مجموعه تلویزیونی «مختارنامه» از تلویزیون دولتی ایران پخش شد موجی از اعتراض‌ها در رسانه‌های اصولگرا و

نزدیک به حاکمیت به راه افتاد. آیت الله مکارم شیرازی، یکی از مراجع تقلید شیعه در ایران، آن زمان، گوش کردن به ترانه خوانده شده از سوی خواننده زن حتی چنانچه آن خواننده پیر باشد را حرام دانسته بود.

کاشفی، فعال حقوق زنان معتقد است: «مراجع تقلید در ایران با یکدیگر هم عقیده هستند که موسیقی‌ای که باعث برانگیختن هوس و شهوت جنسی شود حرام است و صدای زن با در نظر گرفتن خصوصیاتش به همراه موسیقی می‌تواند جامعه را دچار گناه و لغزش‌های فراوان کند و مطلقاً حرام است. اما ممنوع کردن موسیقی در ایران یا محدود کردن آن به سرود و مانند آن، موسیقی ایران را از بین نبرد. هم جامعه ایرانی در تبعید به آن ادامه داد و هم کلاس‌های بی‌شمار موسیقی سنتی ایرانی در داخل ایران، موسیقی ملی ما را زنده نگه داشتند. حضور زنان در این کلاس‌ها باعث به وجود آمدن گروه‌هایی شد با نوازندگان زن؛ گروه‌های کر با صدای زنان تشکیل شد و در این اواخر خواننده‌های قدیمی و جوان زن ایرانی موفق شده‌اند کنسرت‌های تک‌نفره اجرا کنند که البته «ویژه بانوان» اند، اما همین کنسرت‌ها هم نشان‌دهنده پیشرفت هستند. حضور زن در عرصه موسیقی ملی ایران مثل ایستادگی و حضور زنان در تمام عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از آگاهی زنان به حقوق خود و پیشرو بودن جامعه در مقابل قوانین سنتی نشان دارد و موجب بسی امیدواری برای آینده ایران است.»

به‌زودی شاهد آزادی‌های صوری خواهیم بود.

شروین پاشایی، طراح و برنامه‌ریز اجراهای موسیقی کلاسیک و معاصر ساکن تهران درباره ممنوعیت تک‌خوانی زنان به رادیو زمانه می‌گوید: «اگر موسیقی پاپ بی‌کیفیت و سفارشی را که آگاهانه برای هدایت ذهن عموم مردم جامعه در سطحی پائین تولید و تزریق می‌شود، در نظر نیاوریم، با بررسی اجراهای موسیقی در سه سال اخیر درمی‌یابیم که بستر تازه‌ای شکل می‌گیرد؛ بستری که بر پایه تفکر مادی و درآمدزایی کنترل‌شده، منسجم و تحت اختیار چند سیاستمدار و سرمایه‌دار درجه دو است. گویا سعی بر آن بوده و هست که بسیار دقیق برنامه‌ریزی و کنترل شود تا در زمان مناسب و به‌صورت نامحسوس، آواز خواندن زنان در جامعه رواج پیدا کند و عمومی شود. تا رسیدن به این مقصود، طبیعی است که سیاستمداران و

سرمایه‌داران درجه دو می‌بایست غیر از تلاش برای به‌دست گرفتن غیر مستقیم جامعه موسیقی به‌عنوان ابزار درآمدزایی، زمانی را صرف کنند برای دریافت چنین امتیازی از سیاستمداران و سرمایه‌داران درجه یک و این مسیری است که فراز و نشیب‌هایی دارد.»

این هنرمند می‌افزاید: «در این میان از جامعه موسیقی باید انتظار داشت به‌جای پرداختن به موضوعات همیشه مبهم و بیرون از تخصصشان و جدا ماندن از واقعیت و دور شدن از مسیر و در نهایت غرق شدن در فضای مادی این آزادی ساختگی، به چگونگی، اجرایی کردن و به ثمر رساندن موسیقی شایسته احترام بیندیشند و دست به‌عمل بزنند و خواهان محترم‌ترین و بایسته‌ترین درآمدها از سیاستمداران و سرمایه‌داران باشند.»

هانی نیرو، موسیقیدان و خواننده جوان ایران ساکن اتریش نیز در مورد آزاد شدن صدای زنان در ایران به رادیو زمانه می‌گوید: «من کلاً این جریان را منفی نمی‌بینم. من خودم بعد از انقلاب به دنیا آمدم و در آن شرایط زندگی کردم. به همین خاطر روزهای سخت و تاریک موزیک ایران را به یاد دارم. از چند سال گذشته تاکنون واقعاً اتفاقات خوبی در این حوزه رخ داده است؛ کنسرت‌های بسیاری با حضور شنونده‌ها و مخاطبان بسیاری برگزار شده است که این مسأله مهمی است. اگر صدای زن ایرانی به شکلی که همه جای دنیا هست شنیده شود، حادثه بسیار مهمی اتفاق افتاده است. اما اینکه الان این امر اتفاق نیفتاده باعث نشده که زن‌ها نخوانند یا خواننده زن نداشته باشیم. خوانندگی زنان در یک فرم و شکل دیگری در حال رشد است و رشد خوبی هم داشته. زنان زیادی در این عرصه تلاش می‌کنند. البته باید در ایران باشی و خبرهای آنجا را دنبال کنی. من در ایران نیستم، اما امیدوارم در ایران کنسرت‌های زنان برگزار شود.»

هانی نیرو: «امیدوارم در ایران کنسرت‌های زنان برگزار شود.»

او که از ۱۰ سال پیش بین ایران و وین در رفت و آمد است می‌افزاید: «بسیاری از دوستان و هم‌کلاسی‌های من از راه موسیقی امرار معاش می‌کنند و خوب کار می‌کنند. نمی‌توانم بگویم به راحتی زندگی‌شان می‌گذرد، اما از این راه دارند زندگی می‌کنند. پس زمینه کار وجود دارد و من در این ۱۰ سال و در واقع دو سال اخیر بیشتر به ایران رفتم. فکر می‌کنم نسبت به ۱۰

سال پیش چیزهایی پررنگ تر شده است. یادم هست در دانشگاه تهران که درس می‌خواندم تعداد زیادی معلم و استادان برجسته موسیقی بودند و در بین آن‌ها فقط یک زن وجود داشت اما الان تعداد اساتید موسیقی زن بیشتر شده. به هر حال نمی‌توانم تصور کنم که در بهترین حالت به زودی چند خانم هنرمند کنسرت بگذارند و راحت بخوانند و برگردند به ایران. اگر این‌طور باشد که بسیار عالی است اما برای رسیدن به این هدف هنوز راهی طولانی در پیش است.»

چرا صدای زن را از حافظه موسیقایی ما پاک کرده‌اند؟

سارا نائینی، خواننده ایرانی که هشت ماه پیش به آمریکا مهاجرت کرده، در زمینه تک‌خوانی زنان معتقد است: «اگر در همان ایران اجازه داشتم بخوانم هیچ وقت مجبور به ترک ایران نمی‌شدم. یکی از بزرگ‌ترین آرزوهای من آزاد شدن صدای زنان در ایران است. امیدوارم زمانی فرا برسد که آواز زنان در ایران به صورت رسمی و برای همگان آزاد باشد.»

نائینی که در کنسرت‌های خصوصی بسیاری به عنوان خواننده تک‌خوان و در کنسرت‌های عمومی نیز به عنوان همخوان حضور داشته است، می‌افزاید: «البته نمی‌دانم با توجه به مسائل شرعی مسئولان چگونه می‌خواهند مشکل ممنوعیت صدای زن را حل کنند. یادم هست در ایران جلوی انتشار کتابی که در آن نوشته شده بود بر اساس روایات و احادیث صدای زن ممنوع نیست گرفته شد.»

سارا نائینی به کتاب توقیف‌شده «زنان موسیقی ایران از اسطوره تا امروز» نوشته توکا ملکی اشاره دارد که در سال ۱۳۸۰ در ایران منتشر شده است. در این کتاب چگونگی شکل‌گیری و سیر تحول موسیقی در ایران به ویژه در حوزه زنان، بررسی شده است. نگارنده براساس ادوار تاریخی، زنان موسیقیدان و آوازخوان ایرانی را معرفی کرده است.

سارا نائینی: «یکی از بزرگ‌ترین آرزوهای من آزاد شدن صدای زنان در ایران است.»

یکی از اعضای خانه موسیقی در زمینه رفع ممنوعیت از صدای زن به رادیو زمانه می‌گوید: «این خواسته به طور ضمنی و غیر رسمی، بارها از سوی برخی موسیقیدانان مطرح شده است.»

مثلاً تاکنون چند بار و در مصاحبه‌های مختلف، آقای شجریان این موضوع را مطرح کرده و حتی مثال زده بود که وقتی صدای زنان را از موسیقی حذف می‌کنیم، یعنی داریم نیمی از امکانات و ظرفیت‌های موسیقی ملی ایران را حذف می‌کنیم و صدای زنان جایی در طبقه‌بندی صوتی موسیقی دارد که آقایان نمی‌توانند آن بخش را پر کنند و این مثل این است که یکی دو تا از سیم‌های سازی را حذف کنیم و بعد بخواهیم با آن کار کنیم.»

چند سال پیش حسین علیزاده، آهنگساز برجسته ایران با اشاره به تفکیک جنسیتی در موسیقی ایران و «پاک شدن صدای زنان از حافظه موسیقایی ۳۰ ساله‌های امروز» در سخنانی گفته بود: «چرا صدای زن را از حافظه موسیقایی ما پاک کرده‌اند؟ من با هرگونه تفکیک جنسیتی مخالفم. مگر تنها مردان می‌توانند هنرمند باشند و آواز بخوانند؟»

عضو خانه موسیقی در ادامه سخنان خود می‌افزاید: «این موضوع اما این بار به شکلی رسمی‌تر و پر صداتر مطرح شد و به نظرم مفید بود. با توجه به ارتباطاتی که بین مسئولان خانه موسیقی و آقای مرادخانی (معاون هنری وزارت ارشاد) وجود دارد، احتمالاً در پشت صحنه چراغ سبزی به اهالی موسیقی نشان داده شود که داریوش پیرنیاکان مسأله را این‌گونه مطرح کرده است.»

هنوز صدا و سیما با نشان دادن ساز مشکل دارد.

این هنرمند موسیقی سنتی معتقد است: «من بسیار بعید می‌دانم چنین پیشنهادی عملی باشد. با توجه به نظری که قشر مذهبی و بسیاری از علمای شیعه، نسبت به موسیقی دارند و نیز آنچه در بسیاری از کتب معتبر فقهی در رابطه با موسیقی آمده امکان رفع ممنوعیت از تک خوانی زنان وجود ندارد. چرا که برخی از آقایان هنوز با نفس موسیقی مشکل دارند و حتی در کتاب المکاسب، ساخت و خرید و فروش ساز را هم مشکل‌دار دانسته‌اند.»

در کتاب المکاسب و المتاجر، مسأله هشتم آمده است: «خرید و فروش هر چیزی که آلت باشد برای عمل حرام به طوری که منفعت عقلائی آن منحصر در همان عمل حرام است حرام باشد حرام است مانند آلات لهو از قبیل عود و مزمار و بربط و امثال آن و آلات قمار از قبیل نزد و شطرنج و مثل آنکه علاوه بر حرمت خرید و فروش آن ساختن و مزد گرفتن در برابر ساختن آن نیز حرام است بلکه شکستن و از صورت اصلیش خارج کردن واجب است، بله خرید و فروش

موارد اولیه آن‌ها از قبیل چوب و مس بعد از آنکه از صورت اصلیش خارج شد اشکال ندارد، بلکه قبل از تغییر شکل هم جائز است، اما در غیر این صورت جواز خرید و فروش آن محل اشکال است.»

حسین علیزاده: «چرا صدای زن را از حافظه موسیقایی ما پاک کرده‌اند؟ من با هرگونه تفکیک جنسیتی مخالفم. مگر تنها مردان می‌توانند هنرمند باشند و آواز بخوانند؟»

به گفته عضو خانه موسیقی، «هنوز صدا و سیما با نشان دادن ساز مشکل دارد. صحبت‌های چند سال پیش آقای خامنه‌ای هم به‌جای خود که ترویج موسیقی در جامعه و دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی را با مصالح نظام اسلامی در تعارض می‌دانست.»

سه سال پیش آیت‌الله خامنه‌ای، رهبری جمهوری اسلامی ایران در سخنانی گفته بود: «به‌طور کلی، ترویج موسیقی و تدریس آن و تشکیل کلاس‌های موسیقی، هرچند موسیقی حلال باشد، با اهداف عالی نظام مقدس اسلامی سازگار نیست و به‌تراست جوانان عزیز وقت با ارزش خود را صرف یادگیری علوم و فنون لازم و مفید نموده و اوقات فراغت خود را با ورزش و تفریحات سالم پر نمایند.»

عضو خانه موسیقی در ادامه می‌افزاید: «همین چند سال پیش یکی از علما گفته بود اگر زنگ خانه کسی موزیکال باشد برکت از آن خانه می‌رود و حالا یک‌باره بیایند و صدای زن را حلال اعلام کنند؟ با کتب فقهی چه کنند؟ تازه چون حرمت شنیدن صدای زنان برای مردان در رساله آقای خمینی هم آمده، شکستن این تحریم، هم مشکل فقهی دارد و هم سیاسی. خلاصه، بیان این موضوع خیلی خوب و به نوعی تابوشکنی هم بود. بیان یک خواسته قدیمی همه بود، اما بین بیان خواسته تا برآورده شدنش راه طولانی در پیش است.»

با وجود تمام محدودیت‌هایی که پیش پای هنرمندان زن ایرانی در عرصه موسیقی گذاشته شده است، آن‌ها کماکان تلاش می‌کنند خود را از وابستگی‌هایی کورکورانه ایدئولوژیک رها کنند، و در همه این سال‌ها نشان داده‌اند که صدای زنان ایرانی هرگز خاموش نخواهد شد.

وزارت ارشاد و مخالفان دولت در اجرای زنان نوازنده

سخنان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی درباره تدوین آیین نامه ای برای چگونگی بر صحنه حاضر شدن زنان نوازنده، بحث درباره این گروه از نوازندگان را به مجادله ای تازه در ایران تبدیل کرده است.

فعالیت‌های شاغلان بخش موسیقی، به خصوص زنان در ایران همه گاه با چالش و مسئله روبرو بوده است و فشار گروه‌هایی با گرایش‌های تند مذهبی و برخی نهادهای حاکمیتی بانفوذ) همانند امامان جمعه شهرها، بسیج و قوه قضاییه) کار را بر مسئولان فرهنگی کشور سخت کرده است.

ماجرا در چند سال اخیر به قدری بالا گرفت که شخص رئیس جمهور نیز وارد چنین کارزاری شد و گفته میشود یکی از دلایل کنار گذاشتن وزیر ارشاد قبلی، انفعال او در مقابل مخالفان برگزاری کنسرت‌های موسیقی بوده است که در نهایت به اصلاح دستورالعمل اجرایی سال ۱۳۶۳ درباره اداره اماکن و نیروی انتظامی انجامید که آنها را از هر گونه دخالت در محتوای برنامه های موسیقایی منع کرده و هیات وزیران در تیرماه ۱۳۹۵ آن را تصویب و ابلاغ کرده تا شانیت قانونی پیدا کند.

با توجه به چنین ابلاغیه ای که پشتوانه محکمی چون تصویب نامه هیات وزیران را دارد، به نظر میرسد از منظر قانونی مشکلی برای حضور نوازندگان زن در صحنه های کنسرت وجود نداشته باشد، اما نبود یک وحدت رویه برای اجرای زنان نوازنده و نحوه پوشش و قرار گرفتن آنها روی صحنه موسیقی و اعتراضات منتقدان و مخالفان، فضا را به سمتی سوق داده است که وزیر ارشاد خود راسا پیشنهاد آیین نامه ای برای آن را اعلام کند.

محدودیت اجرای بانوان در ۱۳ استان کشور

برابر گزارشی که روزنامه شرق منتشر کرد در ۱۳ استان کشور برای اجرای صحنه ای موسیقی بانوان محدودیت ایجاد می کنند، اما به نظر میرسد این محدودیت ها رو به افزایش باشد.

در گزارش این روزنامه آمده است که "حضور بانوان نوازنده بر صحنه بعضی شهرها از جمله اصفهان، تبریز، ارومیه، زنجان، گرگان، تمامی شهرهای استان خراسان، برخی از شهرهای خوزستان و... ممنوع است و گروههای موسیقی اجازه استفاده از هیچ نوازنده زن یا همخوان زنی را در گروه ندارند."

علی جنتی: در حد بضاعت در مورد لغو کنسرت‌ها با رئیس قوه قضائیه مکاتبه کرده‌ام.

نبود یک نهاد صنفی قوی و منسجم همانند خانه سینما در عرصه موسیقی و اختلافاتی که بین اهالی موسیقی وجود دارد، تقریباً وزارت ارشاد را در حوزه های صنفی واجتماعی در برابر گروههای منتقدی که قدرت بسیج کنندگی بالایی دارند، تنها گذاشته است.

برای نمونه و به رغم گذشت چند روز از اتفاقات مرتبط با حذف بانوان نوازنده از چند صحنه موسیقی کشور، هنوز خانه موسیقی واکنشی به آن نشان نداده است، این در حالی است که فعالیتهای موسیقایی زنان در سطح کشور به شکلی گسترده بروز و ظهور دارد.

گذشته از هنرستان موسیقی دختران که به شکل رسمی و زیر نظر آموزش و پرورش فعالیت میکند، در سطح تهران نزدیک به ۱۰۰۰ آموزشگاه موسیقی وجود دارد که حداقل نیمی از هنرجویان و حتی مدرسان آن را زنان نوازنده و خواننده شکل میدهند.

هم اکنون حتی در دورترین روستاهای کشور نیز زنان به نوازندگی خنیاگری سرگرمند و بازار آموزش سازهای محلی همانند تنبور و دوتار در نواحی مختلف ایران بسیار پررونق است.

سایه بازداشت، زندان و شلاق بر سر گروهی از هنرمندان ایرانی



به ترتیب از راست به چپ: مهناز محمدی، پگاه محمدی، جعفر پناهی، فاطمه معتمدآریا، محمدرسول اف و مرضیه وفا مهر این تتهانام بخشی از هنرمندان حوزه سینماست که طی دو سال گذشته با ممنوع الخروجی، بازداشت، احکام سنگین زندان و ممنوعیت از کار مواجه شده اند.

در ایران موج جدیدی از برخورد با هنرمندان و نویسندگان در حوزه‌های مختلف آغاز شده است. برخی از آنها به تازگی بازداشت شده‌اند، گروهی هم در انتظار احکام دادگاه تجدید نظر یا گذراندن دوران محکومیت هستند.

در آخرین موارد، محمدرضا حاج رستم بگلو، شاعر ایرانی روز چهارشنبه در کرج بازداشت شد. براساس گزارش‌ها ماموران منزل پدری آقای حاج رستم بگلو را بازرسی و تفتیش کرده و سپس او را به مکان نامعلومی منتقل کرده‌اند.

همچنین سازمان‌های حقوق بشری اعلام کردند روزبه گیلاسیان و الهه سروش نیا دو نویسنده ایرانی دوشنبه ۲۳ آذرماه در گرگان بازداشت شده‌اند.

هنوز از علت بازداشت و محل نگهداری این دو نویسنده اطلاعی در دست نیست. آقای گیلاسیان دانش‌آموخته فلسفه و نویسنده کتاب "فلسفه در خیابان" است.

در همین حال گروه دیگری از هنرمندان در انتظار حکم دادگاه تجدید نظر هستند، از جمله مهدی رجبیان، حسین رجبیان و یوسف عمادی سه موسیقی‌دان ایرانی.

آنها اردیبهشت ماه امسال به اتهام "توهین به مقدسات و تبلیغ علیه نظام" هر یک به ۶ سال زندان و ۲۰ میلیون تومان جریمه نقدی محکوم شده بودند.

براساس گزارش‌های رسیده به سازمان‌های حقوق بشری، مهدی رجبیان موسس سایت موسیقی "برگ موزیک" است. یکی از آقای رجبیان این است که برگ موزیک با انتشار موسیقی زیرزمینی "قصد ترویج بی‌اعتنایی به مقدسات" را داشته است.

یک منبع آگاه به کمپین بین‌المللی حقوق بشر ایران گفته که مهدی رجبیان که در سال ۱۳۹۲ بازداشت شد، در حال ضبط پژوهش تاریخ ایران به روایت سه تار بود که تمامی آن پروژه با توقیف استودیوی شخصی و هارد دیسک‌های حاوی صداها ضبط شده متوقف شد.

یوسف عمادی نیز آهنگساز است و در زمان بازداشت مسئولیت فروش سی‌دی‌های سایت برگ موزیک را برعهده داشت.

اما حسین رجبیان ارتباطی با سایت برگ موزیک نداشته است. او پس از اتمام اولین فیلم سینمایی‌اش دستگیر و فیلم مذکور که دارای مجوز ساخت هم بود توقیف شد و هنوز تصاویر و صداها نهایی شده فیلم به او بازگردانده نشده است.

این سه تن در مهر ماه سال ۱۳۹۲ بازداشت شدند و بیش از دو ماه در سلول‌های انفرادی در بند ۲ الف بودند و قرار است دادگاه تجدید نظر اول دی ماه حکم خود را درباره آنها صادر کند.

کیوان کریمی، مستندساز ایرانی از دیگر هنرمندانی است که پاییز امسال به اتهام "توهین به مقدسات و رابطه نامشروع" به ۶ سال زندان و ۲۲۳ ضربه شلاق محکوم شد.

شاعران هم از برخورد حکومت مصون نبوده‌اند و مهدی موسوی و فاطمه اختصاری دو شاعر ایرانی نیز از جمله هنرمندانی بودند که در سال ۱۳۹۲ بازداشت شدند.

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

آنها به اتهام "دست دادن و روبوسی با نامحرم" در دادگاه به ترتیب به ۹ و ۱۱ سال زندان و ۹۹ ضربه شلاق محکوم شدند.

برخورد با هنرمندان در حالی وارد مرحله جدیدی شده است که حسن روحانی رییس جمهوری ایران تیرماه امسال گفت: "بخش بزرگ بار تعامل با جهان بر دوش هنرمندان است و هنرمندان در سیاست خارجی و حتی همکاری‌های اقتصادی می‌توانند نقش بسزایی ایفا کنند. باید شرایط خلاقیت هنرمندان را در جامعه مهیا کنیم تا جامعه ما از خشونت و افراط بپرهیزد."

ممنوعیت آموزش موسیقی در مدارس



مدارسی که در تبلیغات خود از آموزش موسیقی استفاده می‌کنند، متخلف هستند و برابر قانون با آنها برخورد می‌شود.

فارس: رئیس سازمان مدارس غیردولتی و توسعه مشارکت‌های مردمی آموزش و پرورش گفت: آموزش موسیقی در مدارس دولتی و غیر دولتی به دلیل مغایرت آن با اهداف مقدس نظام تعلیم و تربیت، غیرقانونی است.

علی باقرزاده اظهار داشت: متأسفانه بعضی از مدارس غیردولتی برای جذب دانش‌آموزان در این مدارس از تبلیغاتی مانند آموزش انواع موسیقی استفاده می‌کنند که ممنوع است. وی با بیان اینکه بعضی از مدارس غیردولتی فقط می‌توانند به دانش‌آموزان بالای بیست سال خدمات‌رسانی کنند، ادامه داد: بعضی از مدارس غیردولتی مجوز آموزش به افراد زیر بیست سال را ندارند ولی با زیر پا گذاشتن قانون در تبلیغات خود، از افراد چهار سال به بالا برای آموزش‌های مختلف ثبت‌نام می‌کنند که این موضوع به معضلی تبدیل شده است.

آموزش موسیقی جزء برنامه مصوب مدارس نیست .

رئیس سازمان مدارس غیردولتی و توسعه مشارکتهای مردمی آموزش و پرورش با بیان اینکه بحث آموزش موسیقی جزء برنامه مصوب و فوق برنامه‌های مدارس نیست، افزود: مدارس که در تبلیغات خود از آموزش موسیقی استفاده می‌کنند، متخلف هستند و برابر قانون با آنها برخورد می‌شود.

باقرزاده با اشاره به اینکه بر فعالیت و نحوه تبلیغات مدارس غیردولتی نظارت دقیقی صورت می‌گیرد، تصریح کرد: شورای نظارت مرکزی در آموزش و پرورش و شورای نظارت استان‌ها بر فعالیت و نحوه تبلیغات مدارس غیردولتی نظارت دقیقی دارند و در صورت مشاهده تخلف در این زمینه‌ها از سوی مدرسه غیردولتی، تا انحلال مجوز آن پیش خواهند رفت.

بخش ششم

گزارشات نقض حقوق محیط زیست در ایران



بحران گردوغبار یا ریزگردها در ایران

تهران، اسفند ۱۳۵۳. نخستین سمینار منطقه‌ای مقابله با بیابان‌زایی در تهران برگزار می‌شود. در این نشست نمایندگان ۲۲ کشور پرجمعیت و پهناور مناطق خشک جهان از اقیانوس اطلس تا آسیای مرکزی شرکت می‌کنند.

پاریس، خرداد ۱۳۷۳. کنوانسیون مقابله با بیابان‌زایی تنظیم و برای امضا در ماه مهر همان سال آماده می‌شود. وزیر وقت جهادسازندگی، غلامرضا فروزش، این سند بین‌المللی را امضا می‌کند. ۱۹۴ کشور به معاهده جهانی پیوسته‌اند.

تهران، بهمن ۱۳۷۵. قانون الحاق ایران به «کنوانسیون سازمان ملل متحد برای بیابان زدایی در کشورهای بیابانی که به طور جدی با خشکسالی و بیابان‌زایی مواجه‌اند - به ویژه آفریقا» از تصویب پنجمین مجلس شورای اسلامی می‌گذرد.

با اینکه حدود ۶۰ سال از نخستین فعالیت‌های عملی و بیش از ۴۰ سال از تلاش‌های منطقه‌ای ایران برای مهار بیابان‌گستری می‌گذرد، امروز ریزگردهای آلوده به مواد شیمیایی، رادیواکتیو و بیماری‌زا نفس‌ها را در سینه حبس کرده است. ریزگردهایی که از بیابانی شدن زمین‌ها و تالاب‌ها راهی ریه شهروندان ایرانی می‌شود تا یادآوری کنند، حفاظت محیط‌زیست ضرورتی غیرقابل انکار است.

ریزگردهای خودی و غیر خودی

شماری از مدیران ایرانی، دلیل عمده این بلای نفس گیر را به خارج از کشور نسبت می دهند. از جمله رئیس سازمان جنگل ها و مراتع که در بهمن ماه ۱۳۹۳ به خبرگزاری ایرنا گفت: «کمتر از ۱۰ درصد ریزگردها منشا داخلی دارد.»

اردیبهشت ماه ۹۴، گری لوئیس هماهنگ کننده سازمان ملل در ایران جمله رئیس سازمان جنگل ها و مراتع را در گفت و گو با جام جم آنلاین تکرار می کند. اما هیچ کدام از آنان نمی گویند بر اساس کدام پژوهش یا مطالعه علمی به چنین رقمی دست یافته اند.

در چنین شرایطی است که برخی از رسانه ها با «عربی» خواندن ریزگردها، یک آشفتگی طبیعی را به حیطة نزاع های قومی می کشانند تا شاید از سنگینی بار مسئولیت ناشی از سو مدیریت محیط زیست در کشور اندکی کاسته شود.

عامل اصلی بروز ریزگردها از دست رفتن رطوبت خاک است. رها شدن زمین های کشاورزی به دلیل بی آبی و نابودی پهنه های آبی از یک سو و از سوی دیگر، گرم شدن خاورمیانه و کاهش بارش ناشی از تغییرات اقلیمی، باعث شده اند ریزگردها حضور پررنگ تری در منطقه و در ایران داشته باشند. جایگاه ایران در بروز تغییرات اقلیمی در خور توجه و جزو ۱۰ کشور اول تولید کننده گازهای گلخانه است.

مطالعه ای که در مجله علمی-پژوهشی انسان و محیط زیست منتشر شده نشان می دهد کاهش رطوبت خاک در شمال خاورمیانه که منطقه تغذیه میان رودان است یکی از دلایل وقوع ریزگردهاست. از دست رفتن زمین های کشاورزی به خصوص در منطقه موسوم به هلال حاصلخیز نیز به توسعه کانون بحرانی افزوده است.

معصومه ابتکار، رییس سازمان محیط زیست منشا ریزگردهای اخیر که لرستان را در غبار فرو برد، کشورهای غرب و جنوب غربی ایران اعلام می کند که بر اساس گزارش برنامه محیط زیست سازمان ملل، خاورمیانه خود یکی از کانون های ریزگردهاست و نقش صحرای آفریقا در این میان قابل توجه است.

با این حال نباید کانون‌های داخلی ریزگردها را، که وسعت قابل توجهی نیز دارند، نادیده گرفت. خانم ابتکار در این ارتباط می‌گوید ۲ هزار و ۸۰۰ هکتار از کانون‌های بسیار بحرانی ریزگرد در ایران شناسایی شده است. به نظر می‌رسد، نخستین توفان گرد و غبار تهران در خرداد ۹۳ که هراس به دل پایتخت‌نشینان انداخت نیز منشا داخلی داشته است. این پدیده اسفند ماه سال بعد نیز تکرار شد. آن زمان قاسم حقانی، معاون منابع طبیعی استان تهران اعلام کرد ۷۰ هزار هکتار از شهرستان ملارد کانون اصلی گرد و غبار در استان تهران است.

به تازگی خشک شدن تالاب فصلی بندعلی خان، دریاچه حوض سلطان قم و دریاچه نمک از سوی مدیران دولتی از جمله مدیرکل محیط‌زیست استان تهران و معاون فنی و عمرانی شهرداری تهران به عنوان کانون‌های داخلی گرد و غبار معرفی شده‌اند. فرماندار قم به نقل از اداره هواشناسی این استان می‌گوید گرد و غباری که این شهرستان اخیراً شاهد آن بوده منشا داخلی داشته و ناشی از کویری شدن زمین‌های کشاورزی است و «ریشه کویری شدن اراضی نیز قطع حقایق‌های قمرود و قره چای است که در حدود ۳۰ سال گذشته اتفاق افتاده است.»

بنا به گزارش برنامه محیط‌زیست سازمان ملل، بخش‌هایی از شمال کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان، جنوب دریاچه ارومیه، تالاب خشک شده هامون و بخش‌هایی از دشت کویر و دشت لوت کانون‌های داخلی ریزگردها هستند.

ریزگرد در ایران



در ایران سرچشمه اصلی ریزگرد باد شمال است. این باد که از خرداد تا خرداد فعال است، در شمال خاورمیانه شکل می‌گیرد و با گذر از کوه‌های ترکیه و شمال عراق، مانند قیفی به بیابان‌های عراق و سوریه سرازیر می‌شود و تا خلیج فارس و رسیدن به آب‌های آزاد پیش می‌رود. جریان‌های خشک هوای عربستان و عدم توجه به محیط زیست و بیابان‌زدایی در عراق باعث خشک‌شدن بسیاری از باتلاق‌های عراق و ایجاد نواحی غبارساز شده‌است. در گذشته سه کشور ایران، عراق، و عربستان به صورت مشترک هزینه‌های مالچ‌پاشی این زمین‌ها را تأمین می‌کردند و تمام زمین‌ها در فصل خاصی از سال مالچ‌پاشی می‌شدند. مالچ نوعی فراورده چسبنده نفتی است که برای تثبیت شن‌های روان در بیابان‌ها استفاده می‌شود. جنگ عراق و تغییر رویه این دولت‌ها در دهه ۲۰۰۰ میلادی سبب فراموشی این کار، و در نتیجه افزایش ریزگرد در خوزستان، غرب ایران، و سرانجام تقریباً در سراسر ایران شد. توفان اخیر، که به گفته برخی اهالی بغداد بدترین توفان غبار زندگیشان بوده‌است، سبب بیشترین میزان ریزگرد در سه دهه اخیر ایران شد و ترکیب غبار با آلاینده‌های شهری ریزگرد خطرناکی را تولید کرد که صدها شهروند را به بیمارستان کشاند.

عوامل ریشه‌ای در به وجود آمدن ریزگرد در ایرانی

طی چند دهه اخیر بین کشور عراق و ترکیه کشمکش فراوانی بر سر به دست آوردن منابع آب وجود دارد که باعث شد ترکیه با ساختن چندین سد به روی رود دجله باعث کاهش شدید آب این رودخانه شود. همچنین دولت عراق در زمان صدام با کانال‌کشی و انتقال آب رود دجله باعث شد آب رود دجله به شدت کاهش و در نتیجه این کاهش تعدادی از تالاب‌های منطقه دچار آسیب و خشکی شود و بیابان‌های عراق رشد فراوانی کنند. از سوی دیگر کشور عربستان که در رویای تبدیل شدن به بزرگترین صادرکننده گندم جهان بود شروع به استخراج آب‌های فسیلی از عمق ۱۰۰۰ متری زمین کرد که پس از مدتی با تمام شدن منابع آب این رویا ناتمام ماند اما تاثیر بدی در سفره‌های آب زیرزمینی داشت که خود عامل افزایش بیابان بود. همچنین توقف چند ساله عملیات مالچ‌پاشی باعث شده با کمترین وزش باد که متأسفانه

جهت آن همیشه از سمت عراق به ایران است غبار بزرگی بلند شود که امروزه حتی تا نواحی مرکزی ایران هم می رسد.

افزایش ریزگرد در سالهای اخیر

درباره علت افزایش ریزگرد اخیر همچنان نظر یکسان یا فراگیری وجود ندارد. برخی آن را همچنان شدت یافته پدیده (شمال یا شمل) می دانند، برخی آن را به فرایند بیابان زایی در عراق، شدت یافته بدلیل مرداب زدایی در جنگ امریکا، دانسته و دیگران آن را به شکل گیری پدیده های جوی دیگر در خاور میانه نسبت می دهند. وجود مواد رادیو اکتیو در ریزگرد همچنان تایید نشده اما شواهد غیر رسمی از آن خبر می دهند. "پروژه ریزگرد" در حال حاضر، بخش بزرگی از تحقیقات آکادمیک و ژورنالیستی فارسی و انگلیسی را در باره این پدیده گرد آوری کرده است.

گردوغبار در خرمشهر ۴۹ نفر را راهی بیمارستان کرد.

خرمشهر - رئیس بیمارستان ولی عصر (عج) خرمشهر گفت: در دو روز گذشته ۴۹ نفر با مشکلات تنفسی به این بیمارستان مراجعه کردند که ۶ نفر از آنها در بخش داخلی بستری شدند.

حسین ولایی در گفت و گو با خبرنگار مهر، شمار مراجعه کنندگان به این بیمارستان با مشکل تنفسی در دو روز گذشته را ۴۹ نفر اعلام کرد و گفت: در روز جمعه ۲۹ و شنبه ۳۰ دی ماه، به ترتیب ۲۵ و ۲۴ نفر با مشکل تنفسی به بیمارستان ولی عصر (عج) خرمشهر مراجعه کردند.

ولایی از بستری شدن ۶ نفر از این تعداد در بخش داخلی این بیمارستان خبر داد و اظهار کرد: از مراجعه کننده در روز ۲۹ دی، ۱۳ نفر به صورت سرپایی مداوا، ۱۲ نفر در اورژانس بستری شدند که چهار مورد از آنها به بخش داخلی منتقل شدند. در روز گذشته نیز هفت نفر در اورژانس بستری شدند، ۱۷ نفر به صورت سرپایی مداوا و دو نفر به بخش داخلی برای ادامه مراحل درمان منتقل شدند.

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

رئیس بیمارستان ولی عصر (عج) بر آمادگی بیمارستان برای اینگونه مواقع بحرانی تأکید کرد و گفت: در پی پدیده اخیر گردوغبار به بخش اورژانس بیمارستان علاوه بر کپسول‌های اکسیژن موجود در این بخش، ۱۰ کپسول اکسیژن دیگر نیز اضافه شد.

ولایی این نکته را که بخش اورژانس بیمارستان ولی عصر (عج) خرمشهر به این دلیل که تنها بیمارستان شهر است به صورت همیشگی برای شرایط بحران آماده است را یادآور شد و بیان کرد: در بخش اورژانس در هر نوبت کاری دو پزشک و ۱۲ کادر درمانی اعم از پرستار و بهیار خدمات‌رسانی می‌کنند که برای شرایط بحران طراحی شده و پاسخگوی این تعداد مراجعه‌کنندگان طی این دو روز بود با این حال تیم بحران نیز به صورت آماده‌باش قرار داشته و کماکان در حال آماده‌باش است.

به گزارش خبرنگار مهر، گردوغبار طی دو روز اخیر با غلظت چند ده برابری حد مجاز، مدارس اغلب شهر استان خوزستان را برای دو روز تعطیل کرد و باعث شد ادارات و دستگاه‌ها بنا به تصمیم ستاد بحران استان خوزستان روز گذشته تعطیل شوند و امروز نیز با دو ساعت تأخیر فعالیت خود را آغاز کنند.



خطر نابودی منابع آب‌های زیرزمینی ایران به دلیل سوءمدیریت

نزدیک به ۷۸ درصد از منابع آب زیرزمینی در ایران رو به نابودی است. معاون وزیر نیرو جمهوری اسلامی عدم مدیریت صحیح در بهره‌برداری از ذخایر آبی و خشکسالی و تغییرات اقلیمی را از مهم‌ترین دلایل این روند دانست.

رحیم میدانی، معاون وزیر نیرو اعلام کرد که نزدیک به ۷۸ درصد منابع آب زیرزمینی در کشور رو به نابودی است. او در گفت‌وگو با خبرگزاری مهر با تأکید بر اینکه ۵۰ درصد از منابع آبی ایران در سفره‌های زیرزمینی قرار دارد این را یک فرصت مناسب برای ایران خواند و توضیح داد آبی که منشاء آن بارندگی است در زمین نفوذ کرده و در سفره‌ها ذخیره می‌شود.»

میدانی ذخایر آب زیرزمینی را در سطح دنیا با ارزش دانست و گفت "به عنوان ذخایر استراتژیکی آبی هر کشوری تلقی می‌شود." او "ضعف مدیریت در بهره‌برداری از منابع آب زیرزمینی" را دلیل مهمی دانست که باعث می‌شود میزان زیادی از منابع آب زیرزمینی در ایران رو به نابودی رود.

معاون وزیر نیرو گفت: «در این موضوع مبالغه و بزرگنمایی وجود ندارد و ممکن است برخی نابودی ذخایر آبی کشور را به خشکسالی و تغییرات اقلیمی ربط دهند و بگویند این شرایط باعث شده تا سفره‌های زیرزمینی از بین برود.»

به گفته‌ی میدانی در وزارت نیرو این نوع دیدگاه‌ها اطمینان رد می‌شود، "چون حتی قبل از اینکه پدیده تغییرات اقلیمی در کشور اثر خود را نشان دهد، در بسیاری از دشت‌های کشور افت سطح آب زیرزمینی وجود داشت و این نشان می‌دهد که برداشت آب در کشور بیش از میزان جایگزین آن است".

معاون وزیر نیرو با تکیه بر این گفته نتیجه‌گیری کرد که خشکسالی عامل دوم و تشدیدکننده در نابودی ذخایر آبی است، "ولی نمی‌تواند دلیل اصلی باشد."

او افزود: «میزان زیادی سفره آب زیرزمینی، که اصطلاحاً به آن ذخیره آبی استاتیک گفته می‌شود خالی شده است که قابل تجدید و بازگشت نیست. اگر دوره خشکسالی به پایان برسد و

کشور به لحاظ بارش‌ها در یک وضعیت عادی قرار بگیرد، سفره‌های آبی به خودی خود ترمیم نخواهند شد و مشکل برطرف نمی‌شود.»

عدم مدیریت صحیح در بخش آب

معاون وزیر نیرو ایران با بیان اینکه باید مدیریت منابع آب در ایران به ویژه منابع آب زیرزمینی اصلاح شود، تصریح کرد که "در بخش ذخیره آب‌های سطحی اوضاع بهتر از ذخایر پنهان و زیرزمینی نیست و همان مشکلات و اضافه برداشت‌ها، بهره‌برداری غیرمجاز، مصرف اشتباه و مصارف غیر بهره‌ور نیز وجود دارد".

میدانی افزود که تلاش می‌شود در بخش تجدیدپذیر و ذخایر دینامیک آب بصورت متمرکز کار شود.

به باور او میزان مصرف باید به اندازه‌ای برسد که "سطح ایستایی آب در درازمدت ثابت بماند و سالیانه کاهش نیابد، چرا که در حال حاضر برداشت آب بیش از توان آب‌دهی سفره‌های زیرزمینی است که باعث خالی شدن سفره از آب می‌شود".

او این را دلیلی دانست که موجب می‌شود در بسیاری از مناطق ایران چاه‌ها دیگر توان آب‌دهی نداشته باشند. این مشکل هم در مورد ذخایر آب نوشیدنی و هم آب کشاورزی وجود دارد. به گفته معاون وزیر نیرو "آب به میزانی شور شده که حتی برای آبیاری درخت نخل هم که می‌تواند تا حدود زیادی شوری آب را تحمل کند، دیگر امکان‌پذیر نیست".

میدانی ابراز امیدواری کرد که اگر چنانچه وضعیت خشکسالی بدتر نشود، جلو ساخت چاه‌های غیرمجاز گرفته شود و "همه کارها طبق برنامه پیش برود"، سفره آب زیرزمینی می‌تواند در طول ۲۰ سال آینده به حالت طبیعی خود بازگردد. "او افزود: «در این حالت نیز فرونشست زمین دیگر قابل جبران نیست. زیرا وقتی خاک فشرده می‌شود، دیگر توان ذخیره‌سازی آب در آن کاهش می‌یابد.»

سال‌هاست که کارشناسان نسبت برداشت بیش از حد منابع آب زیرزمینی هشدار داده‌اند و شرایط را در بعضی از استان‌های ایران بحرانی اعلام کردند. با این حال معاون وزارت نیرو ایران کارایی این وزارتخانه را در آینده در برخورد با مشکل تضمین نکرد و گفت: "ما برای گروه‌های بعدی وزارت نیرو از حالا نمی‌توانیم بگوییم چه برخوردی با این قضیه خواهند داشت".

به گفته معاون وزیر نیرو تجربه‌های گذشته نشان می‌دهد که برخوردها نسبت به احیا منابع آب زیرزمینی کشوریکسان و هماهنگ نبوده و با افت‌وخیز همراه بوده است.

معاون وزیر نیرو گفت: «خالی شدن سفره‌ها ممکن است در بسیاری از مناطق با تاخیر خود را نشان دهند و فرونشست‌ها در یک دوره زمانی دورتری اتفاق بیفتد. عدم فرونشست دشت در برخی مناطق که در آن برداشت بالای آب صورت می‌گیرد به معنی دور شدن از خطر نیست.» میدانی معتقد است که برای نجات بخشی از منابع آبی نباید اجازه داد که چاه‌های غیرمجاز ساخته شود و کسانی که دارای پروانه برداشت آب هستند نیز باید به میزان مشخص شده از آن استفاده کنند.

او در این راستا تصریح کرد که "اگر لازم باشد باید درصدی از مجوزهای برداشت آب از چاه‌ها در برخی مناطق کاهش یابد". میدانی همچنین گفت که وقتی چاه‌های غیرمجاز به فعالیت خود ادامه دهند، چاه‌های دارای پروانه نیز در برابر کاهش میزان برداشت مقاومت می‌کنند.

معاون رئیس جمهور: ایران در بخش آب به ورشکستگی رسیده است .

عیسی کلانتری می‌گوید بحران کم‌آبی و "هر بلایی" بر سر محیط زیست ایران آمده حاصل سیاست‌های نادرست ۴ دهه‌ی گذشته است. به گفته‌ی یک مقام سازمان هواشناسی ۹۰ درصد مساحت ایران دچار خشک‌سالی با شدت‌های متفاوت است.

همایش بررسی ساختار تشکیلاتی مدیریت منابع طبیعی و محیط‌زیست ایران روز گذشته (یکشنبه ۲۳ مهر ۹۶) در دانشکده منابع طبیعی دانشگاه تهران برگزار شد. یکی از سخنرانان این همایش عیسی کلانتری، معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان حفاظت محیط زیست، بود.

عیسی کلانتری تمام مشکلات و بحران‌های زیست‌محیطی امروز ایران را حاصل سیاست‌های نادرستی دانست که از زمان تاسیس جمهوری اسلامی اعمال شده است. او تاکید کرد که در این سال‌ها "هر دشمنی در این سرزمین حاکم می‌شد" این رفتار را با منابع طبیعی و محیط زیست انجام نمی‌داد.

میراث هولناک جمهوری اسلامی

به گزارش خبرگزاری ایسنا رئیس سازمان حفاظت محیط زیست گفت: «ما خودخواه‌ترین نسلی هستیم که در طول هفت هزار سال گذشته در این سرزمین زیسته، چون هر بلایی بر سر حوزه محیط زیست آمده طی چهار دهه گذشته بوده است. پیش از این مدت، بسیاری از شاخص‌های محیط زیستی کشور مثل آب در جایگاه مناسبی قرار داشت.»

کلانتری صاحب‌نظران و انجمن‌های علمی را متهم کرد که از سه دهه پیش وضعیت امروز و پیامد سیاست‌های نادرست مسئولان را پیش‌بینی می‌کردند اما از آنجا که اجرای این سیاست‌ها "باعث افزایش درآمدشان می‌شد" نه تنها مانع آن نشدند که پیش‌قدم شدند تا "امروز کشور به ورشکستگی در بخش آب برسد".

معاون رئیس جمهور می‌گوید در دهه‌های گذشته مسئولان عواقب سیاست‌های خودکفایی در تولید محصولات کشاورزی و کاهش وابستگی به واردات را درست محاسبه نکردند و این سیاست‌ها باعث شد که ایران امروز "در زمینه فرسایش خاک، استحصال منابع آبی، گسترش بیابان و..." جزو کشورهای اول جهان باشد.

رئیس سازمان حفاظت محیط زیست دو ماه پیش نیز در مراسم معارفه خود در این سمت، مسئولان را متهم کرد که در دهه‌های گذشته با سیاست‌های احساسی و "به خاطر تولید چند تن گندم اضافی" منابع آب و خاک را بر باد دادند و و بحران کم‌آبی را به وضعیت "فاجعه‌آمیز" امروز کشاندند.

۹۴ درصد مساحت ایران درگیر خشکسالی درازمدت است.

رئیس مرکز خشکسالی و مدیریت بحران سازمان هواشناسی ایران نگران کننده از وضعیت خشکسالی در ایران ارائه داده است. به گفته او ۹۴ درصد مساحت ایران دچار پدیده خشکسالی هواشناسی است که اولین مرحله از خشکسالی محسوب می‌شود.

شاهرخ فاتح، رئیس مرکز ملی خشکسالی و مدیریت بحران سازمان هواشناسی ایران در گفت‌وگویی با ایسنا (چهارشنبه ۱۸ مرداد/۹ اوت) آماری نگران کننده را ارائه داد و گفت که ۹۴ درصد مساحت ایران با پدیده خشکسالی هواشناسی بلندمدت درگیر است. به گفته او خشکسالی هواشناسی بلندمدت در استان‌های خوزستان، قم و خراسان شمالی در وضعیت وخیم قرار دارد. خشکسالی همچنان در پهنه‌های وسیعی از کشور پابرجا است و همه نقاط کشور به نوعی با درجات خفیف تا بسیار شدید خشکسالی بلندمدت دست و پنجه نرم می‌کنند.

وضعیت در استان گرمسیر خوزستان و در بسیاری از استان‌های دیگر ایران هشداردهنده است. شاهرخ فاتح گفته است: «تقریباً کل پهنه سه استان خوزستان، قم و خراسان شمالی دچار خشکسالی شدید و بسیار شدید هستند.»

به گفته او، بخش‌های وسیعی از چهارمحال و بختیاری، کرمانشاه، بوشهر و بخش‌هایی از استان‌های اصفهان، مرکزی، یزد، کرمان، سیستان و بلوچستان، خراسان جنوبی، خراسان رضوی، خراسان شمالی، سمنان، تهران، البرز، زنجان، آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، اردبیل، جنوب گیلان و گلستان با خشکسالی بلندمدت مواجه هستند.



هشدار درباره فرونشست ها در ایران

یک مقام مسئول با هشدار نسبت به فرونشست دشت‌های جنوب تهران گفت: قرارگیری ۷ ایستگاه گاز و دو انبار مواد نفتی و ۶۶ کارگاه خطرزا در محدوده فرونشست تهران می‌تواند موجب تهدید جان ۲ میلیون نفر باشد.

به گزارش خبرگزاری مهر به نقل از وزارت راه و شهرسازی، علی بیت‌اللهی رئیس بخش زلزله‌شناسی مرکز تحقیقات راه، مسکن و شهرسازی در مورد آخرین وضعیت فرونشست زمین در جنوب پایتخت به ارائه تحقیقات چند ساله مرکز پرداخت و ضمن هشدار نسبت به وضعیت فرونشست زمین در آن منطقه از کلانشهر، گفت: محدوده رویداد فرونشست، جنوب شهر تهران و گستره -های جنوبی و جنوب غرب آن را تا اراضی پایین دست ورامین و پیشوا تهدید می‌کند و زون فرونشست در جنوب شهر تهران علاوه بر مناطق شهری تهران، نسیم-شهر، صباشهر، اسلامشهر، باقرآباد، کهریزک، چهاردانگه و نصیرآباد را نیز در بر می‌گیرد.

رئیس بخش زلزله‌شناسی مرکز تحقیقات راه، مسکن و شهرسازی ادامه داد: قسمتی از راه -آهن تهران - جنوب و تهران - تبریز در این محدود قرار دارد. آزاد راه امتداد کمربندی تهران (آزادگان)، جاده قدیم کرج، اتوبان تهران - ساوه و جاده قدیم ساوه و جاده احمدآباد مستوفی، بلوار رسول اکرم، بلوار غدیر و جاده شهریار و بزرگراه کمربندی دوم تهران از بزرگراه-ها و جاده-های مهمی است که در این محدوده واقع شده است.

بیت‌اللهی افزود: وجود پالایشگاه نفت تهران و نیز کارخانه‌های بسیاری نظیر ایران خودرو دیزل، سایپا و شیرپاستوریزه تهران، و شهرک‌های صنعتی متعدد این منطقه (جنوب تهران) را بسیار با اهمیت کرده است.

این محقق و استاد دانشگاه ایجاد چاه‌های آب را در جنوب تهران، از دیگر چالش‌های آن منطقه عنوان کرد و گفت: وجود دشت‌های متعدد در جنوب غرب، جنوب و جنوب‌شرق تهران از یک‌طرف و نیمه خشک بودن این گستره از طرف دیگر و تمرکز جمعیتی در این منطقه، احتمال حفر چاه‌های متعدد را متصور می‌سازد. این واقعیتی است که از توزیع چاه‌های منطقه به وضوح می‌توان بدست آورد.

وی همچنین با ارایه آمار از وضعیت چاه‌های آب در جنوب تهران، از توزیع گسترده آنها در آن منطقه خبر داد و افزود: بر اساس آمار رسمی تا سال ۱۳۹۱ حدود ۵۰ هزار حلقه چاه در استان تهران وجود داشت که از فیروزکوه در غرب استان تا اخترآباد در شرق و از چرمشهر تا فشم توزیع شده‌اند.

بیت‌اللهی ادامه داد: علاوه بر این تعدادی از چاه‌های موجود، چاه‌های غیر مجازی نیز وجود دارند که بدون پروانه حفر شده‌اند. تعداد دقیق آنها معلوم نیست. اما درصد عمده‌ای از چاه‌های مجاز را برابری می‌کند که به دلیل عدم وجود کنترل بدون کارشناسی، اقدام به استخراج آب زیرزمینی می‌کنند و به دلیل سرعت پمپ در برخی موارد موجب ماسه‌دهی چاه‌ها و تشکیل حفرات ریز و درشت در آبرفت می‌شوند که مهاجرت این حفرات به سطح زمین سبب تشکیل فروچال را فراهم می‌سازد.

حفر چاه‌های غیرمجاز در سال‌های ۷۹ تا ۸۳ شدت گرفت.

رئیس بخش زلزله‌شناسی مرکز تحقیقات راه، مسکن و شهرسازی گفت: آمار صدور پروانه‌های چاه‌های آب نشان می‌دهد که بر اساس آن، تنها ۱۰ درصد از چاه‌های موجود، سال صدور پروانه معینی دارند و بر اساس آمار، حفز چاه‌های غیرمجاز در سال ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳ شتاب بیشتری گرفت.

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

وی نتایج بررسی‌های مرکز تحقیقات راه را در خصوص فرونشست جنوب تهران در ۱۱ محور به شرح زیر برشمرد:

- بر اساس اطلاعات رقومی موجود و در دسترس، طول خط راه آهن قرار گرفته در زون فرونشست حدود ۱۲۰ کیلومتر است. همچنین بر همین اساس ۲۵ کیلومتر از خطوط مترو در همین زون واقع‌اند.

- اتوبان‌های بین شهری نیز در محدوده فرونشست گستردگی طولی دارند که جمع طول آنها حدود ۲۰۰ کیلومتر است.

- راه‌ها و معابر شهری و بین‌شهری اصلی و فرعی نیز جمعا طولی در حدود ۲۳۰۰ کیلومتر را در محدود فرونشست دارند.

- حدود ۲۱ دهنه پل در منطقه فرونشست قرار گرفته است که به عنوان نقاط مهم ارتباطی مسیرها به هم تلقی می‌شود. برخی از این پل‌ها در منطقه فرونشست دچار ترک و شکاف در اثر فرونشست شده‌اند.

فرودگاه مهرآباد در جوار زون فرونشست قرار دارد

- دو انبار مواد نفتی و سوختی و حدود ۴۴ جایگاه پمپ بنزین و ۱۵ جایگاه پمپ گاز در زون فرونشست واقع شده‌اند.

- در زون فرونشست حدود ۷ ایستگاه گاز قرار دارد. طول لوله نفت بر اساس داده‌های موجود ۳۰ کیلومتر، خطوط فشار قوی بیش از ۷۰ کیلومتر و خطوط اصلی گاز دارای طولی بیش از ۲۰۰ کیلومتر هستند.

- در پهنه فرونشست تعیین شده بر اساس مطالعات تصویربرداری راداری، ۵ منطقه شهری تهران، ۸ شهر، ۹۹ آبادی واقع شده‌اند. جمعیت شهری تهران که بر روی زون فرونشست و حواشی آن زندگی می‌کنند، یک میلیون و ۲۶۴ هزار و ۳۸۲ نفر و جمعیت غیر شهر تهران آن ۵۸۲ هزار و ۸۸۲ نفر هستند. بدین ترتیب جمعیت کل بر اساس اطلاعات مرکز آمار که در زون فرونشست ساکن هستند، حدود یک میلیون و ۷۹۳ هزار و ۲۶۴ نفر خواهد بود.

- بر اساس آمار و اطلاعات موجود، تعداد ساختمان‌های شهر تهران که در زون فرونشست واقع اند، ۲۵۱۴۸۰ دستگاه است. مراکز آموزشی شهر تهران نیز ۲۸۸ و تعداد بیمارستان و مراکز بهداشتی شهر تهران که در محدوده فرونشست واقع شده‌اند، ۵۷ عدد است و در محدوده فرونشست کارگاه‌های تولید و یا حاوی مواد خطرناک حدود ۶۶ کارگاه موجود هستند.

- قرارگیری فرودگاه مهرآباد در حاشیه اراضی و زون فرونشست زمین یکی از مهمترین عوامل ریسک فرونشست را در این محدوده بوجود آورده است. قرارگیری فرودگاه در حاشیه زون فرونشست امکان پدیداری ترک‌ها و شکاف‌های سطح زمین را در این محدوده فراهم می‌سازد.

- نکته مهم دیگر واقع شدن تعدادی از گسل‌های لرزه‌زای منطقه در زون فرونشست است. طول گسل‌های موجود در محدوده فرونشست حدود ۱۶۵ کیلومتر برآورد شده است.

- قسمت عمده‌ای از بافت فرسوده شهر تهران در زون فرونشست قرار گرفته است.

وی در بیان اقداماتی که مرکز تحقیقات در زمینه فروریزش‌های شهر تهران انجام داده است، گفت: ارائه نتایج بررسی‌های فروریزش شهران به شورای عالی معماری و شهرسازی، ارائه گزارش‌های تهیه شده به وزرای راه و شهرسازی و کشور، استاندار تهران، سازمان پیشگیری و مدیریت بحران شهر تهران، تشکیل کمیته قنوات با هدف تدوین ضوابط ساخت و ساز در حریم قنوات، تشکیل گروه کارشناسی با دعوت از اساتید دانشگاهی دانشگاه‌های برتر شهر تهران و کارشناسان خبره با هدف ارزیابی فروریزش‌های شهر تهران بخشی از فعالیت‌های مرکز در این زمینه است.

بیت‌اللهی از دیگر اقدامات مرکز تحقیقات را ارائه در کمیسیون فرعی امور زیربنایی دولت، ارائه نتایج برای وزیر کشور و ارائه نتایج برای استاندار تهران و مدیران کل استانی عنوان کرد.

فرونشست زمین ۳۰ روستای میناب را در استانه تخلیه قرار داد

طی سالهای اخیر ایجاد فروچاله‌ها و نشست زمین به عنوان یکی از پیامدهای خشکسالی و برداشت بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی در برخی مناطق کشور از جمله نواحی دشتی به تهدیدی برای ساکنان تبدیل شده است. پدیده‌ای که در دشتهای فارس و همدان بیش از دیگر

مناطق خودنمایی کرده و شهرها و روستاهای این استانها را در معرض خطر نشست زمین قرار داده است. حالا این پدیده ویرانگر به دشت میناب رسیده و با تهدید جان ساکنان ۳۰ روستای هرمزگان آنها را در وضعیت تخلیه قرار داده است.

فرونشست زمین ۳۰ روستای میناب را در استانه تخلیه قرار داد.

در حالی که طی سالهای اخیر پدیده فروچاله ها گریبان بیش از ۳۰۰ دشت کشور را گرفته و این مناطق را با خطر جدی ریزش و فرونشست زمین مواجه کرده اما حالا گزارش های کارشناسان و محققان علم زمین شناسی از بغرنج بودن وضعیت دشت میناب نسبت به دیگر مناطق حکایت دارد.

حفر بی رویه چاه های متعدد و استفاده بی حساب و کتاب از آب موجود در سفره های آب زیرزمینی در دشت میناب سبب از بین رفتن لایه های پرآب در عمق زمین، افت لایه های بالایی خاک و ایجاد فروچاله ها در سطح زمین شده است. عاملی که از سالهای پیش کارشناسان و متخصصانی چون پروفیسور پرویز کردوانی پدر علم کویرشناسی ایران بارها و بارها به طور شفاف در خصوص عواقب بی توجهی به آن هشدار دادند اما ظاهرا گوش شنوایی برای توجه به این هشدارها نبود. حفر بیش از ۲۲۴ چاه عمیق از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۸۹ و برداشت غیرکارشناسانه از منابع زیرزمینی با فرسایش شدید خاک شرایطی را ایجاد کرده که امروز بیش از ۳۰ روستای واقع در دشت میناب در معرض خطر رانش زمین قرار گرفته اند.

شرایطی که به خوبی واضح است در پی بی توجهی های مسئولان در طی سالهای متوالی ایجاد شده و تغلل بیش از این اثرات جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت.

در طی سالهای اخیر اهالی این روستاها در خصوص ایجاد ترک و شکاف های عمیق بر روی دیوارهای نه چندان مقاوم خانه هایشان گزارشاتی به مسئولان داده بودند اما پاسخی نگرفتند و در سایه سکوت و بی توجهی مسئولان امر با نگرانی روزگار گذراندند، تا اینکه بالاخره سال گذشته مهدی زارع، استاد پژوهشگاه بین المللی زلزله شناسی و مهندسی زلزله با ارائه گزارشی از احتمال بروز فاجعه انسانی بر ضرورت تخلیه ۱۵ روستای میناب تاکید کرد. حالا تعداد این روستاهای در خطر به ۳۰ روستا رسیده است!

فرونشست ۲۴ نقطه در همدان / آژیر بی‌آبی در دشت کبودرآهنگ

یک مقام مسئول در وزارت نیرو با اعلام اینکه در دشت‌های استان همدان به ویژه کبودرآهنگ و فامنین فروچاله‌هایی بر اثر برداشت بی‌رویه آب ایجاد شد گفت: ۲۴ فروچاله در مناطق مختلف این استان وجود دارد.

به گزارش خبرگزاری مهر، مرتضی عزالدین گفت: تاکنون تعداد ۲۴ فروچاله در دشت‌های استان ایجاد شده است. وی علت اصلی ایجاد فروچاله‌ها را برداشت بی‌رویه از منابع زیرزمینی عنوان کرد و گفت: آب ماده هیدرولیکی است که به دلیل حجم و فشار خود، لایه‌های زمین را به صورت پایدار نگه می‌دارد.

وی عنوان کرد: با خالی شدن آبخوان، لایه هیدرولیک ضعیف شده و فشار آن کاهش می‌یابد که به همین دلیل زمین نشست کرده و فروچاله یا شکاف‌هایی در زمین ایجاد می‌شود. عزالدین با اعلام اینکه بیشترین فروچاله‌ها، افت و شکاف زمین در دشت‌های کبودرآهنگ و فامنین بوده است بیان داشت: در هفت تا هشت سال گذشته فروچاله‌ای در دشت‌های همدان ایجاد نشده ولی احتمال اینکه هر لحظه فروچاله در همگی دشت‌های همدان ایجاد شود وجود دارد.

این مقام مسئول در وزارت نیرو با بیان اینکه سالانه ۲۵۰ میلیون مترمکعب کسری مخزن در استان همدان وجود دارد گفت: دشت‌های همدان به دلیل افت زیاد منابع آب زیرزمینی همیشه با تهدید ایجاد فروچاله و افت زمین مواجه هستند چرا که از بین رفتن هیدرولیک آب جبران‌پذیر نبوده و دیگر امکان جابه‌جایی زمین از طریق آب به صورت هیدرولیک وجود ندارد. وی با اعلام اینکه تاکنون ۲۴ فروچاله در دشت‌های همدان ایجاد شده که بیشتر در دشت کبودرآهنگ بوده است عنوان کرد: برای برون رفت از مشکلات به دنبال مدیریت علمی آب بوده و برداشت آب با مدیریت صورت گیرد در غیر این صورت باید منتظر اتفاقات ناخوشایند دیگری نیز بود.



صدور حکم شلاق پیرو شکایت سازمان حفاظت محیط زیست

خبرگزاری هرانا - پیرو شکایت سازمان حفاظت محیط زیست، رای شعبه ۱۱۷۰ دادگاه کیفری دو مجتمع قضایی قدس تهران در این زمینه صادر شد که بنابه رای صادره شده، فرد متهم به جزای نقدی و تحمل ۳۰ ضربه شلاق محکوم شده است. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی صراحتاً استفاده از مجازات‌های غیر انسانی و موهن را ممنوع کرده است.

به گزارش خبرگزاری هرانا به نقل از پایگاه اطلاع رسانی محیط زیست، در متن رای صادر شده آمده است: "در خصوص اتهامات جمشید آرین اصل دایر بر جعل سند رسمی و استفاده از آن و نشر اکاذیب، دادگاه با عنایت به شکایت سازمان حفاظت محیط زیست، محتویات خبرهای منتشر شده در سایت های اینترنتی، استعلام صورت گرفته از شاکی مذکور و اینکه متهم دفاعی به عمل نیاورده است بنابراین اتهامات انتسابی را نسبت به ایشان محرز و مسلم دانسته با استناد به مواد ۵۳۳، ۵۳۵، ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۵ وی را بلحاظ جعل به پرداخت مبلغ هجده میلیون ریال و از لحاظ استفاده از سند مجعول به پرداخت هجده میلیون ریال هر دو به عنوان جزای نقدی به نفع صندوق دولت و از بابت نشر اکاذیب به تحمل ۳۰ ضربه شلاق محکوم می نماید و اعلام می دارد که رای صادره غیابی بوده و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل واخواهی در این دادگاه و متعاقب آن نیز ظرف بیست روز قابل تجدید نظر در محاکم تجدیدنظر استان تهران است."

گفتنی است، فردی به نام جمشید آرین اولین بار در برنامه "ثریا"، عدم موفقیت خود در تولید خودروی برقی را به نامه ای از معصومه ابتکار مرتبط دانست و در برنامه مذکور سندی را به

عنوان نامه معاون رییس جمهور و رییس سازمان حفاظت محیط زیست در دولت هشتم منتشر کرد که بر اساس نظر دادگاه این سند واقعیت نداشته است.



ابعاد حقوقی تخریب جنگل‌ها و منابع طبیعی

تهران - ایرنا- پایگاه خبری خبرآنلاین نوشت: دومین همایش حمایت از جنگل‌های هیرکانی (باستانی/خزری) با هدف بررسی اهمیت و وضعیت درختان شمشاد‌های هیرکانی و ارائه راهکارهای مناسب برای حفظ این میراث طبیعی، ابعاد حقوقی تخریب جنگل‌ها و وضعیت ثبت آن در میراث جهانی یونسکو روز ۱۰ آذر در مرکز همایش‌های حر اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان قائم‌شهر مازندران با حضور کارشناسان، فعالان محیط زیست، سازمان‌های مردم‌نهاد و سمن‌ها، مسئولان محلی و میهمانان خارجی شرکت‌کننده در آن برگزار گردید و از حاشیه‌ها و بازخوردهای متعددی نیز همراه بوده است.

شمشاد هیرکانی، درختی همیشه سبز و بومی در جنگل های هیرکانی در شمال ایران است که در فهرست گونه های گیاهی در خطر انقراض اتحادیه بین المللی حفظ طبیعت قرار دارد. جنگل های هیرکانی با یک میلیون و ۹۰۰ هزار هکتار وسعت دارای ۹۰ گونه درختی و ۲۱۱ گونه درختچه ای که قدمت تاریخی و باستانی آن به ۴۰ میلیون سال پیش بر می گردد،

با وجود قرار داشتن برنامه ثبت جنگل های باستانی هیرکانی در فهرست جهانی یونسکو بعنوان یک ذخیره زیست محیطی طبیعی جهانی، در آستانه تخریب روزافزون و انقراض نیز قرار دارد! . طرح ثبت جهانی جنگل های هیرکانی در ۱۲ نقطه از استان های شمال کشور ارائه شد. ۱۵۰ هزار هکتار در ۱۲ نقطه از جنگل های هیرکانی شمال در آینده ثبت جهانی یونسکو خواهد شد. این نقاط که از نظر حیات وحش، حفاظت و پوشش گیاهی و تنوع زیستی و ارتفاع مناسبی، از ویژگی های منحصر به فرد و متمایزی برخوردارند، مورد شناسایی و لکه گذاری قرار گرفته است. مناطق مزبور شامل پارک ملی گلستان، جنگل ابر افراخته، جهان نما، بولای دودانگه و چهاردانگه، جنگل الیمستان هراز در آمل، جنگل واز که دارای سرخدار، حوزه کجور، چهار باغ چالوس، جنگل خشک داران، گچ رودخان، سیاه رودبار گیلان و منطقه حفاظت شده لیسار می باشد. تمرکز اصلی جنگل های هیرکانی در شمال ایران در استانهای مازندران و گلستان و بخش محدودی از استان گیلان است.

در زمینه موضوع تنفس جنگل با وجود تصویب قوانین، چالش های زیادی در این راستا وجود دارد؛ از آنجایی که جنگل های هیرکانی یک درصد خاک کشور را شامل می شود و در حال حاضر مساحت آن به یک میلیون ۶۵۰ هزار هکتار رسید. با اندک سطح جنگل ها به عنوان میراث طبیعی و باستانی جهان و تنوع طبیعی بالا باید حفاظت از جنگل ها در دستور کار قرار گیرد. در گذشته، جوامع محلی از جنگل به شکل سنتی استفاده می کردند و نمودی در تخریب دیده نمی شد، اما در سال ۱۳۳۸ که سازمان جنگل ها تأسیس و سال ۱۳۴۱ که قانون ملی شدن جنگل ها تصویب شد، مدیریت علمی جنگل های شمال دچار مشکلات و چالش های جدید شد. افراد مختلف در قالب طرح های جنگلداری وارد جنگل شدند که به ضرر این محیط طبیعی قرار گرفت. منابع طبیعی و خدمات این اکوسیستم ها در کشورهای توسعه یافته بعنوان

سرمایه ملی محسوب می شود اما در ایران متاسفانه از اصل این منابع استفاده می گردد و این سرمایه های ملی نباید به هدر برود.

در جنگل های ایران از سال ۱۳۳۴ تا کنون، سالانه در شمال کشور با حدود سه هزار هکتار کاهش جنگل مواجه بودیم که در حال حاضر به یک میلیون و ۶۵۰ هکتار رسیده و این موارد را می توان به شکل بصری با ویلاسازی ها نیز مشاهده کرد. برخی ها تعطیلی کارخانجات صنایع چوب را به دلیل طرح تنفس می دانند، اما باید عنوان کرد که این کارخانجات خود ادعا داشتند که ده درصد منابع چوب خود را از جنگل تامین می کردند

و حال چرا با قطع شدن این ده درصد کارخانجات ورشکست شد، این کارخانجات بر اساس واردات چوب تاسیس شده، اما آنان اساسنامه خود را هم اجرا نکردند.

۴۲ درصد جنگل های شمال کشور رو به قهقرا است و از سال ۱۳۷۵ تا کنون حدود ۳۰۰ تا ۳۵۰ هکتار تولید آفات و بیماری گزارش شده است به طور مثال گونه شمشاد که گونه بومی

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

ایران بوده و به نام بوکسوس هیرکانا معروف بوده و در حال حاضر نیز داروی ایدز و ضد سرطان را از آن می‌گیرند و ۴۰ میلیون پایه آن از میان رفته بدون آنکه مسئولان سخنی بگویند و وزرا پاسخی دهند.

بخش هفتم

گزارشات ویژه ی گزارشگران حقوق بشر سازمان ملل



آخرین گزارشات احمد شهید در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران

درخواست‌های احمد شهید برای سفر به ایران در دوران فعالیتش به عنوان گزارشگر ویژه حقوق بشر به نتیجه نرسید.

احمد شهید گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل در مورد ایران، آخرین گزارش خود راجع به وضعیت حقوق بشر در این کشور را منتشر کرده است.

آقای شهید در این گزارش، که از اول ژانویه تا نیمه اوت ۲۰۱۶ (۱۱ دی تا ۲۵ مرداد ۱۳۹۵) را در بر می گیرد، یادآوری کرده که طی این مدت، ۲۳ بار در مورد وضعیت حقوق بشر به مقام های جمهوری اسلامی نامه نوشته است.

با پایان دوران ماموریت احمد شهید به عنوان گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ایران، عاصمه جهانگیر، فعال پاکستانی حقوق بشر عنوان جایگزین آقای شهید می شود.

در بخشی از آخرین گزارش آقای شهید اجرای زیاد مجازات اعدام در ایران مورد انتقاد قرار گرفته اما تصریح شده که در فاصله اول ژانویه تا سومین هفته ژوئیه ۲۰۱۶، بین ۲۴۱ تا ۲۵۳ مورد اعدام در ایران انجام شده که "به طور قابل توجهی" کمتر از مدت مشابه سال ۲۰۱۵ است. احمد شهید، این تحول را مثبت ارزیابی کرده است.

گزارش وی می افزاید با وجود این، میزان اعدام ها از ابتدای ژوئیه روندی افزایشی داشته و در سه هفته اول این ماه، ۴۰ مورد اعدام صورت گرفته که اکثرا بر سر جرایم مرتبط با مواد مخدر بوده است.

آقای شهید همچنین یادآوری کرده که در سال ۲۰۱۵، بین ۹۶۶ تا ۱۰۵۴ مورد اعدام در ایران صورت گرفته که بالاترین میزان اعدام در این کشور در دو دهه گذشته محسوب می شود.

در بخش های دیگر گزارش او، نحوه برخورد دستگاه های قضایی و امنیتی ایران با روزنامه نگاران و فعالان رسانه ای، شهروندان دوتابعیتی، فعالان سیاسی و اجتماعی و کارگران، و نیز اجرای مجازات های "بی رحمانه و تحقیرآمیز" در این کشور مورد انتقاد قرار گرفته است.

گزارش، همچنین به عملکرد دستگاه های حکومتی ایران در زمینه هایی چون تامین حق آزادی بیان و عقیده، حق آزادی تشکل و تجمع، حقوق زنان و کودکان و حقوق اقلیت های قومی و مذهبی انتقاد کرده است.

شورای حقوق بشر سازمان ملل، احمد شهید، وزیر خارجه پیشین مالدیو را در سال ۲۰۱۱ به عنوان گزارشگر ویژه ایران انتخاب کرد.

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

او از آن پس بر مبنای مصاحبه‌هایی با فعالان سیاسی، روزنامه‌نگاران و نزدیکان قربانیان خشونت‌های سیاسی، گزارش‌های ادواری از وضعیت حقوق بشر در ایران ارائه می‌داد. درخواست‌های احمد شهید برای سفر به ایران در دوران فعالیتش به عنوان گزارشگر ویژه حقوق بشر به نتیجه نرسید.

حکومت ایران اتهام نقض حقوق بشر را رد می‌کند و می‌گوید این اتهام‌ها با انگیزه‌های سیاسی طرح می‌شوند.



اصلاح وضعیت حقوق بشر در ایران بدون اصلاح نظام قضایی ممکن نیست.

عاصمه جهانگیر، گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر در ایران، گزارش جدید خود از وضعیت حقوق بشر در ایران را منتشر کرده و در آن به برخی نکات مثبت و منفی در این زمینه اشاره کرده است. با این همه، وی تاکید کرده که چالش‌های جدی حقوق بشری در ایران همچنان ادامه دارند.

او به‌ویژه تأکید دارد که «فقدان یک نظام قضایی مستقل، به‌ویژه دادگاه‌های انقلاب، وضعیت وخیمی را در ایران رقم زده است».

گزارشگر ویژه سازمان ملل در گزارش جدید خود می‌نویسد که «اصلاح وضعیت حقوق بشر در ایران بدون اصلاح نظام قضایی ممکن نیست» و «برای بهبود کارنامه حقوق بشری جمهوری

اسلامی، دولت راهی نخواهد داشت جز این که نظام دادگستری را، با توجه به تضمین استقلال آن نظام، اصلاح کند».

او می‌افزاید که در این زمینه «به آموزش مناسب برای اعضای قوه قضائیه نیاز است تا بدین‌وسیله برگزاری محاکمه‌های عادلانه و روند دادرسی درست رعایت شود».

با این حال، گزارشگر ویژه سازمان ملل در این گزارش می‌نویسد در دوران اخیر برخی تحولات را در ایران مشاهده کرده که ممکن است به تغییراتی مثبت در وضعیت حقوق بشر در ایران بینجامد.

عاصمه جهانگیر به عنوان نمونه به تصویب منشور حقوق شهروندی در دولت روحانی و گام‌های جدید مجلس در زمینه اصلاح قوانین مربوط به مجازات قاچاق مواد مخدر اشاره کرده است.

در بخش دیگری از این گزارش آمده است که «گزارشگر ویژه از نرخ بالای مشارکت در انتخابات ریاست‌جمهوری [در ایران] استقبال می‌کند؛ نرخ بالایی که نشان‌دهنده علاقه مردم ایران به ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر است».

در ادامه این بخش آمده است که «همچنین موضع حسن روحانی، رئیس‌جمهوری ایران، حین کارزار انتخاباتی‌اش مبنی بر هواداری از آزادی مطبوعات و لزوم توسعه توانمندی زنان و ... مایه دلگرمی است».

پیش از این، سازمان گزارشگران بدون مرز در ماه‌های اخیر بارها خواستار آن شده است که حسن روحانی به وعده‌های خود در این زمینه‌ها عمل کند. در عین حال، سازمان‌های حقوق بشری و نیز اتحادیه‌های صنفی در جهان از عملکرد دولت در زمینه آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و صنفی انتقاد کرده‌اند.

در گزارش عاصمه جهانگیر نیز اشاره شده است که اطلاعات دریافتی گزارشگر ویژه از منابع مختلف نشان می‌دهد که چالش‌های جدی حقوق بشری در ایران همچنان ادامه دارند.

در متن گزارش، از جمله این چالش‌ها به این موارد اشاره شده است: «بازداشت خودسرانه و پیگرد افراد به خاطر استفاده قانونی آنها از آزادی‌های مشروع خود؛ تعقیب و آزار مدافعان

حقوق بشر، روزنامه‌نگاران، دانشجویان، رهبران اتحادیه‌های کارگری، و هنرمندان؛ تعداد بالای اعدام‌ها شامل اعدام کودکان؛ استفاده از شکنجه و بدرفتاری؛ نقض گسترده حق محاکمه عادلانه و روند دادرسی لازم، به‌ویژه پیش از دادگاه‌های انقلاب؛ و سطح بالایی از تبعیض علیه زنان، اقلیت‌های مذهبی و قومی».

این گزارش همچنین به «مصونیت گسترده» مقاماتی اشاره می‌کند که در گذشته و حال مسئول زیر پا گذاشتن حقوق بشر شهروندان بوده و هستند.

عاصمه جهانگیر یادآور می‌شود که از زمان آغاز کار خود، «تعداد بزرگی از ایرانیان داخل و خارج از ایران با وی تماس گرفته‌اند و او به‌شدت تحت تأثیر میزان ترسی قرار گرفته که این افراد به خاطر این تماس‌ها احساس می‌کنند».

به گفته وی، تماس‌گیرندگان مقیم خارج از کشور همواره با این ترس روبه‌رو هستند که ممکن است جمهوری اسلامی دست به تنبیه خانواده‌های آنها در ایران بزند.

خانم جهانگیر در بخش دیگری از گزارش خود با اشاره به اعدام‌های سال ۶۷ نوشت که خانواده‌های اعدام‌شدگان حق دارند تا در مورد آنچه که در آن سال گذشت، اطلاع پیدا کنند. او در عین حال از حکومت ایران خواست تا در مورد تشکیل یک کمیته مستقل برای تحقیق در مورد این اعدام‌ها اطمینان دهد.

گزارشگر ویژه سازمان ملل در این گزارش بار دیگر خواستار لغو تمامی احکام اعدام صادر شده برای کودکان در ایران شده و از جمهوری اسلامی خواسته تا از شکنجه افراد دست بکشد.

پیش از این، بهرام قاسمی، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران گزارش جدید عاصمه جهانگیر را «مجموعه‌ای از اطلاعات نادرست و پیش‌داوری‌های ناصواب» خوانده و گفته بود که تهران این گزارش و مأموریت خانم جهانگیر را «به رسمیت نمی‌شناسد».

مقام‌های ایران همواره با رد گزارش‌های انتشار یافته از سوی گزارشگران ویژه سازمان ملل متحد، آنها را متهم به «غرض‌ورزی» و «پیش‌داوری» کرده‌اند.

آنها همچنین از عملکرد حقوق بشری خود در مقابل انتقادهای بین‌المللی دفاع کرده‌اند. این در حالی است که پرونده حقوق بشری جمهوری اسلامی ایران تاکنون و چند بار از سوی شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد مورد انتقاد قرار گرفته است.

دفاع مقامات جمهوری اسلامی از کارنامه حقوق بشری خود در حالی صورت می‌گیرد که به تأکید سازمان گزارشگران بدون مرز، ایران در رده یکی از پنج زندان بزرگ روزنامه‌نگاران در جهان است و در عین حال، برخوردهای امنیتی قضایی با فعالان سیاسی و مدنی در ایران با انتقادهای گسترده‌ای در ایران و نیز جهان مواجه است.

ایران و چین در صدر فهرست کشورهای جهان در زمینه تعداد اعدام‌ها هستند و سازمان‌های مدافع حقوق بشر، کمیسیون حقوق بشر ملل متحد و تشکل‌های فرادولتی، بارها در مورد شمار بالای اعدام در ایران هشدار داده و از آن انتقاد کرده‌اند.

عاصمه جهانگیر که سال گذشته جانشین احمد شهید شد در نخستین گزارش خود تصریح کرده که بهبود خاصی در کارنامه حقوق بشر ایران حاصل نشده است و محدودیت آزادی بیان و تبعیض علیه زنان و اقلیت‌های دینی در این کشور همچنان ادامه دارد.

این گزارش اگرچه همان زمان انکار و واکنش شدید مقامات جمهوری اسلامی را به دنبال داشت، اما خانم جهانگیر در مصاحبه‌ای که با رادیو فردا داشت عنوان کرد که تهران نتوانسته به گزارش او هیچ ایراد مستندی وارد کند.

شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد از هفت سال قبل به دنبال سرکوب معترضان انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸، احمد شهید را به عنوان گزارشگر ویژه برای رصد وضعیت حقوق بشر در ایران منصوب کرد.

جمهوری اسلامی اما به آقای شهید و همچنین خانم جهانگیر اجازه سفر به ایران نداده و اعلام کرده که آنها را به رسمیت نمی‌شناسد.

اعتراض گزارشگر ویژه سازمان ملل به اعدام‌ها، بازداشت‌ها و نقض حقوق بشر در ایران



عاصمه جهانگیر از ایران خواست تا به او اجازه سفر به این کشور را بدهد. عاصمه جهانگیر، گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران، در گزارشش درباره شش ماه نخست سال ۲۰۱۷ میلادی گفت که نسبت به اعدام‌ها در ایران و نقض حقوق اقلیت‌های دینی در این کشور نگران است.

خانم جهانگیر در گزارش خود نسبت به افزایش فشار بر مدافعان حقوق بشر در ایران هم ابراز نگرانی کرد.

او درباره برخورد دولت ایران با کارمندان بی‌بی‌سی فارسی هم سخن گفت. خانم جهانگیر گفت برخی از روزنامه‌نگاران که با او صحبت کرده‌اند، ابراز نگرانی کرده‌اند که صحبت با خانم جهانگیر ممکن است برای آنها عواقبی به بار داشته باشد. او از مسدود شدن اموال کارکنان ایرانی بخش فارسی بی‌بی‌سی فارسی هم سخن گفت و از اینکه چطور خانواده‌ها زیر فشار قرار گرفته‌اند تا جلوی همکاری فرزندانشان با بی‌بی‌سی را بگیرند.

در ایران هم، خانم جهانگیر گزارش کرد که از ماه ژوئن به این سو دوازده روزنامه‌نگار و ۱۴ نفر فعال شبکه‌های اجتماعی بازداشت شده‌اند یا در برایشان حکم صادر شده است.

خانم جهانگیر در گزارش خود نوشته که به کار بردن "شکنجه روحی و جسمی" همچنان در ایران ادامه دارد. او گفته که ایران همچنان قصاص را برای "نابینا کردن" و "قطع عضو" به کار می برد. او از نرسیدن کمک های پزشکی لازم به زندانیان ابراز نگرانی کرد.

دو ملیتی ها و بازداشت شدنشان در ایران یکی دیگر از مواردی بود که در گزارش خانم جهانگیر به آن اشاره شده بود. در گزارش خانم جهانگیر به خصوص از نازنین زاغری - راتکلیف نام برده شده که حکومت ایران او را به اتهام عضویت در سازمان هایی است که "برای براندازی نظام" تلاش می کنند، دوباره محاکمه خواهد کرد. خانم جهانگیر همچنین از دکتر احمدرضا جلالی نام برد که به اتهام "محرابه" حالا در ایران با حکم اعدام روبه رو شده است.

درباره وضعیت بهایی ها در ایران بیشتر از بقیه اقلیت های دینی در این جلسه صحبت شد. گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران، از وضعیت این گروه از ایرانیان در کشور خودشان ابراز نگرانی کرد و در گزارشش آورده که حق زندگی اشان پایمال می شود. او گفت گزارش های مربوط به بازداشت، شکنجه و محاکمه اقلیت های دینی او را نگران می کند. او از ایران خواست تا حقوق این افراد را محفوظ نگه دارد.

درباره وضعیت زنان در ایران، خانم جهانگیر از وعده های حسن روحانی، رئیس جمهوری ایران در دوره انتخابات تقدیر کرده است اما در عین حال گفته که هنوز در بسیاری موارد حقوق بشر زنان ایرانی رعایت نمی شود. او از جمله به حجاب اجباری اشاره کرده و جلوگیری از حضور زنان در برخی از مشاغل.

خانم جهانگیر در گزارشش توصیه هایی هم برای حکومت ایران داشت. از جمله اینکه برای استقلال دستگاه قضایی بهتر است که قاضی ها، دادستان ها و وکلای مدافع به طور مستقل به چنین مدارجی برسند. و بهتر است که امنیت این افراد و خانواده هایشان تامین شود.

خانم جهانگیر گزارشش را با تشکر از کسانی به پایان برد که "علی رغم فشارها به خود و خانواده هایشان" با او درباره وضعیت حقوق بشر در ایران صحبت کرده اند.



حکومت ایران مدافعان حقوق بشر را «مجرم و معاند» می‌داند.

سازمان عفو بین الملل با انتشار گزارش مفصلی به شرح موارد متعدد آزار و زندانی کردن مدافعان حقوق بشر در ایران پرداخت و اعلام کرد که دستگاه قضایی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران با مدافعان حقوق بشر همچون مجرمان و معاندان حکومت رفتار می‌کنند. در این گزارش ۹۴ صفحه ای که روز دوشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۹۶ در وبسایت عفو بین الملل قرار گرفت، آمده است که مدافعان حقوق بشر طی دوره اول ریاست جمهوری حسن روحانی به شدت سرکوب شده و «آماج حمله حکومت» قرار گرفتند.

در بخشی از این گزارش با اشاره به اینکه وعده‌های آقای روحانی برای بهبود وضعیت حقوق بشر محقق نشده و مدافعان حقوق بشر با اتهامات امنیتی زندانی می‌شوند، آورده است: «در حال حاضر برخی از فعالان حقوق بشر در ایران به دلیل فعالیت مسالمت آمیز خود و ارتباط با نهادهای بین المللی نظیر سازمان ملل، اتحادیه اروپا و نهادهای حقوق بشری از جمله عفو بین الملل به ۱۰ سال زندان محکوم شده‌اند.»

فیلیپ لوتر، مدیر بخش خاورمیانه و شمال آفریقای سازمان عفو بین الملل، در این رابطه گفته است: «طنز تلخی وجود دارد در این نکته که مقامات ایرانی به افزایش ارتباط و همکاری خود با سازمان ملل و اتحادیه اروپا، به خصوص در دوران پس از توافق هسته‌ای، می‌بالند، اما با مدافعان حقوق بشر دقیقاً به خاطر ارتباط با همین نهادها مثل مجرم رفتار می‌کنند.»

مجرم انگاری مدافعان حقوق بشر

عفو بین‌الملل در این گزارش ضمن اشاره به از سرگیری گفت‌وگوهای حقوق بشری بین اتحادیه اروپا و ایران از این اتحادیه خواسته است تا تعقیب و آزار قضایی مدافعان حقوق بشر در داخل ایران را به شدت محکوم و به آن اعتراض کند.

این گزارش همچنین وضعیت ۴۵ فعال مدافع حقوق بشر را تشریح کرده است. این افراد که شامل مخالفان با اعدام، مدافعان حقوق زنان، وکلای حقوق بشر و فعالان حقوق کارگران و اقلیت‌های مذهبی هستند، به دلیل فعالیت‌های خود به احکامی نظیر ۱۰ سال زندان محکوم شده‌اند.

گزارش در ادامه آورده است: «در طی چهار سال گذشته، مقامات قضایی ایران سطح لازم برای استناد به جرائم امنیتی که دامنه آنها وسیع و مبهم است را پایین آورده و در عین حال طول مدت مجازات‌های حبس برای مدافعان حقوق بشر را به شدت افزایش داده‌اند.»

برخی از مواردی که گزارش عفو بین‌الملل از سرکوب فعالان حقوق بشر و مجرم‌انگاری آنان به آن اشاره کرده است، شامل آرش صادقی، فعال حقوق بشر که ۱۹ سال حبس محکوم شد، نرگس محمدی، راحله راحمی پور که به دلیل پیگیری ناپدیدشدگی اجباری

برادر و خواهرزاده‌اش به یک سال حبس محکوم شده است و اسماعیل عبدی و داوود رضوی فعالان صنفی که به دلیل ارتباط با سازمان‌های بین‌المللی به زندان محکوم شدند، است.

این سازمان مدافع بشر در گزارش خود رسیدگی به اتهامات مطرح شده علیه فعالان حقوق بشر را نیز ناعادلانه دانسته است. گزارش به عنوان نمونه اشاره کرده است که رسیدگی به پرونده آتنا دائمی و امید علی شناس در دادگاه در اسفند ۹۳ حدود ۴۵ دقیقه طول کشید و قاضی در نهایت آنها را به ۱۴ و ۱۰ سال زندان محکوم کرد. دادگاه تجدید نظر در ادامه حکم آنان را به هفت سال زندان تبدیل کرد.

در نهایت این گزارش آورده است که محاکمه مدافعان حقوق بشر عموماً در یک فضای امنیتی صورت می‌گیرد و تلاش برای دفاع از آنان نیز با اقداماتی نظیر ایجاد محدودیت در ملاقات با موکلان، جلوگیری از مشاوره و به تأخیر انداختن دسترسی به پرونده موکلان، سرکوب می‌شود.

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

گزارش برای نمونه‌ای از آزار و کلاهی دادگستری، به زندانی کردن عبدالفتاح سلطانی، وکیل مدافع سرشناس اشاره کرده است که از سال ۱۳۹۰ برای سپری کردن محکومیت ۱۳ سال زندان خود در حبس به سر می‌برد.

علاوه بر عفو بین‌الملل، دیگر نهادهای بین‌المللی مدافع حقوق بشر نیز جمهوری اسلامی را متهم به نقض حقوق شهروندان می‌کنند.

وزارت خارجه آمریکا در آخرین گزارش سالانه حقوق بشر از نقض حقوق بشر در ایران انتقاد کرد. وزارت خارجه همچنین اردیبهشت ماه گذشته گزارشی از موارد نقض حقوق بشر در ایران را برای کنگره فرستاد.

کنگره آمریکابه تازگی تحریم‌هایی علیه افراد حقیقی و حقوقی در ایران تصویب کرده است که بخشی از آنها به نقض حقوق بشر مربوط است.



سازمان عفو بین‌الملل: سرکوب مدافعان حقوق بشر پس از پیروزی حسن روحانی
خبرگزاری هرانا - سازمان عفو بین‌الملل، نهادهای قضائی و امنیتی ایران را متهم کرده‌است که با زندانی کردن و ترساندن مداوم مدافعان حقوق بشر، به چرخه‌ای از سرکوبی این دسته از کنشگران شکل داده‌اند و به نظر می‌رسد هدف از آن نیز پایان دادن به امید به اصلاحات در زمینه حقوق بشر است.

به گزارش خبرگزاری هرانا به نقل از رادیو فردا، این سازمان فرادولتی در گزارش تازه خود می‌گوید شماری از مدافعان و کنشگران حقوق بشر در ایران، با اتهام‌های مربوط به «اقدام علیه امنیت ملی» روبه‌رو شده، به زندان رفته‌اند. به گفته این سازمان بسیاری دیگر نیز هدف نظارت و بازجویی قرار گرفته و زیر سایه اتهام‌های جنایی به خودسانسوری روی آورده‌اند.

گزارش عفو بین‌الملل که «گرفتار در شبکه فشار: حمله به مدافعان حقوق بشر در ایران» نام دارد، ۱۱ مرداد منتشر شده‌است.

به گفته این سازمان فرادولتی، به‌نظر می‌رسد هدف از موجی از فشارها بر مدافعان حقوق بشر، پایان دادن به هر امیدی‌ست، که در پی وعده‌های حسن روحانی در کارزار انتخاباتی او، برای انجام اصلاحاتی در این زمینه، شکل گرفته بود.

در گزارش ۱۱ مرداد گفته شده، شماری از کنشگران ایرانی با احکام طولانی‌مدت زندان روبه‌رو شده‌اند، آن‌هم فقط به‌خاطر مسائلی جزئی هم‌چون، ارتباط داشتن با نهادهای سازمان ملل، اتحادیه اروپا، رسانه‌ها، اتحادیه‌های صنفی بین‌المللی و یا گروه‌های مدافع حقوق بشر، مانند خود عفو بین‌الملل.

به گفته این سازمان این دسته از کنشگران به ارتباط با نهادهایی محکوم شده‌اند، که دولت ایران خود برای دستیابی به توافق اتمی، با آن‌ها در ارتباط بود.

در این میان رسانه‌های دولتی نیز این فعالان را «جاسوس خارجی»، «دشمن» و «خائن» توصیف می‌کنند.

این گزارش از ۴۵ نفر از کسانی که عفو بین‌الملل می‌گوید به دلیل فعالیت‌های مسالمت‌آمیز در زمینه حقوق بشر، با فشارهای مختلف، از نظارت و بازجویی تا اتهام‌های جنایی و احکام زندان روبه‌رو شده‌اند نام برده‌است.

عفو بین‌الملل به چهره‌هایی مانند نرگس محمدی، فعال حقوق بشر، آتنا دائمی، کنشگر مخالف صدور حکم اعدام، امید علی‌شناس، فعال مدنی، گلرخ ابراهیمی ایرانی، نویسنده و فعال حقوق بشر، جعفر عظیم‌زاده، دبیر هیئت مدیره اتحادیه آزاد کارگران ایران، یا اسماعیل عبدی، عضو هیئت مدیره کانون صنفی معلمان ایران اشاره کرده‌است.

خانم محمدی برای نمونه به خاطر فعالیت‌های خود به ۱۶ سال زندان، یا آرش صادقی، دیگر فعال این فهرست مجموعاً به ۱۹ سال زندان محکوم شده‌است.

عفو بین‌الملل در عین حال در مورد جلوگیری از انتقال کنشگران زندانی به بیمارستانی خارج از زندان اشاره کرده‌است. برای نمونه در آذر ماه سال گذشته که هفته‌های اعتصاب غذای آقای صادقی او را «با خطر مرگ روبه‌رو کرده بود». خانم ابراهیمی ایرانی، همسر آرش صادقی، که در حال گذراندن شش سال حبس است به علت نوشتن داستان منتشرنشده‌ای درباره سنگسار در ایران، به «توهین به مقدسات» و «تبلیغ علیه نظام» محکوم شده است.

در این گزارش به مدافعان حقوق گروه‌های قومی و تباری در ایران نیز اشاره شده‌است. در عین حال این اتهام به مقام‌های قضائی ایران وارد شده، که احکام کنشگران، را همواره در پی دادگاه‌هایی عاری از عدالت، صادر می‌کند؛ احکامی که خود حتی پس از مدتی شکسته شده و کاهش پیدا کرده‌اند.

به گفته عفو بین‌الملل وکلای کنشگران نیز با مجموعه‌ای از اقدامات آزاردهنده و محدودکننده روبه‌رو هستند.

این سازمان از مقام‌های ایرانی خواسته فوراً و بدون قید و شرط، همه زندانیان محکوم شده در پی فعالیت‌های مربوط به حقوق بشر را آزاد کرده و به «مجازات اقدامات مسالمت‌آمیزی که هدف آن‌ها اشاعه و دفاع از حقوق بشر است» خاتمه دهند.

مقام‌های ایرانی هنوز به گزارش تازه سازمان عفو بین‌الملل واکنشی نشان نداده‌اند. مقام‌های قضائی ایران می‌گویند در ایران «شکنجه و اعتراف‌گیری» ممنوع است و در مواردی گفته‌اند

انتقادهای از آنها «تنها انگیزه سیاسی» دارند. ستاد حقوق بشر قوه قضائیه نیز سال گذشته در بیانیه‌ای گفته بود با نهادهای ناظر «شفافیت و تعامل سازنده دارد». این اظهارات خود با انتقاد سازمان‌ها و نهادهای مختلفی از جمله دیدبان حقوق بشر و یا عفو بین‌الملل روبه‌رو است که می‌گویند تناسخی با واقعیت ندارد.

مقالات نقض حقوق بشر در ایران



آزار جنسی کودکان

یکی از از مصادیق و انواع کودک‌آزاری، آزار جنسی کودکان است؛ درگیر کردن کودک در فعالیت‌هایی که منجر به ارضای جنسی بزرگسالان شود یا عمل تحمیلی جنسی روی کودک که فاقد «تحول شناختی، هیجانی و جسمی» است، از جمله تعاریف و توضیحات پیرامون آزار

جنسی کودکان است. هرگونه عمل جنسی بین یک بزرگسال با یک کودک به نیت لذت جنسی نیز از جمله تعاریف کودک آزاری جنسی ست. در ایران آزار جنسی کودکان ذیل مباحث تعرض و تجاوز جنسی قرار می‌گیرد. اما هیچ‌گاه آمار دقیقی از تجاوز جنسی یا آزار جنسی کودکان در ایران ارائه نشده است

با این‌که دستگاه‌های انتظامی و قضایی کشور به دلایلی چون «حساسیت‌های بالای اجتماعی» چندان مایل به افشای آمار پرونده‌های مربوط به تجاوز جنسی نیستند اما گاه‌به‌گاه آمار در این زمینه ارائه می‌شود. یک‌بار مقامات پلیس اعلام کردند از ۹۰۰ پرونده ثبت شده تجاوز در سال ۹۰ حدود ۴۰ درصد آمار تجاوز مربوط به زنان و ۶۰ درصد مربوط به «لواط» است که معمولاً علیه افراد زیر ۱۵ سال و با اغفال صورت می‌گیرد. با این آمار روشن است که آزار جنسی کودکان در ایران رواج بسیار بالایی دارد.

«در حال حاضر گزارش‌هایی مبنی بر کودک‌آزاری شده است و ۳۲ درصد دختران راهنمایی و دبیرستان تجربه آزار جنسی را داشته‌اند و به طور کل تاکنون نیمی از جمعیت دختران تجربه آزار جنسی را داشته‌اند که در مکان‌هایی مانند پل هوایی، اتوبوس و به طور کل در فضاهای بی‌دفاع شهری اغلب توسط یک مرد غریبه صورت گرفته است.

تجاوز جنسی ناظم مدرسه به کودکان و لزوم آموزش جنسی کودکان

در خرداد سال گذشته ناظم یک مدرسه ابتدایی در غرب تهران به اتهام آزار جنسی ۶ کودک ۸ تا ۱۱ ساله بازداشت شده بود. با این حال برخی گزارش‌ها نیز از تعداد بیشتری از کودکانی می‌گفت که مورد آزار جنسی این ناظم قرار گرفته بودند. جالب آن‌که وقتی شاکیان پرونده دنبال محاکمه این ناظم متجاوز بودند، یکی از آن‌ها در طی مصاحبه‌ای گفت که از حراست کل آموزش و پرورش به او گفته‌اند پیگیر این قضیه نباشد زیرا «چنین اتفاق‌هایی در آموزش و پرورش می‌افتد.

این عمل غیراخلاقی ناظم مدرسه باید آن‌ها را به این نکته مهم توجه دهد که زمان آموزش «مراقبت از تن به کودکان» و نیز خانواده‌های آن‌ها فرارسیده است. آموزش و پرورش به‌راحتی می‌تواند با همکاری سازمان‌های مردم‌نهاد وظیفه آموزش «مراقبت از خود» به کودکان و

خانواده‌های آن‌ها را به عهده گیرد تا کودکان بتوانند از طریق دریافت آموزش لازم از خود مراقبت کنند.

اما این تنها اتفاق تلخ آزار جنسی کودکان در مدارس ایران نبود. در تابستان ۹۳ نیز اعلام شد که ۱۴ دانش آموز تهرانی مورد آزار و تجاوز جنسی معلم ورزش خود قرار گرفته‌اند.

مادر یکی از دانش‌آموزان در شکایت خود به روند کشف این ماجرا اشاره کرد و گفت: «پسرم از جمله دانش‌آموزانی بود که معلم ورزش، او را برای تیم فوتبال انتخاب کرد و با آن‌ها کار می‌کرد تا در تیم مدرسه با مدارس دیگر رقابت کنند. پسرم به همراه ۲۰ دانش‌آموز دیگر به اردوهای مختلف می‌رفت و چون فردی که آن‌ها را می‌برد هم مربی فوتبال بود و از فدراسیون کارت داشت و هم معلم ورزش مدرسه‌شان بود، اعتماد کردیم و بچه‌ها را به دست او سپردیم اما روز حادثه وقتی به خانه آمد دیدم بدنش خونی است. اول نمی‌خواست حرفی بزند. وقتی خیلی پی‌گیر شدم گفت چون در بازی فوتبال با تیم رقیب باخته‌اند مربی‌شان آن‌ها را کتک زده است. وقتی موضوع را با خانواده‌های دیگر در میان گذاشتم متوجه شدم که فقط پسر من نبوده بلکه ۱۳ کودک دیگر نیز مورد آزار و اذیت این معلم قرار گرفته‌اند.

کودکان مورد آزار قرار گرفته در بازجویی‌ها به این مساله اشاره کردند که این معلم آن‌ها را با سنگ و چوب می‌زد و اگر به حرفش گوش نمی‌کردند در اتاق زندانی می‌شدند اما به خاطر علاقه‌شان به فوتبال و منتخب شدن چیزی به خانواده‌ها نمی‌گفتند تا اینکه آخرین بار متوجه شدند به چهار نفر از بچه‌های تیم تجاوز شده است.

آزار جنسی کودکان و نواقص و خلاءهای قانونی

براساس بند ۳۴ «کنوانسیون حقوق کودک» که در سال ۱۹۸۹ به تصویب رسید کشورهای طرف کنوانسیون متقبل می‌شوند که از کودکان در برابر تمام اشکال سوءاستفاده و استثمار

جنسی حمایت کنند. کشورهای متعهد به کنوانسیون، اقدامات ملی، دو و چند جانبه را در جهت اجرای بند ۳۴ و جلوگیری از موارد زیر به عمل می‌آورند:

الف) تشویق یا وادار نمودن کودکان برای درگیری در هرگونه فعالیت‌های جنسی.

ب) استفاده استثماری از کودکان در فاحشه‌گری و سایر اعمال غیرقانونی جنسی.

ج) استفاده استثماری از کودکان در اعمال و مطالب پرنوگرافیک.

جمهوری اسلامی ایران نیز در سال ۱۳۷۲ به این کنوانسیون پیوست و با ماده واحده‌ای این کنوانسیون به تصویب مجلس نمایندگان و شورای نگهبان رسید. هم‌چنین از طرف دیگر در سال ۱۳۸۱ برای اولین بار قانونی مختص به کودکان و نوجوانان در ایران تحت عنوان «قانون حمایت از کودکان و نوجوانان» تصویب شد که بر اساس آن تمام افرادی که به سن ۱۸ تمام نرسیده‌اند تحت حمایت این قانون قرار می‌گیرند.

اما با این حال نواقص و خلاءهای قانونی بسیاری در مورد آزار جنسی کودکان در ایران وجود دارد. به عنوان مثال کافی‌ست به قانون مجازات اسلامی نگاه کرد. در ماده ۱۱۲ قانون مجازات اسلامی چنین آمده است: «هرگاه مرد بالغ و عاقل با نابالغی لواط کند، فاعل کشته می‌شود و مفعول که نابالغ است، اگر به زور مورد تجاوز قرار نگرفته باشد ۷۴ ضربه شلاق می‌خورد.» موقعیت را در نظر بگیرید. اگر یک پسر نابالغ یعنی زیر ۱۵ ساله را با پول و مانند آن فریب دهند و او را تشویق به هم‌خوابگی با خود کنند، در قانون جمهوری اسلامی ایران نه تنها از آن کودک فریب‌خورده حمایت نمی‌شود، بلکه مجازات نیز می‌شود.



بررسی خشونت علیه زنان و توانمند سازی آنان

بر اساس اعلامیه رفع خشونت علیه زنان مصوب ۱۹۹۳ خشونت علیه زنان تجلی نابرابری و قدرتمداری تاریخی بین زن و مرد است .

ترس بزرگترین پیامد اعمال خشونت علیه زنان است. ترس از خشونت مانع بزرگ زندگی مستقل زنان است و موجب می شود تا زنان پیوسته در صدد کسب حمایت مردان باشند که این حمایت در موارد بسیاری آسیب پذیری و وابستگی بسیاری از زنان را به دنبال دارد و مانع اصلی توانمند ساختن زنان است. توانائی های بالقوه ای که می تواند موجبات رشد قابلیت های آنان را فراهم آورد و انرژی زنان را در جهت بهسازی جامعه صرف کند. اعمال خشونت در سراسر جهان پدیده ای رایج است و اختصاص به جامعه ای خاص و یا فرهنگ و بینشی ویژه ندارد.

در واقع زنان در هر کشوری و هر جامعه ای به نحوی از انحاء چه در محیط خصوصی (خانه) و چه در محیط عمومی (اجتماع) مورد خشونت قرار می گیرند.

بعضی دانشمندان می گویند خشونت، راهی برای ترمیم غرور جریحه دار شده است. یعنی هر چیزی که عزت نفس آدم ها را تهدید کند، دشمن محسوب می شود و غرور جریحه دار شده صاحبش را وادار به حمله به دشمن می کند. برخی نیز معتقدند که بالا بودن میزان تستوسترون احتمال بروز خشونت را افزایش می دهد. هم چنین عده ای از محققان ادعا می کنند که بعضی از افراد خشن نوار مغزی غیر طبیعی دارند؛ بنابراین ممکن است خشونت یک

مشکل مغزی باشد. البته خشونت می تواند علت شیمیایی، هورمونی یا ارثی نیز داشته باشد؛ که در این صورت می توان با جلوگیری از ازدواج انسان های خشن با همدیگر، جلوی بیشتر شدن افراد خشن را گرفت- گروهی دیگر از دانشمندان براین باورند که رفتار خشونت آمیز علیه زنان در اثر احساسات شدید و زودگذر به وجود می آید و اغلب با یک طرح حساب شده و از قبل برنامه ریزی شده جهت دستیابی به اهداف مادی خاص انجام نمی شود.

اما به طور کلی خشونت علیه زنان به عوامل گوناگونی بر می گردد که مهم ترین آن ها عبارتند از:

۱- تبعیض جنسی

خشونت بر اساس جنسیت ارتباط تنگاتنگی با قدرت و کنترل مردانه دارد. علت آن هم این است که تمام اشکال خشونت علیه زنان از قبیل: تجاوز و آزار جنسی، خرید و فروش زنان و غیره در واقع تعرضی علیه جنسیت زنان و دختران می باشد. کنترل رفتار جنس مؤنث در بسیاری از نظام های حقوقی دنیا مد نظر قرار دارد. هدف از این کنترل می تواند از یک سو اطمینان حاصل کردن از پاک دامنی و عفت زن باشد و از سوی دیگر این اطمینان را به مردان بدهد که اموالشان به کسی غیر از دودمان خودشان نرسد. البته این علت می تواند باعث کاهش حضور زنان در مؤسسات سیاسی و اجتماعی، ایجاد حس عدم اعتماد به نفس، عدم برابری اقتصادی، نمایش های کلیشه ای در نفس زنان در رسانه ها و غیره شود. بااین وجود خشونت علیه زنان را نمی توان نتیجه حتمی و اجتناب ناپذیر جنسیت دانست. چون ویژگی های طبیعی نمی توانند مانند آلت جرم و سند اتهام به مرد تلقی شوند؛ بلکه این امر می تواند نتیجه مجموعه وسیعی از محرومیت ها، نارضایتی ها و ناامیدی هایی در مورد مسائل زیستی و بالاخره انحراف از هدف غایی خلقت باشد.

۲- دکترین و نظریه پنهان کاری

مفهوم تقدس خانواده و حفظ و نگهداری اطلاعات مربوط به خانواده در محدوده چهار دیواری خانه، اساس نظریه پنهان کاری را تشکیل می دهد و می تواند از علل دیگر استمرار و تداوم

خشونت علیه زنان باشد. به این معنا که اغلب جوامع، مسئله خشونت علیه زنان در خانواده را امری خصوصی و به اصطلاح خانوادگی می دانند و همین نظریه پایه و اساس ادامه خشونت بدون وقفه در درون خانواده بوده و هست.

۳- طرح ها و روش های حل و فصل درگیری ها و اختلافات

روش هایی که برای فیصله مخاصمات و درگیری ها در پیش گرفته می شود می تواند عامل دیگری برای خشونت علیه زنان باشد. مطالعات نشان داده است که توسل به جنگ و درگیری، منجر به سوء استفاده بیش تر از زنان و در نتیجه خشونت علیه آنان شده است؛ که می توان به قتل، شکنجه، تجاوز گروهی نظام یافته، آبستنی تحمیلی و یا سقط جنین تحمیلی با هدف پاک سازی های قومی یا نژادی اشاره کرد.

۴- قصور دولت ها

شاید بتوان سستی، فعال نبودن و عدم تحرک دولت ها در ممانعت و مجازات اعمال مربوط به خشونت علیه زنان را بزرگ ترین علت برای خشونت علیه زنان عنوان کرد. این عدم تحرک، زمانی ظاهر می شود که دولت ها نسبت به مرتکبین خشونت علیه زنان، به ویژه زمانی که این خشونت در درون خانواده صورت می گیرد با دیده اغماض و تسامح می نگرند و این موضوع بیانگر آن است که جدیت جرم خشونت علیه زنان به ندرت مورد شناسایی قرار گرفته است. هم چنین در قوانین بسیاری از کشورها چنین اعمالی جرم محسوب نمی شوند.

۵- تأثیر سوابق کودکی

تعدادی از پژوهش ها نشان داده اند که اعمال خشونت، رفتاری اکتسابی است و خشونت های خانگی که شخص در دوران کودکی به عنوان ناظر اولیه شاهد آن بوده و یا خودش قربانی آن خشونت ها شده است، پی آمدهای سویی بر آینده وی می گذارد و شخص با یادگیری رفتار خشن، آن را از یک نسل به نسل دیگر منتقل می کند.

۶- تأثیر رسانه های گروهی

انتقال دائمی اطلاعات درباره جرایم و افعال خشونت آمیز و تماس پیاپی با خشونت ناشی از تولیدات رسانه ها و به ویژه برنامه های تلویزیونی، بدون تردید به بی احساسی و خون سردی در برابر عمل خشونت آمیز منجر می شود. طوری که هم دردی با قربانیان خشونت دیگر هیچ جایگاهی نداشته و گرایش بینندگان را به سمت خشونت در پی دارد و این مسئله در اعمال خشونت علیه زنان نیز بی تأثیر نیست.

۷- سوء استعمال مواد مخدر، داروها و الکل

این عامل را می توان از عوامل وابسته و تشدید کننده دانست که شخص استفاده کننده از آنها به طور دائم گرایش و تمایل به انجام رفتار تهاجمی دارد.

۸- ویژگی های شخصیتی شخص مرتکب

اگر فردی به طور مکرر در موقعیت های مشابه رفتار خشن داشته باشد، رفتار خشن وی را به ویژگی های شخصیتی وی نسبت می دهند. خصیصه ای بودن رفتار خشن و پرخاشگرانه به آن معناست که علایم اولیه پرخاشگری به عنوان خصیصه در کودکی به احتمال زیاد به خشونت در دوران بعدی زندگی منجر خواهد شد.

۹- ساختار نابرابر قدرت میان روابط زن و مرد

این عامل همان مناسبات نابرابری است که همواره به تبعیض بین زن و مرد انجامیده و همین تبعیض ها و اجحاف های حاصل از آن روابط، منجر به خشونت علیه زنان شده است. مناسباتی مانند: روابط کاری و اقتصادی، خانوادگی، علمی و آموزشی. از نظر روابط کاری و اقتصادی، نادیده گرفتن قدرت اقتصادی و استقلال اقتصادی زنان علت عمده ای برای اعمال خشونت علیه آن ها به شمار می رود. زیرا باعث ادامه وابستگی و آسیب پذیری زنان می شود. از منظر روابط خانوادگی، نهاد خانواده هم می تواند مکانی برای پرورش مثبت و انتقال ارزش ها باشد و هم مکانی که در آن قدرت جنسی مردانه به شدت و قاهرانه اعمال شده در نتیجه باعث از هم پاشیدن و از هم گسیختگی زندگی خانوادگی شود. تحکیم ساختار نابرابر قدرت میان زن و مرد در محیط خانواده نیز زمینه را برای نابرابری در محیط اجتماعی فراهم می کند. هم چنین در

زمینه روابط علمی و آموزشی، مردان مهار نظام علمی جهانی را به دست گرفته و آن را به قبضه خود درآورده اند. این کنترل شامل تمام زمینه های علمی اعم از: علوم تجربی، فرهنگ، مذهب، زبان و غیره می شود.

۱۰- سنت ها و عقاید قالبی و متعصبانه

کم نیستند پیش داوری ها، عقاید و الگوهای فرهنگی که مطیع و تابع بودن زن را توجیه می کنند و در نهایت خشونت علیه زنان را توجیه می کنند. در بسیاری از عقاید قالبی، چه در جوامع سنتی و چه در جوامع پیشرفته، برای استفاده از خشونت علیه زنان، در مواردی مشروعیت سنتی بخشیده شده است. نمونه ای از این پذیرش فرهنگی خشونت خانگی، در این تصنیف عامیانه قدیمی بیان شده است:

۱۱- عوامل فرهنگی

به طور کلی، خشونت خانگی علیه زنان در متن ساختار فرهنگی جامعه بهتر درک می شود، زیرا از طریق مقررات و هنجارهای فرهنگی است که فرد می آموزد چه موقع و چگونه خشن باشد. بنابراین، خشونت مردان علیه زنان در خانواده به وسیله هنجارها و مقررات فرهنگی الگومند شده اند و این هنجارها و الگوهای فرهنگی در مردان درونی شده است. فقر فرهنگی نیز یکی دیگر از عواملی است که خانواده و اعضای آن را تهدید می کند. فقر فرهنگی عبارت است از: «آگاهی نداشتن به قوانین و حقوق رایج خود در جامعه». همین جهل به ارزش ها و هنجارهای فرهنگی باعث می شود فرد دست به عملی بزند و تصور کند که می تواند از آن رهایی پیدا کند. برخی از عوامل فرهنگی عبارت است از: اعتقاد به برتری ذاتی افراد ذکور، پرورش اجتماعی مبتنی بر جنسیت، آداب و رسوم ازدواج ها، پذیرش خشونت به عنوان وسیله ای برای حل و فصل اختلافات و تعاریف فرهنگی درباره نقش های جنسی مناسب.

۱۲- عوامل قانونی

عوامل قانونی نیز هم چون، قوانین مربوط به طلاق و حضانت فرزند، رفتار غیر دل سوزانه پلیس و دستگاه قضایی با زنان، پایین بودن سطح سواد حقوقی، مقام و پایگاه نازل زنان هم در قوانین مکتوب و هم در عرف نیز در بروز خشونت بی تأثیر نیستند.

۱۳- عوامل سیاسی

از جمله نمونه های سیاسی وقوع خشونت علیه زنان نیز می توان به: مشارکت محدود زنان در نظام سیاسی سازمان یافته، کم بودن تعداد نمایندگان زن در مواضع قدرت و سیاست و سازمان یافتگی محدود زنان به عنوان نیرویی سیاسی اشاره کرد.

۱۴- عوامل اقتصادی

وابستگی اقتصادی زنان به مردان، قوانین تبعیض آمیز درباره ارث و حقوق مالکیت، دسترسی محدود به شغل در بخش رسمی و غیررسمی و دسترسی محدود به نقدینگی و اعتبار می تواند از دلایل اقتصادی خشونت علیه زنان به شمار آید.

تعاریف گوناگونی در زمینه توانمندسازی ارائه شده است :

«توانمند سازی یعنی اینکه مردم باید به سطحی از توسعه فردی دست یابند که به آنها امکان انتخاب بر اساس خواست های خود را بدهد.»

«توانمند سازی اصطلاحی است برای توصیف هموار کردن راه خود یا دیگران برای تلاش در جهت دستیابی به اهداف شخصی»

واقعیت این است که ما در دوره ای زندگی می کنیم که مقبولیت و مشروعیت دولت ها با میزان مشارکت اجتماعی مردم به ویژه زنان سنجیده می شود، تجربه جهانی ثابت کرده که حضور زنان در عرصه عمومی و سطوح تصمیم گیری به اصلاح نظام اداری و بهبود کیفیت خدمات دولتی در کشورهای در حال توسعه کمک شایانی کرده است، بنابراین برعهده

قانونگذاران است که با فراهم سازی زمینه های توانمندسازی زنان به رشد اقتصادی و توسعه مبتنی بر دانش کشور کمک کنند و مطمئناً عدالت اجتماعی نیز ایجاب می کند که به توانمندسازی زنان پرداخته شود .

توانمندسازی زنان از جمله مولفه های مهم در توسعه پایدار است. زنان قربانیان اصلی در مواردی چون فقر، خشونت، عدم برخورداری از تغذیه و بهداشت مناسب هستند، از این رو توجه به بهبود موقعیت زنان نفع همگانی را در بر دارد. مطالعات در حوزه توانمندسازی زنان بطور گسترده انجام میشود. در این مورد مجامع بین المللی در مورد این موضوع دست به تحقیقات گسترده ای زده اند که میتوان به مطالعات انجام شده توسط سازمان ملل و بانک جهانی اشاره کرد. از طرف دیگر بیشتر کشورها نیز دریافته اند که بدون توانمندی زنان توسعه پایدار محقق نخواهد شد. پرورش فرزندان، اداره امور منزل، حفظ محیط زیست، بهره وری صحیح از منابع، صرفه جویی در انرژی مباحثی هستند که زنان بطور مستقیم با آنان

مرتبط هستند، پس توانمند بودن و توانمند ساختن زنان به جامعه در رسیدن به اهداف توسعه کمک خواهد کرد و از طرف دیگر به ترقی و تعالی نیمه دیگر از جامعه نیز منجر میشود.

از آنجائیکه توانمندی زنان یک پدیده اجتماعی است و پدیده های اجتماعی تک علتی نیستند، توانمند شدن زنان به عوامل درونی و بیرونی متعددی بستگی دارد. از طرفی عواملی درونی چون وضعیت جسمانی، روانی، وضعیت اقتصادی خانواده بر توانمندی فرد نقش تعیین کننده ای دارد . از طرف دیگر ساختارهای موجود اجتماعی در این مورد میتواند نقش تعیین کننده ای داشته باشد. یکی از عواملی که میتواند در توانمندی افراد نقش داشته باشد، تاثیر حمایت اجتماعی بر توانمندی آنان است.

معیارهای نظریه توانمند سازی

طبق نظر تئوریسین های پیشگام نظریه توانمندسازی ، این نظریه ۵ مرحله از برابری را در بردارد و معیارهای آن عبارت است از:

۲ - دسترسی به منابع

۳ - آگاهی

۴ - مشارکت

۵ - کنترل



بررسی علل و نتایج جنبش دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸

پس از توقیف روزنامه سلام در ۱۵ تیر ۱۳۷۸ به جرم چاپ نامه سعید امامی به دری نجف آبادی که مطبوعات را تهدید کرده بود و همچنین انتشار خبر خصوصی سازی برخی دانشگاهها در روز ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸، دانشجویان دست به تظاهرات گسترده ای زدند که تا ۲۳ تیر ماه ادامه داشت. (جالب است که بدانیم در جریان محاکمه روزنامه سلام به غیر از مدعی العموم چهار شاکی دیگر نیز حضور داشتند: محمود احمدی نژاد، کامران دانشجو، ترقی عضو موتلفه و درویش زاده نماینده دزفول).

دانشجویان از دانشگاه تهران حرکت کردند. مدتی در خیابان انقلاب شعار سر دادند، سپس اعتراضات خود را به میدان انقلاب کشاندند. شب هنگام نیز در خوابگاه کوی دانشگاه تهران تظاهرات ادامه داشت. در این موقع انصار حزب الله و لباس شخصی ها به کوی حمله کردند و واقعه ای خونین را رقم زدند که اثرات آن هرگز از ذهن مردم ما پاک نخواهد شد.

آنها به ضرب و شتم وحشیانه دانشجویها پرداختند و وسایل آنها را تخریب کردند. در آن شب صدها نفر دستگیر شدند، تعداد زیادی به شدت آسیب دیدند و دانشجویی یک چشمش را از دست داد. این اعمال سبعانه تا صبح ادامه داشت. نیروهای امنیتی روز بعد به مراکز درمانی رفته و دانشجویان مجروح را به زور به زندان منتقل کردند.

در آن شب شوم عزت الله ابراهیمی نژاد کشته شد. او در قسمت ران، کتف و دو دست شکستگی داشت. پشت بدنش جای ضربه های زنجیر و چاقو بود. در نهایت گلوله ای به چشم چپش زده بودند که وارد مغزش شده بود. عاملان قتل وی هرگز محاکمه نشدند و او پس از مرگش توسط دادگاه انقلاب متهم به اقدام علیه امنیت ملی شد. خانواده عزت الله از بین گروهی که مسبب مرگ او شدند نام مسعود ده نمکی و مهدی صفری تبار پسر امام جمعه اسلام شهر که گلوله را شلیک کرده بود افشا کردند.

در این حملات تامی حامی فر، دختری دانش آموز، به هنگام دفاع از دانشجویها و اعتراض به حمله پلیس و لباس شخصی ها به کوی دانشگاه، به قتل رسید. فرشته علی زاده، دانش آموز دیگر، از آن شب ناپدید شد و مادر در پی او و ناامید بر اثر فشارهای روحی با سکتة قلبی درگذشت. سعید زینالی از آن زمان تاکنون ناپدید شده. مادر وی می گوید سال هاست به دنبال رد پایی از پسرش به همه نهادها مراجعه کرده ام اما هیچ کس پاسخگو نیست. بهروز جاوید تهرانی که در این حوادث بازداشت شده بود، در حالی که ۱۹ سال بیشتر نداشت به ۸ سال زندان محکوم شد. دادگاه تجدید نظر محکومیت او را به ۴ سال تعزیری و ۳ سال تعلیقی و ۷۴ ضربه شلاق کاهش داد. او در سال ۸۲ آزاد شد و به فعالیت سیاسی خود ادامه داد. اما در سالهای بعد به کرات دستگیر شد و در زندان بسر برد و سرانجام در سال ۹۰ بعد از ۱۱ سال آزاد شد.

حملات وحشیانه به کوی دانشگاه تهران، اعتراضات گسترده دانشجویی و مردمی را در تهران و برخی شهرهای دیگر به دنبال داشت. در ۱۹ تیر در دانشگاه تبریز درگیری های گسترده ای به وقوع پیوست و به کشته شدن چند نفر دیگر انجامید که اسامی هیچ یک

منتشر نشد. پس از این رویداد هولناک نیروهای انتظامی و اطلاعاتی ۱۴۰۰ نفر را بازداشت کرده و تحت بازجویی و شکنجه قرار دادند.

از اطلاعات بدست آمده بعدی مشخص شد که سپاه پاسداران عامل اصلی این سرکوب های خونین بوده است. و سردار نجات فرمانده سپاه ولی امر، سردار نقدی و سردار ذوالقدر طرح سرکوب ها را هدایت می کرده اند. به دنبال این افشاگری ها، دانشجویان خواستار عزل فرمانده نیروی انتظامی شدند اما خامنه ای در مقام آمر سرکوب دانشجویان طبیعتاً حاضر به برکنار کردن مامورین خود نشد. این برخورد سبب شد که چند روز بعد دانشجویان به سمت دفتر خامنه ای دست به تظاهرات بزنند.

رحیم صفوی فرمانده سپاه می گوید: خیابان جمهوری خط قرمز ماست اگر دانشجویها از آن بگذرند آنها را می کشیم.

به دنبال حرکت به سمت دفتر خامنه ای، اعتراضات به شهرستان ها و دیگر نقاط تهران، همچون میدان سپه و بازار کشیده شد. در این حین ۲۴ تن از فرماندهان سپاه از خاتمی خواستند اگر در سرکوب اعتراضات قوی تر عمل نکند خود وارد عرصه می شوند. امضا کنندگان این نامه بسیاری از مسئولان نظام از جمله قالیباف، عزیز جعفری، شوشتری، همدانی، علی فضلی و بودند. پس از گذشت ۲ سال از رخداد ۱۸ تیر، قوه قضائیه فقط یک سرباز ساده را به جرم دزدین یک ریش تراش محکوم کرد. در حالی که ۱۰۰ ها دانشجوی در بیدادگاهها محاکوم به زندان و اعدام شدند.

نقش اصلاح طلبان در این رویدادهای تاریخی

بخشی از دانشجویان که در دوم خرداد ۷۶ با توهم اصلاحات در نظام، نقش موثری در به ریاست جمهوری رسیدن خاتمی ایفا کردند از او انتظار داشتند که در مقابل سرکوب ها از ایشان حمایت کند. اما خاتمی نه تنها چنین نکرد بلکه خود در همراهی با سرکوب گران به مقابله با دانشجویان پرداخت. این رویداد برای دانشجویان طرفدار اصلاحات تجربه گرانبهایی بود. آنان در عمل می دیدند که میان جناح های رزیم تفاوتی نیست و وقتی پای منافع کلیت نظام جمهوری اسلامی در میان باشند آنان دست در دست هم در

برابر مردم قرار می گیرند. در مواجهه با این واقعیت، بخش هایی از دانشجویان راه خود را از تشکیلات دانشجویی تحکیم وحدت جدا کردند. آنها به این نتیجه رسیدند که اصلاحات در چارچوب یک نظام ارتجاعی طبقاتی ممکن نیست و به این ترتیب خاتمی و دار و دسته اش را پشت سر گذاشتند.

بعد از ۱۸ تیر ۷۸ مقامات رژیم هر ساله کوی دانشگاه را از میانه تیر ماه تعطیل می کردند اما هر ساله شاهد برگزاری این روز از طرف دانشجویان مبارز بودیم.

دهمین سالگرد حمله به کوی دانشگاه تهران در ۱۸ تیر سال ۸۸ با اعتراض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری همراه شد. در ساعت ۱،۳۰ دقیقه بامداد خرداد ۱۳۸۸ رژیم به دلیل هراس از خیزش مجدد جنبش دانشجویی بر متن بحران سیاسی ناشی از کودتای انتخاباتی بار دیگر با بسیج نیروهای امنیتی و لباس شخصی ها، کوی دانشگاه را مورد حمله وحشیانه قرار داد. در این هجوم ۷ نفر جان باختند که بدون اطلاع خانواده هایشان دفن شدند. تعدادی زخمی و حدود ۲۰۰ دانشجو بازداشت شدند. این هجوم سراسری بود و به غیر از تهران دانشگاههای شیراز و اصفهان و ... را شامل می شد. بازداشت شدگان این وقایع امیر جوادی فر، محمد کامرانی، محسن روح الامینی و به بازداشت گاه کهریزک منتقل شدند که در اثر شکنجه های قرون وسطایی جان باختند.

در بازخوانی بیش از یک دهه جنبش دانشجویی در ایران ضمن ارج نهادن به مبارزات انقلابی و آزادی خواهانه آنان، نمی توان به عناصری که به هر شکل صدماتی به جنبش و سمت و سوی رادیکال تر شدن آن وارد کرد، اشاره نمود.

هر جنبشی در کشورهایی با شرایط ایران (حاکمیت نظامی سرکوبگر و سرپا مسلح) اعم از دانشجویی، زنان، کارگری، معلمین، پرستاران، کارمندی، پیروان ملی و مذهبی و تا زمانی که اهداف کوتاه مدت و بلند مدت خود را مشخص نکند، تا زمانی که ابزارهای مبارزاتی خود را طرح ریزی نکند، تا زمانی که چشم امید به بالا دستی ها و طلب مرحمت و لطف و نمه ای آزادی از شیخ و امام زاده، کارفرما، قدرت های بزرگ سرمایه

داری و نهادها رنگارنگ وابسته به آنها داشته باشد، هر آئینه خطر سوء استفاده و به بیراهه رفتن و یا نهایتا سرکوب و به محاق رفتن را پیش رو خواهد داشت.

بی توجهی هر جنبش به ماهیت و جنس معضلات جامعه مانند مالکیت خصوصی، استثمار طبقاتی، ستم بر زن و..... و عدم مرزبندی با حامیان و حافظان این ساختار، پاشته آشیل آنان است. تعمیق آگاهی ها از شرایط موجود و صف بندی نیروهای مردمی و ضد مردمی در سطح منطقه و جهان، گسترش تفکر سازماندهی مستقل در سطوح و صنوف متفاوت و بالا بردن دانش و هشیاری برای حفظ امنیت سازماندهی مردم و خنثی کردن ترفندهای سرکوب رژیم، همه و همگی پایه های مستحکمی برای ادامه و پیروزی جنبش ها خواهد بود.

طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر :

ماده ۱۹: هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن، به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.

ماده ۲۰: (۱) هر کس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیتهای مسالمت آمیز تشکیل دهد.

(۲) هیچ کس را نمی توان مجبور به شرکت در اجتماعی



بررسی مبارزات کارگران در ایران برای حقوق خود

همه افراد آگاه و وجدان‌های بیدار می‌دانند که وضعیت کارگران ایران به وضعیت اقتصادی جامعه گره خورده است. به این معنا که هر بحران و بن‌بستی در عرصه‌ی اقتصادی در ایران به روشنی در معیشت کارگران موثر است. هم‌چنین کارگران ایران تاوان تمامی سیاست‌های نادرست خصوص سازی‌ها و تقویت اقتصاد شبه‌دولتی را می‌دهند و هم‌چنین می‌دانیم که اقتصاد نفتی، رانتی و تجارتي چه تبعات مهلکی را به بار آورده است و از طرفی دیگر، به علت عدم وجود سندیکاها و تشکلات مستقل سراسری، کارگران ایران نه تنها قادر نیستند با سیاست‌های فوق به طور متشکل مقابله کنند، بلکه گسترش غیرقابل تصور قراردادهای موقت و عدم امنیت شغلی و فقر و سیه‌روزی و استثمار و بهره‌کشی غیرقابل تصور، باعث عدم حداقل درآمد میلیون‌ها کارگر شده است تا جایی که اعتراضات‌شان را هم کم اثر کرده است.

ما می‌دانیم که همه‌ی مسائل خرد و کلان سیاسی و اجتماعی و همه‌ی تضادها و کشاکش‌ها در سطوح جامعه دارای بعد اقتصادی و طبقاتی هم است. حتی انتخابات پیش رو و عوام‌فریبی‌های انتخاباتی بیش از هر چیزی مسئله اقتصادی را مورد نظر قرار داده است. زیرا مطابق نظر فرزندگان، اقتصاد زیربنای جامعه است. به همین جهت باید دید که کارگران ایران، به نسبت آگاهی و سازمانی‌یابی‌اش تا چه حدی می‌تواند در این کشاکش‌ها سهیم باشند؟ آیا دوباره با نام حمایت از طبقه فرودست جامعه، بحران را مزمن‌تر و همه‌جانبه‌تر و اقتصاد را کاملاً به رکود خواهند کشید؟

حال با توجه به مسائل تعیین‌کننده فوق، اجازه دهید فراز و فرود اعتراضات کارگری طی ماه‌های گذشته را بررسی کنیم تا در پرتو آن بتوانیم موقعیت مبارزاتی کارگران ایران را طی دوره آتی ترسیم کنیم.

یکم - طی اعتراض نزدیک به هزار کارگر شرکت هیپکو در شهر اراک، کارگران در چندین حرکت اعتراضی مطالبات‌شان را به درستی مورد تاکید قرار دادند که در نهایت در تظاهراتی از محل کارخانه تا مرکز شهر اراک شعار «زیربار ستم نمی‌کنیم زندگی» را سردهند و آشکار

کنند که دیگر وضعیت اسفناک موجود را به راحتی تحمل نخواهند کرد. در همین راستا کارگران پل اکرین بزرگ‌ترین قطب نساجی کشور با چند هزار کارگر بارها به امکان بسته شدن کارخانه و توقف خط تولید اعتراض و درخواست کردند که دولت نسبت به موقعیت شکننده کارخانه اقدامات عاجل را در دستور کار خویش قرار دهد. با وجود اینکه ظاهراً دولت به درخواست نیروی کار این کارخانه با سابقه پاسخ مثبت داد اما شواهد نشان می‌دهد که کارخانه پل اکرین اصفهان با مشکلات متعددی روبرو است و طی ماه‌های گذشته کارگران بارها در مقابل استانداری اصفهان و اداره کار تجمع کرده و هر بار مطالبات‌شان مورد تاکید قرار دادند. اعتراضات پی‌درپی نیروی کار این کارخانه و انعکاس خبری آن در رسانه‌های مستقل و حتی رسمی، افکار عمومی جامعه را بیش از گذشته نسبت به کارخانه‌ای که نزدیک به دو هزارو پانصد تن کارگردارد و تامین‌کننده مواد اولیه ده‌ها کارخانه در ایران است را به شدت حساس نمود. نمونه دیگری که می‌توانیم به آن اشاره کنیم؛ اعتراض کارگران کارخانه چوکا در گیلان بود. این کارخانه هزار کارگر دارد و بزرگ‌ترین تولیدکننده چوب خاورمیانه محسوب می‌شود. به علل گوناگون این کارخانه را به مدت کوتاهی تعطیل و خط تولید را متوقف نمودند اما فشار نیروی کار باعث شد خط تولید دوباره راه‌اندازی شده و به‌رغم مشکل نقدینگی، تولید در این کارخانه دوباره به جریان افتد.

سه نمونه فوق تا حدی نشان می‌دهد که سیاست خصوصی سازی نظام سیاسی ایران طی دولت‌های متعدد چه ضربات هولناکی را به تولید در جامعه و نیروی کار وارد کرده است. همین موارد فوق، مشتی نمونه خروار است و نشان‌دهنده سیاست شکست‌خورده خصوصی‌سازی به سبک و شیوه جمهوری اسلامی است. زیرا در پرتو خصوصی‌سازی‌ست که اقتصاد شبه‌دولتی رشد و گسترش یافته و هم اکنون بعد از کارفرمای بزرگ در ایران یعنی دولت، اقتصاد شبه‌دولتی صاحب‌صدها کارخانه ریز و درشت است که هر یک به‌دنبال تعدیل نیروی کار و یا باخرید و اخراج کارگران با سابقه هستند.

در اصل برای فهم بخشی از اعتراضات کارخانه‌های ایران باید بتوانیم زمینه‌های سیاست‌های نادرست حاکمیت را به خوبی ببینیم. زیرا حکومتی که خود بر اساس رانت سیاسی و اقتصادی استوار است در طرح‌های نظیر خصوصی‌سازی و ایجاد مناطق تجاری آزاد هم این ویژگی تسری می‌یابد.

روند و پروسه اعتراضات گسترده با تمامی کاستی‌ها و نقایص به خوبی نشان می‌دهد که در تاریخ جدید ما هیچ‌گاه در جامعه ما این‌همه اعتراض کارگری وجود نداشته است. اعتراضات کارگری ایران در همه‌ی کارخانه‌های متوسط و بزرگ، بیش و کم جریان داشته و دارد و به مسئله دائمی مبدل شده است. چرا که سیاست خصوص‌سازی از یک‌سو و ترویج قراردادهای موقت از سوی دیگر، کارگران ایران را به مرز زندگی ذلت‌وار کشانده است. برای مقابله با این روند دهشتناک نتوانستند سکوت را به نیروی کار ایران تحمیل کنند. لذا اعتراضات را در تمامی بخش‌های صنعتی و خدماتی و معادن شاهدیم.

به‌رغم تمامی این اعتراضات و کوشش‌های بی‌وقفه، متأسفانه مبارزات جاری کارگران نتوانسته است باعث نقطه عطف شود، چون تنها یک نقطه عطف جدی در جنبش کارگری است که می‌تواند بعنوان یک عنصر تعیین کننده محسوب گردد. وقتی که در جنبش کارگری فاقد نقطه عطف هستیم هر حرکت کوچک و بزرگ به مثابه تلاش‌های بی‌اثر تلقی می‌شود زیرا دارای دستاورد کلان نیست. در هر سه مورد اعتراضی که در بالا از آنها نام بردیم در اصل مخالفت با خصوصی‌سازی کارخانه هدف عمده بوده است اما به دلایل مختلف کارگران در رسیدن به اهدافشان شکست خوردند. درست است که حرکت اعتراضی آنان در رسانه‌ها و دنیای مجازی پژواک یافت. اما به نقطه عطف منجر نشد و به نظر می‌رسد که در جنبش کارگری مبارزات باید به نقطه عطف ختم شود در غیر این صورت فاقد دستاورد کلان و تعیین کننده است.

دوم – گفتیم که فراز و فرود اعتراضات کارگری تا حد زیادی نشان‌دهنده موقعیت برنامه‌های کلان اقتصادی نظام سیاسی است. به این معنا که زمینه‌های مادی و واقعی اعتراضات نیروی کار ایران را نابسامانی‌های اقتصادی تشکیل می‌دهد، چون نابسامانی‌های اقتصادی بیش از هر قشر و طبقه‌ای نیروی کار ایران را متاثر می‌کند.

حال نیروی کار آگاه وقتی که با این نابسامانی‌ها رودررو می‌شود، یک راه بیشتر در پیش پای خود نمی‌بیند و آن اعتراض به وضع موجود است. مطالبات متنوعی که در همه بخش‌های اقتصادی بی‌پاسخ مانده و بطور روز افزون تلنبار می‌شوند خود امکان اعتراضات پیاپی کارگران را فراهم می‌کنند. در چنین صورتی پرسش این است که موقعیت تشکلات کارگری که دولتی هستند چگونه است؟ به تعبیری روشن‌تر بدنه‌ی اجتماعی تشکلات کارگری دولتی آیا به‌عنوان نیروهای بازدارنده عمل می‌کنند یا خیر؟

به نظر می‌رسد که ما هیچ دوره‌ای از تاریخ جدید ایران را نداشته‌ایم که تشکلات رسمی کارگری با تناقضی چنین جدی روبرو شده باشند. تناقضی که از یک‌سو بدنه اجتماعی تشکلات رسمی کارگری به دلیل فشار دستمزد ناعادلانه و حقوق‌های معوقه و ... عملاً در اعتراضات کارگری مشارکت دارند. اما از طرف دیگر دل در گروه تشکلات رسمی دارند. این تناقض شاید برای تشکلات کارگری وابسته به دولت، امری ناخوشایند محسوب شود اما به روند همبستگی کارگران ایران در اعتراضات هیچ خللی وارد نمی‌کند، زیرا منافع صنفی و طبقاتی‌ست که درنهایت همه کارگران را متحد می‌کند.

طی ماه‌های گذشته، هم در اعتراضات کارگری و هم در حمایت از اعتصاب غذایی فعالین کارگر زندانی، به‌خوبی شاهد بودیم که تشکلات کارگری وابسته به دولت دیگر نتوانستند به هیچ‌وجه ممکن، حرکت‌های کارگری را مهار و یا هدایت کنند؛ هر چند که به لحاظ رسانه‌ای چنین وانمود کنند اما در حقیقت امر توفیری ایجاد نمی‌کند. به‌عنوان مثال خبرگزاری هم‌چون ایلنا که به‌عنوان خبرگزاری رسمی کار، چاره‌ای جز انتشار اخبار کارگری ندارد. هر چند که تلاش می‌شود این حرکت‌ها و اعتراضات را به نحوی به تشکلات رسمی کارگری منسوب کنند اما آشکار است که اکثر اعتراضات کارگری دارای رهبران عملی و شعارهای مشخص صنفی خویش‌اند. از این بابت جنبش کارگری ایران توانسته است فعالیت‌هایش را از طریق رسانه خبری نظام منعکس کند. این شاید قدری عجیب به نظر رسد اما مطالعه اخبار روزانه ایلنا به روشنی ادعای فوق را اثبات می‌کند و در عین حال باید خاطر نشان کرد که جنبش کارگری ایران از عدم رسانه مستقل سراسری به شدت رنج می‌برد.

سوم - در ماه‌های گذشته بخش زیادی از اعتراضات درباره پرداخت حقوق‌های معوقه بوده است. یعنی کارگری که به امید گرفتن حقوق و با این انگیزه کار می‌کند اما در آخر ماه کارفرما ازدادن حقوق کارگر پرهیز می‌کند و این مسئله در برخی از کارگاه‌ها و مراکز تولیدی، گاه ماه‌های متمادی جریان می‌یابد.

موضوع حقوق‌های معوقه در اکثر بنگاه‌های کوچک و متوسط و حتی بنگاه‌های بزرگ به یک رویه مبدل شده است. این که کارخانه و بنگاه تولیدی با مشکل نقدینگی روبروست، این که به علت واردات عظیم امکان فروش محصولات تولیدی نیست، این که بدهی‌های متعدد کارخانه و مرکز تولیدی به موسسات مالی و بانکی امکان دادن حقوق کارگران را نمی‌دهد و یا صاحبان مراکز تولیدی طی برآوردی به‌خوبی می‌دانند که اعلام ورشکستگی خواهند کرد و یا .. در نهایت باعث به تعویق افتادن حقوق‌ها می‌شوند.

تجربه به کارگران ایران آموخته است که تنها راه مقابله با این رویه نادرست، اعتراض است. بر همین اساس کارگر تنها و تنها یک راه بیشتر ندارد و آن اعتراض پی‌گیرانه و مدام نسبت به این اجحاف است. به‌علاوه از نظر قانونی کارفرمایان به خوبی پی برده‌اند که مقامات قضایی و ... به‌طور کامل با آنان همراهی می‌کنند و حقوق معوقه اساساً یک جرم محسوب نمی‌شود و می‌توان برای این موضوع ده‌ها دلیل واقعی و یا علت واهی فراهم کرد.

طی ماه‌های گذشته صدها اعتراض خرد و کلان را ما در بین کارگران ایران برای گرفتن حقوق‌شان شاهد بوده‌ایم و به نظر می‌رسد این موضوع هم‌چنان ادامه خواهد داشت و حتی برخی از کارگران ایران نتوانسته‌اند حقوق‌های معوقه خود را دریافت کنند و کارخانه اعلام ورشکستگی کرده است و ...

مسئله فوق یعنی اعتراضات گسترده کارگران برای گرفتن حقوق‌های معوقه باید استراتژی‌اش معطوف به این امر شود که قانون‌گذار و هم‌چنین قوه قضائیه به‌طور همه‌جانبه تحت فشار قرارگیرد تا عدم پرداخت حقوق به‌عنوان یک جرم تلقی شود و کارفرما بابت تخطی از آن مجرم شناخته شود و البته تا رسیدن به این هدف راهی طولانی را کارگران در پیش دارند، زیرا نداشتن اتحادیه‌های سراسری و تشکلات مستقل قوی، امکان تحت فشار قرار دادن قوه مقننه و

مجریه و قضائیه شاید محال به نظر می‌رسد اما اعتراض گسترده به شلاق کشیدن کارگران معترض معدن آق دره نشان داد که می‌توان با همراه کردن افکار عمومی حتی در شرایطی که توازن قوا به نفع حاکمیت است قوه قضائیه را کاملاً به عقب‌نشینی وادار کرد..

چهارم - در ماه‌های گذشته که با اتحادهای موردی نیروی کار ایران مواجه بوده‌ایم به‌ویژه در اعتراض به اصلاح قانون کار در مقابل مجلس، شاهد بودیم که کارگران، معلمان، پرستاران و بازنشستگان برای نخستین بار با شعار نیروی کار اتحاد اتحاد. کارگر، معلم، پرستار، کارمند اتحاد اتحاد را سردادند.

حرکت سمبلیک فوق در اصل نشان داد که زمینه‌های این اتحاد و همبستگی در حال به‌وجود آمدن است، چون بخشی از فعالین بخش‌های متعدد نیروی کار ایران پی برده‌اند که در پرتو همبستگی است که خواهند توانست به بخش زیادی از مطالبات صنفی و اجتماعی خویش برسند. در این مسیر کانون‌های مستقل صنفی معلمان از یک‌سو و محافل کارگری و همچنین فعالین حوزه درمان و بهداشت بعلاوه فعالین حرکت‌های بازنشستگان به‌عنوان اصلی‌ترین نیروی این اتحاد و همبستگی محسوب می‌شوند. فوراً باید اضافه کرد که روشنفکران منتقد وضع موجود علی‌الخصوص روشنفکرانی که تمایل به حمایت از نیروی کار ایران را دارند باید بتوانند با آسیب‌شناسی از اعتراضات جاری کارگران از کاستی‌ها و نقاط قوت حرکت‌ها سخن گویند تا شاید با انباشت تجربه جنبش کارگری ایران روبرو شود.

سخن آخر؛

به‌رغم تمامی کوشش‌ها و تلاش‌ها جنبش کارگری ایران فاقد انسجام است. این عدم انسجام را ما به‌طور عینی در بین فعالین بخش‌های گوناگون کارگری در ایران شاهدیم. همچنین عدم این انسجام را در اولویت‌بندی مطالبات کارگری به‌راحتی می‌توان مشاهده کرد. برای رسیدن به یک انسجام اولیه و فائق آمدن به خصلت تدافعی مبارزات کارگران ایران و رسیدن به راه‌کارهای راه‌گشا، اتحاد و همبستگی فعالین کارگری نیازی غیرقابل انکار است و این مهم به نظر می‌رسد که از طریق گفت‌وگو و تعامل ممکن خواهد شد و اینک به دلیل وجود امکانات گوناگون به‌ویژه از طریق دنیای مجازی می‌توان این گفت‌وگو و تعامل را آغاز نمود، شاید بتوان

نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

زمینه‌های لازم را فراهم نمود تا جنبش کارگری ایران بتواند جایگاه واقعی خود را در مسیر مبارزات صنفی، اجتماعی و طبقاتی در سال‌های آتی کسب کند.

در اتحاد نیروی کار دو قشر و تیپ به شدت نقش ایفا کرده‌اند یکی عناصر کارکشته و فعالین کارگری و دیگری بازنشستگان ایران.



بررسی مشکلات زیست محیطی از منظر مدیریتی

چرا در ایران هم مردم و هم مسئولین نسبت به وضعیت محیط زیست بی توجه هستند؟ یک زمانی اطلاعات کمی در مورد وضعیت محیط زیست بود و رسانه‌ها توجه زیادی به این موضوع نمی‌کردند ولی در حال حاضر این شرایط تا حدودی تغییر کرده است، چرا هنوز هشدارهای زیست محیطی شنیده نمی‌شود؟ چرا هنوز نسبت به مصرف انرژی بی توجهی نشان میدهند؟ چرا علیرغم برگزاری ده‌ها همایش و انتشار صدها مطلب و خبر در مورد مسائل و مشکلاتی که در محیط زیست مشاهده می‌گردد هنوز مسئولین بی تفاوت هستند و براحتی از کنارش عبور میکنند .

البته این سوال مهم ولی سختی است. لذا پاسخ به آن بیش از آنکه قطعی باشد، کمی با حدس و گمان همراه است. مشکل محیط زیست ایران، انقراض یوز پلنگ نیست، بلکه انقراض متخصص محیط زیست و بخصوص اکولوژیست است. و اگر می‌خواهید در آینده سازمانی قوی داشته باشید و بتوانید مشکلات محیط زیست را حل کنید، باید متخصصان زبده اکولوژی تربیت کنید .

با توجه به اینکه دانشگاه‌های ایران قادر به این کار نیستند، ضرورت دارد صدها بورسیه داده شود. حتی اگر نیمی از آنها به کشور برگردند، می‌توانند کمک بزرگی به حل مشکلات محیط زیست و مدیریت توسعه پایدار کنند.

درست است این روزها همه بلند می‌گویند، دریاچه ارومیه خشک شده، جنگلهای بلوط خشک شده، آلودگی افزایش یافته و ساخت سد گتوند رسوایی بزرگی در تاریخ مهندسی کشور است، اما به راستی چند نفر می‌توانند با عدد و رقم دلایل این رویدادها را ذکر کنند و راههای احیای ارومیه را با توجه به پیچیدگیهای اقتصادی-اجتماعی-سیاسی ایران ارائه کنند، برای آلودگی اطلاعات مستقل بدهند و دقیقاً بگویند، سهم هر دستگاه دولتی، صنایع، خودروها، و یا هر فرد عادی در ایجاد آلودگی چیست؟

همه آنچه ما می‌شنویم آمارهای دولتی است که خیلی نمی‌توان به درستی آنها مطمئن بود. دانشگاههای ما تقریباً روی هیچکدام از این موضوعات تحقیق اساسی نمی‌کنند. علت آن این است که کدام دستگاه دولتی حاضر است به محقق پول بدهد که فردا مچ خودش را بگیرد؟

تحقیقات هم بیشتر برای مقاله سازی است و بس. سازمان محیط زیست که باید مهمترین سازمان سفارش دهنده این تحقیقات باشد، نه پولی برای این کارها دارد و نه کادر کارشناسی و مدیریتی آن علاقه ای به حمایت از این تحقیقات دارند. با این وضعیت مشکلات محیط زیست ما شده در کلی گویی و غور زدن! حتی اندک متخصصانی هم که هستند، همدیگر را قبول ندارند و برای تقسیم منابع کوچک مالی با هم در ستیزند.

بودجه های ضعیف تحقیقاتی دانشگاهها هم اغلب اعضای هیئت علمی را به سوی محافظه کاری و زدو بند هدایت می کند. آدمی هم که محافظه کار شد و یا برای پول به زدو بند متوسل شد، نمی تواند محقق صادق، مستقل و با شهامت باشد. در مورد سد سازی مطمئن بدانید وزارتی که خود بانی سد سازی است، نمی گذارد اطلاعاتش به دست دیگران بیفتد. پس نتیجه می شود که اعتراضات در حد گفته های رسانه ای محدود می شود و در اجرا بکار نمی آید.

از هر کسی در مورد مشکلات محیط زیست ایران سوال کنیم از آلودگی ایجاد شده توسط صنایع، نابودی منابع آبی و انقراض گونه های جانوری نظیر یوزپلنگ و پلنگ می گوید اما کمتر کسی است که اشاره ای به روند رو به رشد انقراض گونه های گیاهی یاد کند. حتی شاید بسیاری از حامیان با سابقه محیط زیست در ایران هیچ اطلاعی در مورد گیاهان در حال انقراض نداشته باشند و نامی از آن نشنیده باشند.

جالب است که بدانید که ۲۴٪ فلور ایران بومی و انحصاری ایران است. هر چند ما اطلاع دقیقی از انقراض آنها نداریم، ولی موارد بسیاری از این گیاهان به حدی نادرند که به دلایل تخریب رویشگاه یا منقرض شده اند و یا با سرعت زیاد در مسیر انقراض قرار دارند. اینکه به آنها توجه نمی شود دلایل متعددی دارد:

دلیل اول روانی است. معمولا حیوانات، چون از نظر فیزیولوژیکی و حتی احساسی به انسانها نزدیکترند، از نظر عاطفی مرگ آنها برای انسانها ملموس تر و دردناکتر است.

دلیل دوم حجم تبلیغات وسیع در مورد جانوران بزرگ است. بسیاری از آنهایی که خوراک رسانه ها را تامین می کنند، به خاطر جذابیت های خبری خیلی بهتر می توانند توجه خواننده را به پلنگ و یوز پلنگ جذب کنند، تا مثلا یک گونه گون.

دلیل سوم ساختار تاریخی سازمان محیط زیست ماست که اصولا خود را موظف به حفاظت از گونه های جانوری می داند و حتی قانون هم به این سازمان اجازه دخالت در مورد گونه های گیاهی را نداده است. مثلا اگر کسی درختی را در محدوده پارک ملی قطع کند، این سازمان جنگلها و مراتع است که باید آن فرد را به دادگاه معرفی کند!

کم کاری متخصصان گیاهشناس هم دلیل چهارم است. آموزش گیاهشناسی ما آنطور که باید و شاید با مقوله حفاظت و اکولوژی رابطه ی چندانی ندارد. اغلب گیاهشناسان ما دنبال راههای ساده مقاله سازی و یا انتشار کتابهای تقلیدی هستند، به همین دلیل می بینید اکثر مقالات گیاهشناسان ما شده معرفی گونه و یا گزارشات جدید - که در بسیاری از موارد درستی آنها با تردید جدی همراه است.

دلیل پنجمی هم وجود دارد، که مثل خوره به جان محیط زیست ما افتاده و معلوم نیست بلاخره کی برای آن چاره اندیشیده می شود. آنهم بی رنگ بودن اهمیت و جایگاه محیط طبیعی در سازمان محیط زیست و اشغال پستهای مدیریتی آن با کسانی است که اصلا محیط طبیعی را نمی شناسند. به استثنای دو مورد در زمانهای بسیار کوتاه - زمانی که دکتر اعتماد رئیس موزه تاریخ طبیعی سازمان محیط زیست بود و چند ماهی هم که دکتر کیابی مدیر کل محیط طبیعی بود - دیگر در این سازمان یک زیست شناس به معنای حرفه ای آن نقشی در مدیریت و تصمیم گیریها نداشت. حالا شما چگونه می توانید انتظار داشته باشید مدیران سیاسی بتوانند در این حوزه اهمیت گیاهان را درک کنند و از اکولوژی گیاهی و جانوری چیزی بفهمند. نتیجه این می شود که می افتند توی دامهای پوپولیستی که نمونه آن رسوایی ورود ببر سیبری بود، و این روزها هم بحث شکار و احتمالا چند روز بعد تکثیر یوز پلنگ در باغ وحش!

چگونه می توان از مدیرانی که هنوز ارزش تنوع زیستی چند هکتار خاک پردیسان را درک نمی کنند و آنرا داده اند شهرداری تا چند تا مجسمه قوچ و میش پلاستیکی برایشان درست کند، بخواهیم برای حفظ گونه های گیاهی هم برنامه ای داشته باشند.

فرض کنید هیچ تغییری در روند موجود ایجاد نشود. یعنی بی توجهی دولت به محیط زیست با شتاب فعلی ادامه پیدا کند و زور و توان سازمانهای غیردولتی زیست محیطی و کوشندگان زیست محیطی نیز در حد فعلی باقی بماند. در این شرایط چه آینده ای را برای زیست بوم ایران و شهروندان ایرانی تصور می کنید؟

تکامل اجتماعی راه خودش را می رود. الان محیط زیست دغدغه همه شده است. شاید هر دو هفته در ایران یک همایش در مورد محیط زیست تشکیل می شود. حتی مخربان محیط زیست هم در این همایشها و نمایشگاهها شرکت جدی دارند و ژست محیط زیستی می گیرند. شاید این گردهمایی ها خیلی نتواند کارآیی داشته باشد، ولی حداقل آن این است که فرهنگ سازی می شود و در آینده حجم مطالبات اجتماعی را بالا می برد. الان مشکلات کلان محیط

زیست مانند خشک شدن دریاچه ارومیه و زاینده رود، ریزگردها و آلودگی به حدی عمومی شده که مسئولین چاره ای ندارند در مورد آنها فکر کنند.

اما اینکه زیست بوم ایران و شهروندان ایرانی چه آینده ای خواهد شد، جای نگرانی جدی دارد. ما در دو قرن اخیر تخریب شدید محیط زیست را در بسیاری از کشورهایی که امروز از مدافعان جدی محیط زیست در سطح جهانی هستند هم داشته ایم. ولی یک تفاوت بزرگ بین این کشورها - که عمدتاً در اروپا و آمریکای شمالی هستند - با ایران وجود دارد. اغلب این کشورها در عرضهای جغرافیایی بالاتر قرار دارند و اقلیم مرطوب دارند. احیای زیست بوم در مناطق مرطوب خیلی راحت تر است. ولی زیست بومهای مناطق خشک، در صورت نابودی به دلیل پدیده بیابان زایی ممکن است هرگز قابلیت احیا نداشته باشند. و باید حساسیت اکوسیستمهای خشک را به جامعه و مدیران توضیح داده شود.

شرایط زندگی شهروندان ایرانی هم بسیار جای نگرانی دارد. آلودگی نه تنها تهران، که کیفیت زندگی را در بسیاری از شهرهای بزرگ بشدت پایین آورده است. البته برای حل آلودگی راههای خیلی ساده وجود دارد، فقط اراده مسئولین را می خواهد، که اجازه دهند درآمدهای نفتی نه صرف صدقه دادن به مردم و حمایت از گروهی خاص، که صرف بهبود کیفیت و کمیت حمل و نقل عمومی گردد. بخصوص با گسترش سیستم حمل و نقل ریلی بسیاری از مشکلات فعلی قابل حل است. دولت هم باید در مورد کارخانه های آلوده کننده مثلاً در شهرهایی مانند اراک، اصفهان و اهواز تصمیم حاکمیتی و جدی بگیرد، یا باید تکنولوژی آنها را اصلاح کند و یا اگر امکان ندارد بدون تعارف آنها را یا تعطیل کند و یا جابجا کند.

با یک نگاه کلی به جامعه متوجه می شویم که میزان توجه فارغ التحصیلان دانشگاهی رشته های مرتبط با علوم و منابع طبیعی به محیط زیست و مشکلات آن در حد مطلوب نیست. حتی گاهی برخی از فارغ التحصیلان گرایش های مختلف محیط زیست به ماشینی برای امضای طرح های طبیعت ستیزانه تبدیل شده اند.

تأثیرات مخرب محیط زیست در ایران گاهی توسط افرادی که ذاتا بایستی حافظ محیط زیست باشند بیشتر از آنهایی که شغل و مسئولیتشان ایجاب می کند با محیط زیست سر ستیز داشته باشند، تخریب می شود.

در ایران معمولا کامپیوتر سازمان سنجش و یا دانشگاه آزاد است که رشته تحصیلی افراد را تعیین می کند، نه صرفا توانایی و علاقه آنها. به دلایلی در کشور ما همیشه مدرک و تحصیل برابر بوده با داشتن رفاه و موقعیت اجتماعی بهتر. هر چه رشته و مدرک تحصیلی بتواند این دو نیاز را بهتر برآورده کند، برای مردم جذابتر است. پزشکی و بعضی رشته های فنی و مهندسی از جذبه های زیادی در ایران برخوردار بوده اند. بسیاری از خانواده ها بچه هایشان را مدرسه می فرستند به امید آنکه روزی دکتر و مهندس شوند. حالا اگر نشدند، برای بسیاری از آنها عقده می شود. به ناچار می آیند در رشته ای مانند زیست شناسی یا کشاورزی، منابع طبیعی و محیط زیست قبول می شوند. چون علاقه درونی ندارند، رشته را نه برای کسب علم و حل مشکلات ایران و جهان که برای حل مشکلات شخصی خود بکار می برند. حتی می روند دکتر هم می شوند، نه برای آنکه متخصص زبده ای در آن رشته شوند بلکه کمبود اجتماعی خود را بر طرف کنند.

بعد هم که مدرک گرفت دنبال راهی می گردد که کمبودهای مادی خود را جبران کند. برای یک زیست شناس و یا متخصص محیط زیست چه راهی برای کسب درآمد بالا وجود دارد؟ مشخص است که ارزیابی زیست محیطی بهترین راه کسب درآمد است. همراه شدن با پروژه های عمرانی برای این افراد سودهای زیادی دارد که حاضر نیستند آن را با هیچ چیز عوض کنند.

نکته دیگر ضعف وطن دوستی و وطن پرستی در جامعه ما است. یک فردی که عادت به زندگی عشایری دارد، این خاک نیست که او را به جایی متصل کند، این منابع است که او را به سوی خود می کشاند. همین سفرهای آخر هفته و یا روزهای تعطیل تهرانی ها به شمال یادآور رفتار عشایری جامعه در گذشته است. به همین دلیل بخش قابل توجهی از ایرانی ها متاسفانه در

طول تاریخ به راحتی ترک وطن می کنند و معمولاً حاضر به تحمل سختی و ساختن محل تولد خود نیستند .

بینید بهترین دانشجویان ما دارند هر سال از ایران می روند. درست است که ممکن است شرایط تحقیق و جذب آنها در ایران ایده آل نیست. ولی این دلیل نمی شود. الان در بسیاری از کشورهای پیشرفته هم برای افراد تحصیل کرده شغل مناسب نیست. اگر همه بروند پس چه کسی کشور را بسازد؟ چه کسی شرایط را بهبود ببخشد؟ بدون شک همه مهندسان و دکترهایی که زیر طرحهای این چینی را امضاء کرده اند، برنامه ای برای ماندن خودشان یا بچه هایشان در ایران ندارند، و گرنه هرگز این کارها را نمی کردند. البته هستند هزاران متخصص ایرانی، دلسوز و با شرافت، که هرگز با سیاستهای توسعه ناپایدار همراه نشده اند، و اگر هم شده اند از روی ناآگاهی بوده است.

حامیان محیط زیست ادعا می کنند که در صورت مدیریت صحیح این پتانسیل و توانایی در طبیعت ایران وجود دارد که با استفاده از جاذبه های طبیعی و منابع طبیعی کشور را بی نیاز از صنایع مخرب محیط زیست اداره کرد.

تردیدی نیست که ایران کشوری بی همتا در خاورمیانه است، هم از نظر تنوع چشم اندازها و هم از نظر غنای میراث فرهنگی. شاید تنها کشوری که کم و بیش شباهت های زیادی از نظر تنوع آب و هوایی و پوشش گیاهی با ایران داشته باشد، آمریکا است. ولی آمریکا ۶ برابر ایران وسعت دارد. از این توانمندی نه تنها استفاده نمی شود، بلکه بسیاری از این سرمایه ها در حال فرسایش و تخریب هستند. داشتن ۲۵۰۰ کیلو متر ساحل با دو طبیعت و اقلیم کاملاً متفاوت، دو رشته کوه عظیم و زیبا، حضور جنگلهای باقیمانده دوران سوم که ترکیبی از عناصر معتدله و حاره ای را در خود جای داده، تنوع فوق العاده جانوری - بخصوص پرندگان و پستانداران، صدها تالاب - اگر چه اغلب آنها خشک شده اند- و قرار گرفتن در کریدور جغرافیای شرق و غرب و شمال و جنوب می توانند سالیانه میلیون ها گردشگر را از تمام دنیا به خود جلب کند، و وابستگی ما را نه تنها از صنایع آلوده کننده و اغلب مونتازی به حداقل برساند، بلکه وابستگی اقتصاد بیمار ما را به درآمدهای نفتی به حداقل برساند.

بطور مثال شما نمی توانید جاذبه های طبیعی ایران را با اردن مقایسه کنید، ولی نداشتن نفت در این کشور باعث شده با مدیریت درست و باز گذاشتن درهای کشور به روی توریستها، در سال ۲۰۱۰ هشت میلیون توریست را با درآمد ۳,۵ میلیارد دلار به خود جذب کند. یک میلیارد هم توریست پزشکی داشته است. کشوری به وسعت ایران شاید دهها برابر اردن پتانسیل طبیعی و فرهنگی دارد. جالب است بدانید که جامعه اردن بسیار مذهبی و علیرغم آزادی حجاب برای خانمها، کمتر خانمی در خیابان دیده می شود که بی حجاب یا بد حجاب باشد.

نقش کوشندگان اجتماعی و کوشندگان زیست محیطی برای برون رفت از شرایط فعلی چیست؟

کوشندگان اجتماعی و زیست محیطی طیف های گوناگونی را تشکیل می دهند، ولی عمده آنها که شناخته شده هستند یا در رسانه ها کار می کنند و یا رابطه خوبی با رسانه ها دارند. متأسفانه تعداد آنها آنقدر کم است، که وقتی شما به رسانه ها نگاه می کنید اغلب نامهای تکراری می بینید. این تعداد محدود اگر چه در این سالها کارهای بزرگی کرده اند ولی خیلی نمی توانند کار ساز باشند. مثلاً اگر مسئول هوشمندی بیاید و به این چند نفر پستی بدهد، شما دیگر صدای منتقدان را نمی شنوید.

شایسته است تعداد فعالان محیط زیست در همه صنف ها و بخصوص مراکز آموزشی مانند آموزش و پرورش و دانشگاهها افزایش یابد. مثلاً در هر مدرسه ای باید چند معلم و دانش آموز فعال باشند که هم در آگاهی رسانی و هم آموزش زیست محیطی کوشا باشند. در دانشگاهها باید در هر دانشکده چند نفر فعال محیط زیست، چه استاد و دانشجو باشند، تا هم در تغییر نگرش آموزش و پژوهش و هم در تغییر رفتار دانشگاهیان و مدیران بسوی حفظ محیط زیست و توسعه پایدار ایفای نقش کنند. حتی می توان این را به دیگر دستگاههای دولتی، پادگانها، مساجد و کارخانه ها هم تعمیم داد.

یکی از اهداف فعالان محیط زیست بایستی تنوع بخشی به یارگیری در همه اقشار باشند، تا بتوانند به همه خانواده ها نفوذ کنند.

نکته مهم دیگر آموزش مدیران است. در این سالها بیشترین آسیب به محیط زیست توسط طرحهای های دولتی وارد شده است. بسیاری از مدیران دولتی باید با روشهای هوشمندانه آموزش ببینند. یکی از روشها آن است که در همایشهای علمی که دعوت می شوند، به جای آنکه از آنها بخواهند حرفهای تکراری خوشان را بزنند، برایشان سخنرانیهای جذاب، جدی و پر مغز تدارک ببینند تا نقصان آگاهی زیست محیطی آنها جبران شود

یکی از چالشهای بزرگ در دهه‌های اخیر که بیشترین ضربه‌ها را به محیط زیست وارد کرده است مدیران تصمیم گیر بوده اند که با اجرای طرحهای ناکارآمد و موافقت‌های اصولی نابجا سبب نابودی محیط زیست شده اند.

کوتاهی و سهل انگاری متولیان امور در حفظ زمینهای کشاورزی موجب کاهش زمینهای کشاورزی و کاهش تولیدات در این بخش شده است. اعطای مجوز و اجرای ناکارآمد طرحهای جنگلداری که اخیرا کارشناسان به آن پرداخته و می گویند اصولی و علمی نبوده نشان می دهد در صدور این مجوزها تدابیر لازم مدیریتی نشده است. نقایص قانونی در کنار مشکلات مدیریتی، چالشهایی است که محیط زیست کشور را در معرض تهدید قرار داده است.

واقعیت آن است که جهان از دهه ۸۰ میلادی پی به اهمیت مسئله محیط زیست برد اما با گذشت بیش از ۳۹ سال از عمر جمهوری اسلامی نگاهی مسئولانه، جامع و دقیقی به این مسئله نشده است.

به نظر می رسد در کشور مدیریت واحدی پیرامون مسائل محیط زیست و منابع طبیعی وجود ندارد در حالی که این دو موضوع کاملا به یکدیگر نزدیک بوده اما شاهدیم که منابع طبیعی به وزارت جهاد کشاورزی واگذار شده که این نیازمند مدیریت یکپارچه است.

مساله محیط زیست، مساله همه کشور است.» همه مردم جامعه در حفاظت از محیط زیست، دارای نقش و مسوولیت هستند. از طرفی، دو حوزه محیط زیست و سلامت مردم از چنان حساسیتی برخوردار است که باید از مناقشات سیاسی دور بماند. این موضوع در قالب مثالی ساده نیز قابل تبیین است؛ برای مثال اگر درختها اکسیژن تولید می کنند؛ همه جناحها می توانند به یک میزان از آن بهره مند شوند. یا اگر آتشی در جنگل زبانه بکشد، همه جریان های سیاسی به یک اندازه از تخریب این اکوسیستم متضرر می شوند. در واقع، مصونیت این حوزه از کشمکش های سیاسی، از آن جهت حائز اهمیت است که این مجادلات مانع پیشبرد برنامه ها و اهداف زیست محیطی خواهد شد. فارغ از این مناقشات، چنانچه عملکرد دستگاهها در این حوزه مورد بررسی قرار می گیرد، این حقیقت آشکار می شود که نهادها و ارگانها اعم از دولتی و خصوصی، اغلب وظایف خود را در قبال محیط زیست به طور کامل به انجام نرسانده اند .